

سپاروون

شماره سوم - زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۱۰۹
۱۳۸۹ - شماره ۱۱۰



آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و شعر عاصی

شماره ۱۰۹

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ خیر اور
شخصی فریضہ اور
لکے فائیف ہمیشہ یکساں رہا ہے
بزرگوار کی نایاب سالہ

۳۰۴۱۰ بہ استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پاد خدمت شما قرار دارد ۰ اد رس : شهر نومقابل مسجد جامع شیرور ۰ تلفون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاهون . جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناد شعب
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع حلقه، سیاهون و سایر لوازم و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد
ادرس: مارکیته خسرو کتب
ایند الهیه من

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید
مشتریان دایم خوراکه فروش انوش باشند همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تا آنرا از این خوراکه فروش
دستشان کرده میتوانند

آدرس: چوک قلع فتح ر

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و کست های ویدیویی و نحوه تا آنرا از
آدرس: تابش ویدیو کست بدست آرید
تازه های فروش تابش
مجموعه گان دات

خوراکه مورد
نیاز شماراییه
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هندیه و لباس -
چین از قبیل سیراهن، دامس
چسهای بزانه، طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند
جمعین محبت قرار میدهد
شما میتوانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تا آنرا نیز دست آرید

خوراکه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه
تعمیر کتب
و کتابچه، انواع قلم های
خودکار خود رنگ و ده حائلم
اجتناب از بکاربرد ضرورت تا آنرا به قیمت های مناسب
و رعایت بخش و شتاب نماید
آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انجام - نمبر تلفون ۱۱۲۲۱

کتاب و مجلات و کارتهای
ترویجی اوزان و حساب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
کتاب، مجلات و کارتهای
ترویجی اوزان و حساب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع

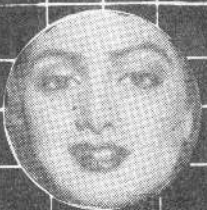
قرطاسیه فروشی اخبار

قرطاسیه فروشی حساب

انواع قرطاسیه . جراید و مجلات و لوازم تا آنرا به قیمت
مید آرند . وهم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته
میشود . به ادرس توجه نمایند
میرساند آن جنوب تا آنکه تیل



صفحه (۱۱۶)



صفحه (۱۰۱-۱۰۲)

شعر عاصمی

صفحه (۱۱۰)

په زره پوری

۱۲

چیراغ خاطرات

۵۴

دوربختان پوری

۲۴

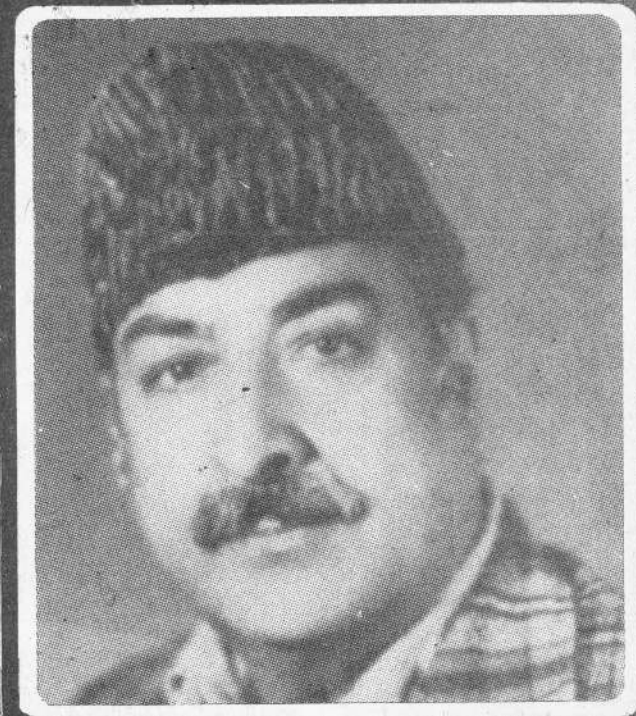
آواز دریا

تولوته

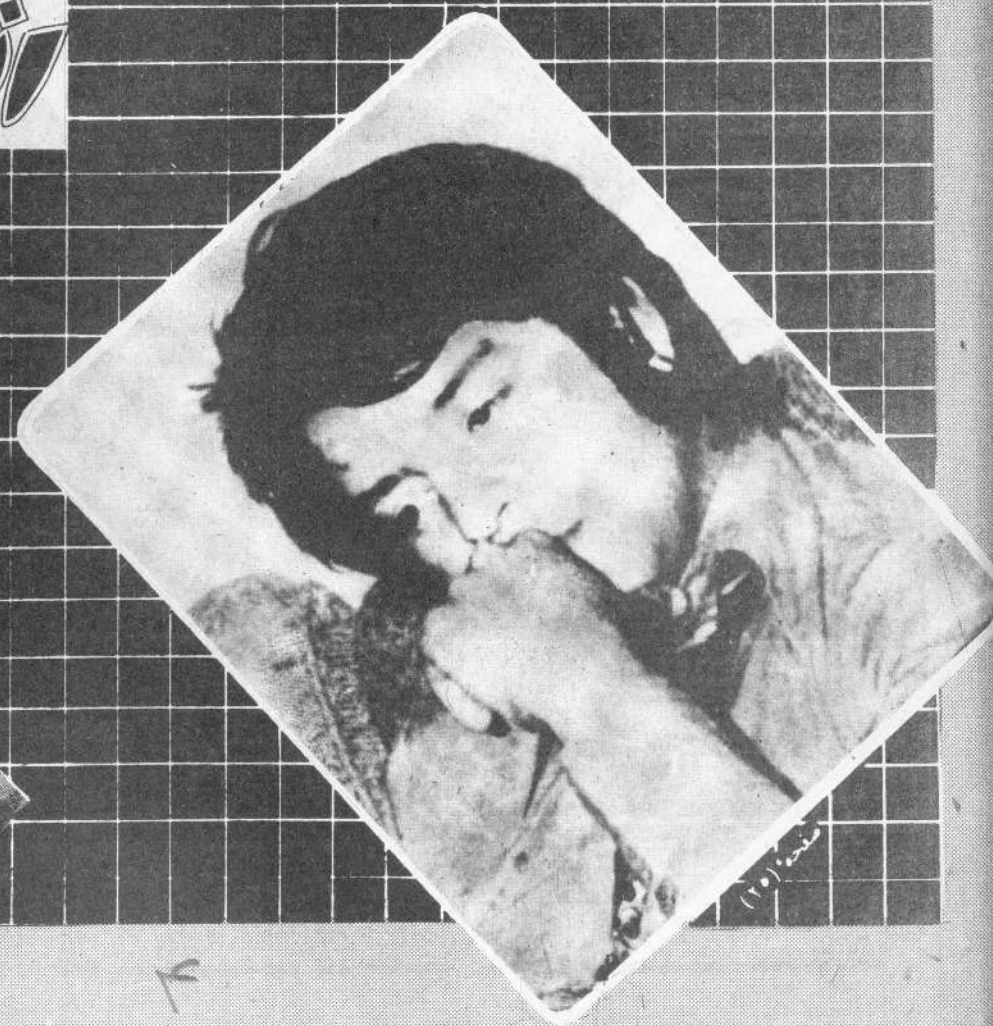
ارتقا لاب دروغ

ناوی

۱۸



صفحه (۱۱۰)



صفحه (۱۱۰)



تلفون خلیف تیکه
شهرستان

سپاه وین

شماره سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
بارق شفیع عاصمی
محمود حمیدی
عبدالله شمس الدان
وہتسورد زریباب
شهباز وحیدان

ادرس: مکرورون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعہ دولت عاصمی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) شمر ۸
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتور ظاہر مین
تلفون: ۶۱۶۵۱
معاون: آصف محروبی
تلفون: ۶۲۷۵۱
سوتیپورڈ: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۶

خطاطی: کبیر امیر ویمی تانعمی
ارت وگرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی واحد شاه نصیری
مہتمم: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.



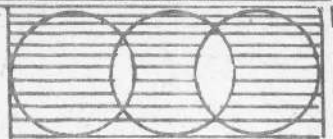
بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰، عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

بهار است

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجاسیماي گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار رومی بینم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بسوی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز رسته های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان ازبیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصل توپه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آکنش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پدست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مهمان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند .

اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید . گرمای کوچه های کابل به سردی گراید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

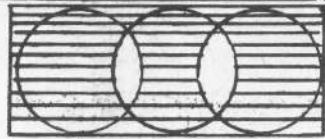
شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاسرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عمارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها بینهزاره سکرشان را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شادمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتا را اکتند . سر جان مکناتن اعلا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق تشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در بالاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت .

مکناتن ، که دیگر در امور کشور مادت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکورخان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظلم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبد الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهمانان موفقی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظلم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دست انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راه سیاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد .

مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گفت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نسی))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش موفقی یکساله بالاحصار ، که درهاله بی از باهام کشیده شده بود ، ازین رفت

همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

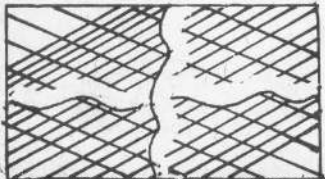
گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

هنگاهی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزاره سکر انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قبض ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد .

مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا باقیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبر آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟



کس و کس

و کس و کس



و کس و کس

موسیقی

تیموتی

الوان

COMS



زنده گی رادوست دارم

هماحصل سال چار پوهنځی اقتصاد :
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران با این همه نسر از ونشیب بازم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زندگی درنظر خیلی دوست داشتگی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و خسود دور باشم .
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد ندارد . من هم آرزودان درآینده صاحب پسرک قند ول باشم .
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شره است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوکابل :
 به زنده گی علاقه مند پی وه عشق وفاداری را میسندم . دختران جوان درگزینش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته وه عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در پهنه زنده گی این صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی این را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



من به عشق و آینه یاوردارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم امداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .
 - می توانم بیروم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یوربار .
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام وه عشق و آینه خود اضمینان ویاور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

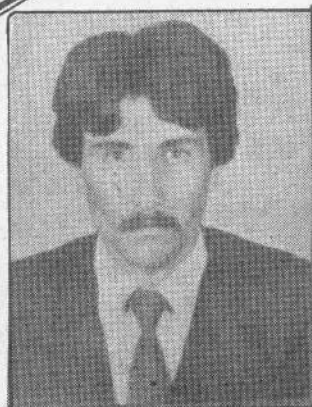
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهی مانند
نلمهای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه بر آورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و کسی
خواهم تعصبی در دست
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسته بکوشند
تا طرف مقابل را درک نموده به
همه اصول زنده گی زناشوهری
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگرارند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشوهری
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاقب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قدسیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اندیگری روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نبیله نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه ها را از سر بسدور
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نوصت عشق فزیندن
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌سازان از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان در رک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی ایمن سری بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و توانمندی دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و راسته باز بود انش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی دیگری با زبان بجزبانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگه جا - دیگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال دیگر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پیکانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن به آن سالها در آرزوی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود . نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د روزي له پاسه د مویه سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دي له دغوانخوړونو څخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی دخر - خید ونکو د رویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرخنده د رویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاون یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د رویشانو په وړاندی حقیقیس د رویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا له چاپیزکړی تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه دام چی پخپله یی غوړولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه رخت چی د ((هابیل)) جمنه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاورو کی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ښځه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دي .

سماع هغه رازدی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرشته وی اونه بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دي باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي :

داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو څخه لیدل کیزی .

سماع له خانه سره جگره ده .

د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاورو کی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري
به لایتناهی فضاکی شته، نوبه
دی ډول کولای شوخیال وکسر و
چی د دی ټولو په منځ کی یو یا
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه
د حکمی د غونډاړی په شان وی .
که د ارنگه وی او یوه سیاره زمونډ
سیاری په خیر وجود ولری په
غوڅه توگه ژوندی موجودات هم
کیدای شی هلته مناعته راغلی وی
او وده بی کړی وی .

پوهان عقیده لری چی د مکرو-
بونو په خیر نوره بینی موجودات
د دی وس لری چی بشپړ روغ رست
له فضا څخه تیر شی . نوبه دی-
ډول همدغه مسافرین د دی وس
لری چی ژوند لمبوی نقطی څخه
بلی نقطی ته یوسی . همدارنگه
ناشونی نه ده نور موجودات چی
په بشپړه توگه له موز سره
تویولری له موز څخه په میلیونونو
کیلومتره لری . د ژوند اووی وس-
لری او ان کیدای شی فکروکسری
او که موز غونډی همداهوانه تنفسی
کوی او زمونډ په شان په خور و
جان نه مری ، بنایی په بل ډول
سره ژوند تیرکاندی .



آیاد هستوگنی یوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لری چی دا-
رنگه کارناشونی نه دی . او گواکی
نور موجودات وی چی د فکر له
نعمت څخه برخمن او د نړی په بله
برخه کی ژوند وکړی . هغه توکوته
چی زمونډ وجود تری جوړ شوی دی ،
کیدای شی د فضا په یوه بله سیمه
کی وی . له بلی خوا به پیدا شوی
نړی کی بی شمیره ستوري شته
چی کت مترلته ورته دی او باید
په میلیونونو ستوري د یو بل غونډی
وی .

دهرات تاریخی کلا

زمونډ د گران هیواد افغا-
نستان له تاریخی او ارزښتناکو
یاد کارونو څخه یوه د اختیارا -
لدین کلا یاد د هرات ارگ دی چی
د هرات ښار په شمالی برخه کی
موقعیت لری . دغه تاریخی کلا
زمونډ د پلرونو انیکونو او زښتن
یاد کار دی چی د پروکلونو او زږد و
بیر یوله تیرید وسره سره هماغسی
جگه غاړه او په ځانگړی ویای او
برتم ولاړه ده او هر دیوال ،
هر بڼ او هر لوبه اوږه یو یو
زمونډ د هیواد د تیر تاریخ حماسی
اویای نی منعکسوی .
تاریخی شمیر ونکی عقیده لری
چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د
ښار پاتی شونی دی او اوسنی
کلا د همدغه ښار په کډوالی جوړه
شوی ده چی وروسته بی داخیال-

رالدین کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دی . ویل کیږی چی دغه
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا
بیاله سره ترمیم شوه او نری دلسی
برخی بی بیا جوړی شوی . خو
کله چی گوډ تیمور د هرات یرغل
راوړ او د ښکلی هرات پیری بر-
خی ورنانی او ویجاړی کړی نو د
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کی
پاتی نه شوه . د گوډ تیمور په امر
د هرات د ښار اوسپنیزی د روازی
چی د غوری سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پری کښل شوی

وه وایستل شوی او (شهرسبز)
ته یوږل شوی .
خو کله چی امیر شاهخ د -
سلطنت بر تخت کښیاست ، هڅه
بی وکړه چی د خپل پلار د -
استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی
نښانی د خلکو له زړونو څخه
پاکی کړی او هغه ځایونه چی
د د ه په امر له خاوروسره خاوری

شوی او ویجاړ شوی و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړی . امیر
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا-
پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رز آینه گلستان ویرانه اش میخورد

رافعه در کبریا هنر گلستان میرزا گلستان

ساخته: کاتب



هرگاه بخواهید میخواند بسته از
میباشد که حدای نسیم در بهار
از لایه های شاخه های شکفته
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
اورامان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می یابم.
وقتی از روی پرسم این چیست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود آید و جوابم
می خندد. حال از نسیم چهره این
را می پویشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام حدتم کسی
نیده است.



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سرشار استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند پارچه آهنگ، خواست قلبی تان را گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

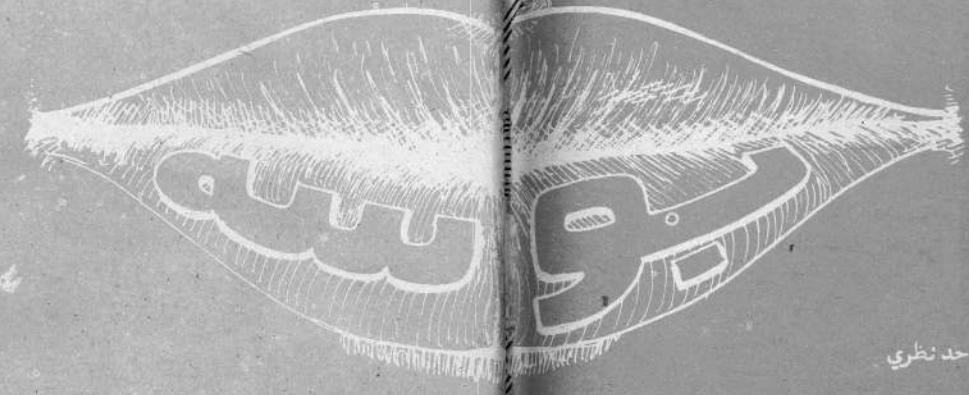
— خوب بالای اصل مطلب بیاییم موسیقی را چگونه شناختید که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه نوای موسیقی در گوشهایم طنین داشت. همه وقت آنرا غمگینانه زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای هنر شدم، هنر موسیقی را تحت نظر پدرم استاد غلام علی (امید) آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی آموخته اید ؟

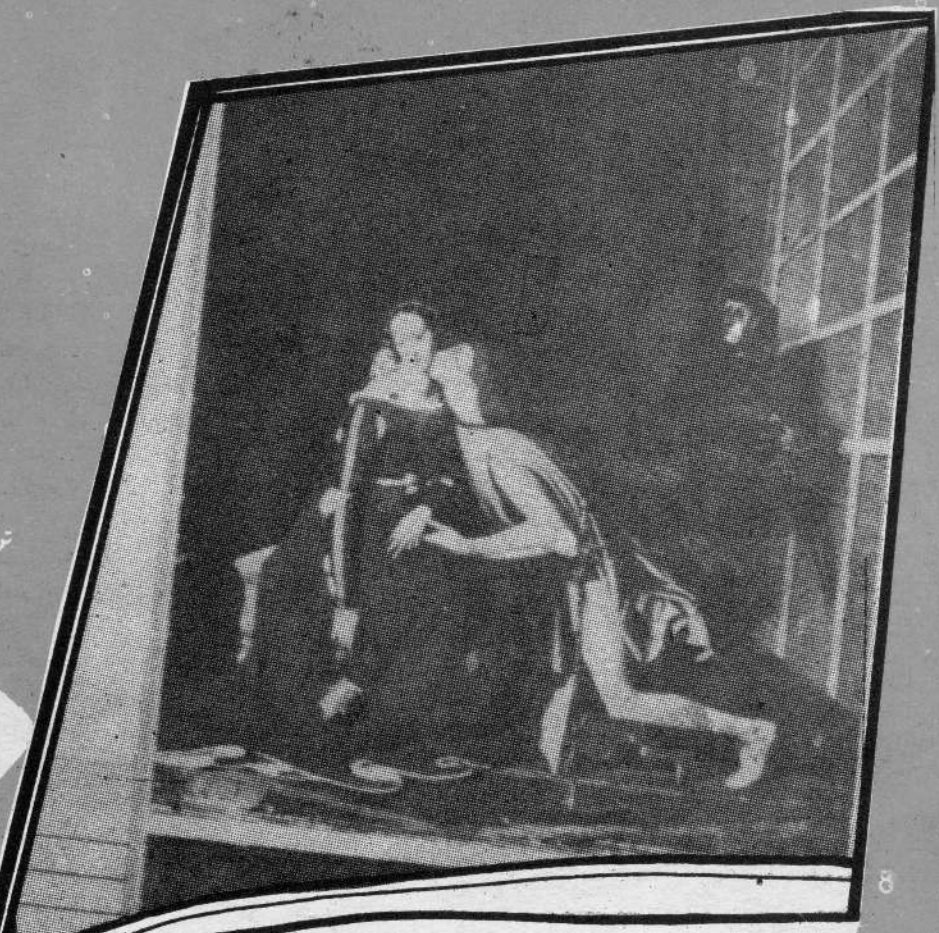
— در باره موسیقی هر قدر آموخته شود باز هم کم است. من زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

دانشنامه زیبایی



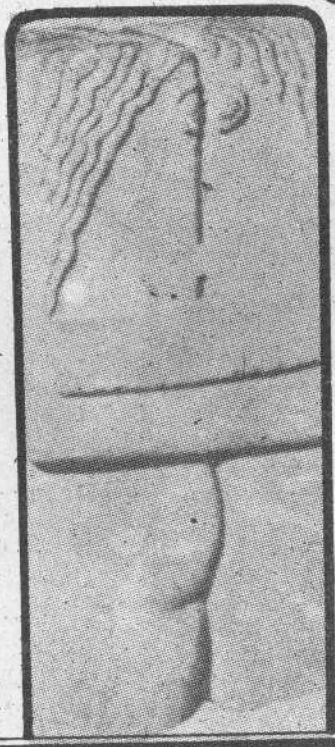
صاحب‌وفراتی که را میخوانیم، بوسه های آنها را حتی در جنت وصال میدهد. در جلوه برای همیشه باید بماند.

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند. آثار بزرگ آرزوها و خواب و خیال آنها پیش گران خود را منعکس ساخت. توجه نقاشان، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی، هیجانانگیزی، حسادت، لذت جویی و آرزوهای ناچایز بود. در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان نشان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند. بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم ناچایز بوسه، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روانی دارد. بعدی که در کلمات هنرمندان انعکاس یافته است. (یک جسم و یک زندگی استیم...)

مردود اسطوره و انسانه میبند است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد. بوسه های و نهره (زهره) و کوه بدون از - دوره دوم باروک و مانیزم انگلیس نشاندهنده روابط است که نه مادرانه است و نه پسرانه.

در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیپت گران بزرگ دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل می دهد. ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کهنوا راه، تیمستان و اینزولدا، یا ولوفراتی که از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد. بوسه های آنها روانهای شان و زندگی شان را تا دم مرگ صس از آن هم در پیوند نگاهدارد. هنرمندان به تیمستان میگوید: ((ملیک وجود یک زنده کی هستیم، تو و من هر دو برای همیشه یک آنتیپت - جدایی ناپذیر استیم))

وقتی که قصه لانسپلوت و کهنوا



عشق همیشه بوسه را تشیل میشود

است. در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند. با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آورده باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد. با آنهم بوسه سخت در

نگار، نمایانگر ارتباط روح میباشد. همین ارزش سمبولیک در یک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر و به نامزدش میداد. حقوق قانونی آن را واضح سازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نگرفت.

بوسه با وجود سمبولیک بودن آن، در هنر اوایل مسوت قرون وسطی کم تر تصویر گردیده

فرانسوا پول در «انترپوشت» چنینی ها از بوسه اروپایی، که دهان یکسنگی برای بوسند، وخت زده بودند و آنرا یک نوع مسول شیطانی می پنداشتند.

ولی در اروپا بوسه، تاریخ درازی دارد. به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند. به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نهرونی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادلیه هم مرتبط ساختند. بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا بصفت آنها دهنده روح و معمول آفتش دو وجود میدادیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است. ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد. به نظر پیرلا در میان شعاعات مسوی بوسه ضمنی حن مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپایی فریب معمولاً به کنگوری ارتباط میگردد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد. کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کندی سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد: عشق فنیکی، محبت دوستانه و عشق خدایی. هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمی باشد. به قول منتقد ادبی، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بمنزله یک کار مادی قبول شده است. بوسه هم مقدس (آسانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قرون اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت.

در سال ۱۸۹۷ انترپولوک

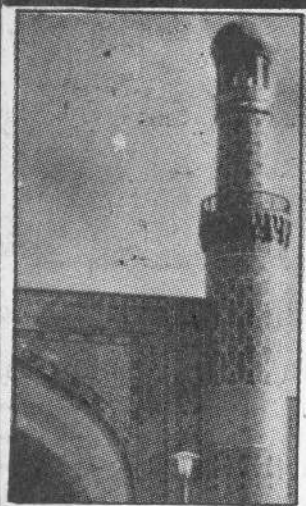


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرونه پسه
 تورو تيرکيوکي بخانونه تاوکړي وو او ناوړي نجونو
 خوښوونکو نه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
 تيره مې نيمگسوکړه او د دغو پنځو خاوري کاوه چې
 چاکره روانې دي . بخان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې صبح کې مې
 چې پينځې د لونگين ماماد کلاتيمونه وروڼدې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پسې د هغه کورته ننوتلې .
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې زونډې ته
 غم وړې وو او هلته مې څه خبره د گلې بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه مې وکړه . ستاسې
 نه به مې څه پتېم گونگين گل باز کا کاته پيڅور وړکړي
 وچې په ماڅه ته د دومره بره بره کيږي که د دوسره
 نواوښتون مې څه د زوي هلوکې دې راوره . چېسې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد پوليوانوارو -
 سپو وڅوړل . پښتون خوڅيل مړ ښه برد يوطن کس
 نه برېږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپنې فابونه چې مازي به مې شونډه توره نسوي
 قد وې وه . چرته کې نامعلمې بخاي کې عسکروشې و .
 اوچې عسکروشې و له هماغې ورځې مې بيا د مړيا د
 ژوندې څه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتې گسروکړ
 قلبه مې خرڅه کړه او پيسې مې توملاکړې . چرته به
 چې چارو ته کومه پټه روکړه هلته به پسې لار . پسته
 همدې زوي د کا سې د کونډې جارشاو د بولي پر ک
 ته کيناست خوڅيل عسکروزي مې ونه موند څه مود
 وروسته خبر شو چې تنکې زوي مې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچا مې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر پسه
 وخت کې مې خپله په خاد رکې تاوې کړې وډراوړل
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپلېو کله زړه
 شل کېده . بيا مې چرته قرص روان وکړ او هماغه پ
 ته لاره چې گيښې کم موتې غوښه يا هندوکې به مې
 پاتې وې اوڅپل کلي ته به مې راورې . خو هلته مې د
 خپل زوي هېڅ نښه ونه موندله او تښت تابوت مې بيوته
 را وړ .

د خاوري ليکنه

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زموږ د گران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لویا ماکو څخه دې چې اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یو ستر شهکار بلل کيږي . د پيرو سیر پورا هیسی د هرات مسلمان خلک په دغه سپیکه عیبد کې د لوی خدای په عبادت او لمانځني بوخت دي .

کله چې دعربو په خاوره کې د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړنابوهی ، شرک او کفر تورې تیارې یی له منځه یوړې او تیاره ژبه یی د ایمان او وحدانیت په بلوشو روښانه کړل . دغه موده زروسته زموږ په سیمه کې هم د اسلام او اسلامیت رڼا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو یونواوښتل ، او دغه شمانه وخت کې د هرات جومات اسلامي مبادتخای په حیث وپیلندل شو ، او دادرب ویشتم څېرې کال د پاتې په ۶۱ مخ کې

نولومړي به یی ورته په کرکه وکتل او د ژبی لاندې به یی ویل : پلار خونړي یی فتنه پت مری وکړ . په سپین زېرو او جرگویی جان له مرغه وژغوره او خونړي لور لا وارې هم . کیرجنی په تانوجاڅه کړې دې چې خلک دې په جان راټول کړې اوته ورته سلگه وهې . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گینې خوله به د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو اوږدې لې خبرو مجبوره وه چې جان غلی ونیسی اوکه نه نوبیا کله به چې د پوره تنگه شوه نوبه زړه کې به یی تیرشو چې خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچې مانگه یی کړې ماته راکړې . زه داخپل تور وپښتان دلته د چاپه نامه سپین کړم . د چاپه طمع خپله ښکلی محوانی خاورې کړم خدایه

د لونگین کونډه به دغه ورځ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چې سپرغی ته وکتل کله به یی په سترگوکې د یوې ترخی موسکا څرک وشو او کله به یی هم دغومی اوغم اوښکی په سترگوکې د ولسی د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال د اود کلی د ماشومانو خبروچې : (بچو د لونگین کونډې ناوې راوستی نساوې) . یی په غوږونوکی انگازې کولې . کله به یی یوه ته کتل او کله بل ته ، او کله هم سپرغی ته چې لایبکی یی پرمخ د او بیچه یی نه وه بیله ، کالی یی هم ښوږې ورواود ناوښتوب ښی پکی همدونعلیدل کیدي . د لونگین ماماد ښمسی نه خوزه خبره وم چې همداسی ناوې کونډه شوې وه او هڅ کوم اولاد یی لانه د ژبیز ولی . د دې سوچونوسره یی سودانوره هم پریده . مالا په همدې چرتونوکی زنگل چې ناخپه خوته سپین زېرې او مخور د حجرې نه راغلل اوتعبو ته ودریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته ووايي چې راووسی ، موز بخور ، او سپرغی ته هم ووايي چې بچی داستاخیل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا د دوې حیا ده . ته به د دوې پتساتې . د لونگین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوې نو هغه جرگه ماران د چې سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوړید وشو د ویره لویه خبره یی هډو په زړه کې جرته ایسارولی شوه . نوبوې زړې . ښمسی ته یی سرورنږدې کړ : ادې : د لونگین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې ادې زما په خبره پوه شوه په داسی حال کې چې سترگوکی شاوخوا څارکاره نوبه د پیره عسادي لهجه یی راته وویل . بچی داد ښتو خبرې دي . د غیرت خبرې دي . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې ښمسی د لور بیسی یی هم د لونگین ماما کونډې ته ورکړې دي .

نومایا خوله راچوړه کړه او ورته یی وویل نو چاته یی هغی بیاخبره زما له خولی واخسته او ویی ویل : د لونگین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوې دی بچی ، که د زوې مور یی نوبیا به ورته سپرغی به نکاح کسړي .

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت د لونگین دغه پښور داسی ولگید لکه د فرانسې توبک پز د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترگوکی یسی د اور بخړي تاو را تاوشول . د جرندې اړم ته یی لاس کړ او لونگین ته یی په گزړې داسی گداور کړ چې د یوه گداو سره یی خپای په خپای کړ . په جرنده کسې ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونته یی خپسې ورکړ . کوتوالیان له چونته نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترکې په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده . یی چونته ته جگه کړ .

ماته خود لونگین ماماد مری کیمه توله مالوسه وه . خواوسد هغه دم مری نه غوږې ورغی تیرې وې . خلو پښی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اختر هم نه د رانلی چې خلک به یی لومړي اختر ته په دواو فاتیما تلل . اوکال یی هم نه د پوره . نو ځکه زما سودا ایسی د پوره شوه چې ولسی لونگین ماما کړه د ویره ښمسی وروانی دي . په همدې سوچ کې یی اوله خانه یی پوښتی بیل کړې وې چې کله د غوږکیو او ورو ماشومانو خبرې یی ترغوزه شوې چې : بچو د لونگین ماما کونډې ناوې راوستی . یو . هیڅی ناوې . چې کوم وړوکی به نوبې د لې ته راغی بیا به د لې کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچو پوهیږي چې د لونگین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکوی ناوې وگورو او د دې خبرې سره جوخت به یی ښمسی ماشومان د لونگین ماما په انگر نوتل . هکه یکه پاتی م . د ماشومانو خبرې راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا یی لایسی پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل یی په نیما یی کې پریښوده . د سرو سوتونه یی لاسونه وښمیل خالکی مری له سره ایسته کړ . د کوکی تباب ته یی لاس کړو . خپل ښمسه گری د خاصې تیکرې مری ترې راکش کړ . خند مری واهه اوبه سر مری کړ . خدای شته چې کلک تروپوزک مری واچاره چې خوک مری هډوونه بیژنی چې د شیرخان نگر پرونه ناوې وه . لاسونه او پښی یی لاسره وو او بیایی له واره سترمات کړو او د کلی نه به یی پرده کلاسه لاره . خوزیا زړه تردې زیات بارنه شو . اخستلې او تلوسه مری وه نو ځکه مری شاوخوا وکتل . جان مری په تور تیکرې کې تاو را تاو کړ او نیخ په نیغه د لونگین ماما کلاسه ننوت .

د لونگین ماما کونډې په چوتره پفرغوی ولی د اود پفریه منغ کې یی یوه بر ستن خلوږ غبرگه اچولی وه او یوه نجلی بری ناسته وه . د نجلی په منغ پیکسې او بیچه یی نه وه بیله . کله به یی خپلی معصومی سترگې هاخوا د یخزا وار ولی او کله به یی بیاد ویره او ښکی توی کړې لکه د پسرلی باران . گرد چاپیر ه ترې ښمسی ناستې وې . حیو ښمسه ورته په دلا . سا یی ویل بچی ! لورې مه ژاړه . به دې حال هم شکرو یاسه . دا خود پښتو خبرې دي . که داسی نه وای شوې نو خدای خبر نه چې اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او حیو نور ورو ښمسه ورته په غوصه غوصه کتل . سپرغی ستمی به یی ورته ویلی . حیو ښمسی به چې هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپید را کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا ل فان اش در میان آهنگش میدادند و گار را تا جاهای می کشانند که احمد ظاهر تحمل رازدست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت ها پیش با اقتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت ها پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مبرع شعر را به یادش می آورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش صراخ های از شمر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده و زار . (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هات را بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرامش داشته باشد و هنرش هنر همه بسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه راننداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان می رفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم

مرگ



به هر سوسومروم ای شناد رجستجوی ولی از تو سرفاش نیست نه درینجانه در انجا ! بیاد بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فرغ داغ حسرت سوختی رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست

بیاد بازی ای که میگفتی : مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی

ولی ای ناجوان این را برای خودی پشیمانه کمر و برد لهره بود . همیشه شین در خواب خواهد دید اگر گویی جوابه را که تن تیا زادم ، باز اسندم

ولی جای تو اینجا در میان مردم ما خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای هرگز نمی آیی ، نی آیی

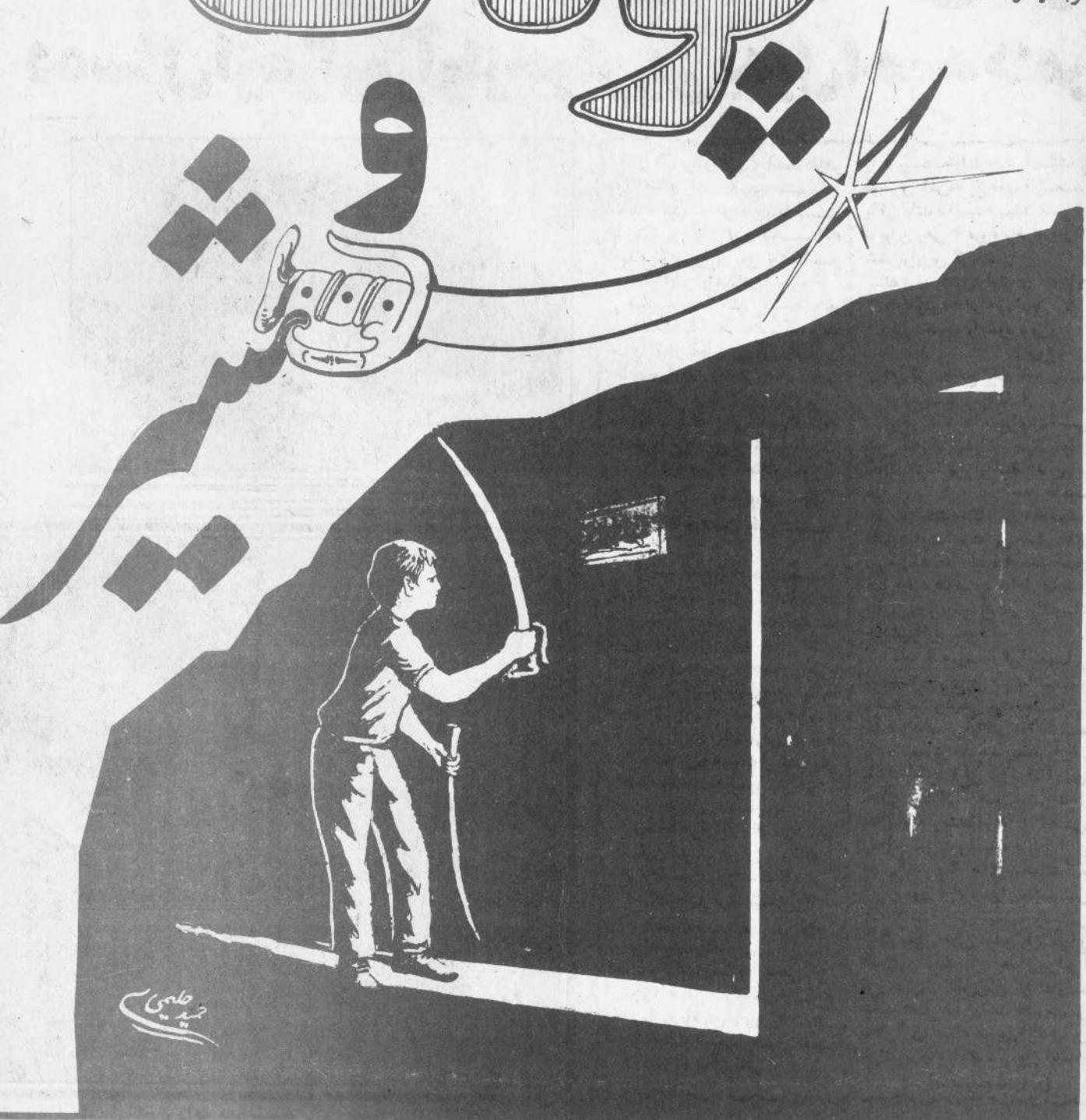
نزد یکسرتان دوستان یکی از موثر ترین چهره های موسیقی مادر کار بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گونا بید ایسی دارد او نینوا از است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد

احمد ظاهر آن مرد پراوازه و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلند ی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد ، تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذارد چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورو شادی میآورد به همان پیمان کمر و برد لهره بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب عجبی داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای کف نزنند مبادا کسی تمسخرش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد

داستان کوتاه

گودگود

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



طبعی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو.
وسر کارگر که پیرو مردی بود،
گفت:
وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بیچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بیچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کار به شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میلغزد، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بیچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاقق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است!)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بیچهره
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتاهیک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بدوز،
مامان، بدوز!

زن بیچاره با پر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بیچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بباید؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بباید ((ممی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جاکار بنجره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شگاف پرده که به طوزه گوش
بالا کشیده اند، تکه و سیمی
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بیچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدی که شمشیر
کوچک را بردارم؟ آنرا خودت
به من داده بود.
مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بیچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم به
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه پایین
می رود تا در باره بدبختی
با دوستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند که چو لوی شان
را از دستبرد آن دزد ناصری
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهن
خواب بلندش و با پاهای پرهنه
به طرف رختخواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.

آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظر را از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از برابری جراح می
گذرد، برق میزند. به سرهت
روی صدا به طرف وسایل خودش
میروند و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنفشی صد ا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه پسر
میروند. روی پنجه های پای بند
میشود و خودش فشار می آورد و
شمشیر کوچک روی دستگیره رو از
میخزد و صد میکند.

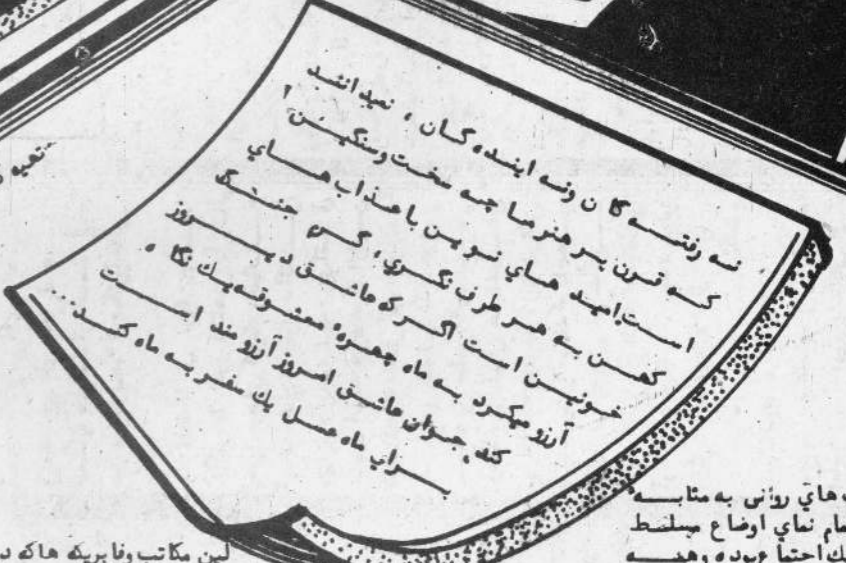
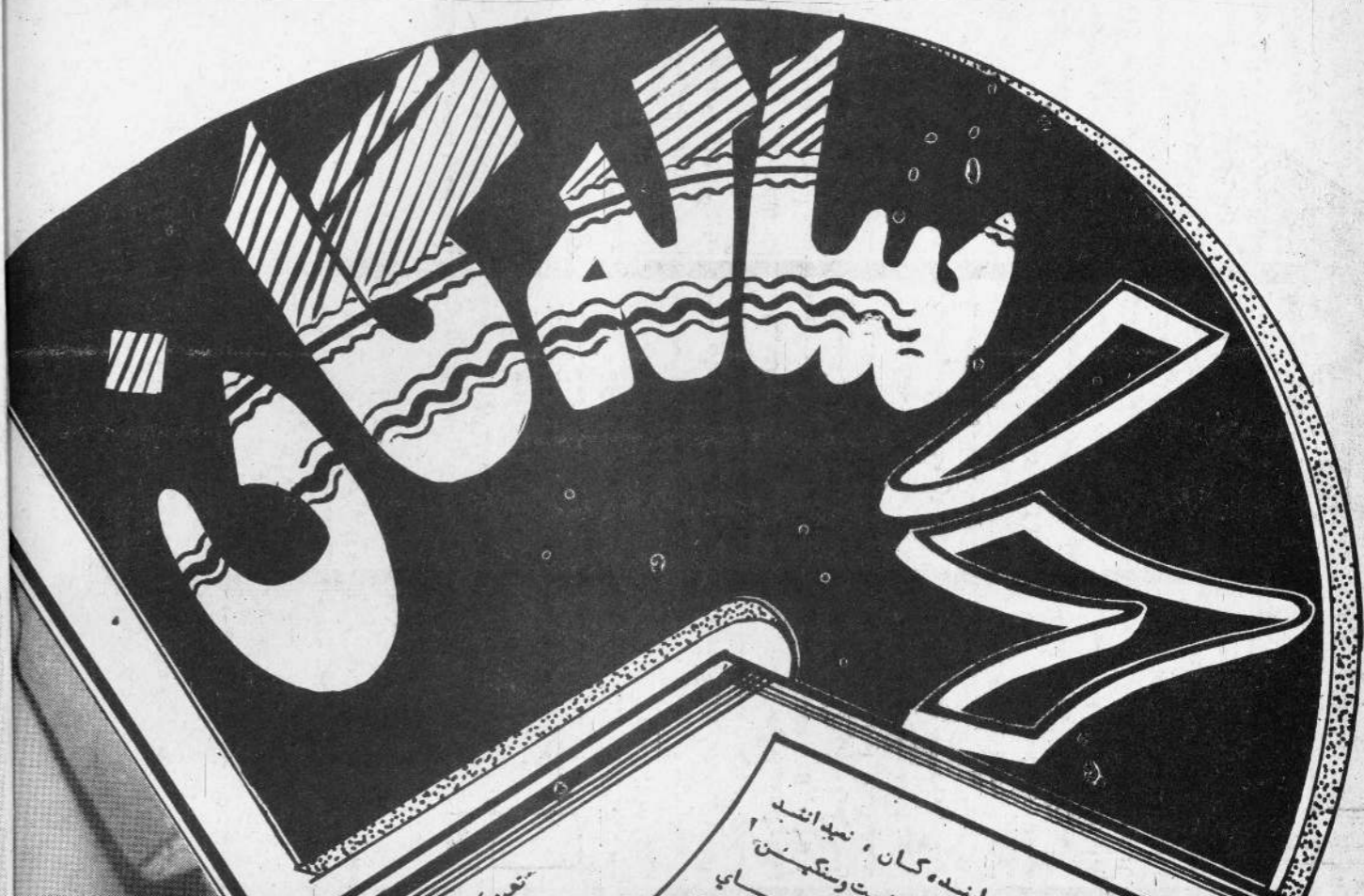
آن گاه، معلم نیست مادر زین
تا اثر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بیچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و نمیرسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست؟
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیہ صفحہ (۸۰)



صد جوانان مازید روماد ر خود
توقعاتی دارند ، به گونه مثال
هژده ساله گان لیسه عالی مریم
که یکی از مکاتب تقریباً در افتاده
از مرکز است و با نفع داشت
اصالت های کهن که جز مفعنات
مانده اند ، به صورت رسوم
توقم دارند که برای شان در همه
امور ، آزادی های قابل شوند
پوهنتون تا شرایط درس و کار در
بیرون از خانه وغیره .
+ جوانان دیگر نیز از اعضای
+ تجمعی های خانه وادگی رنج
+ میزند ، مثلاً نسرین کارمند شرکت
+ کنش باکی می خواهد والدین به
+ همه اولادها به یک نظر ببینند و
+ یکی را برد یگری ترجیح ندهند .
+ لیلیا از لیسه آمنه قدیمی گوید:

لین مکاتب و فابریک ها که در سه
وجود آوردن نضای کاملاً راحت
روانی بامن همکاری نمودند
سپاسگزار نی نام . اینک نتیجه
گیری تست را میخوانیم :
+ در برابر پرورش ((توقم از
+ والدین)) جز چند تن استثنایی
+ که از والدین به خاطر عدم ممانعت
+ شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
+ (مانند تیمور از لیسه حبیبیه که
+ والدینش هیچگاه از اعمال او
+ باز پرس نکرد و در مسایل شخصی
+ او مداخله نمی کنند) دیگر
+ ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار
کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری
نمودم و آن چه برای ادامه کار
بیشتر نوزده ام مینمود ، صراحت
حت با سخای جوانان بود ، چه
آنان راه را سی از رویه رشدن
با یک روز نالیست پیچیده بود ، بل
که فکر میکردند با آئینه شان رویه
رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
محدود و آن هم در برابر چندی
پرورش محدود که بعداً یاد آور
خواهم شد بولان میدانم از مسؤ-

تست های روزنی به متابع
آئینه تمام نمای اوضاع مسلط
روانی یک اجتماع بوده و همه
ساله در مالک مترقی جهان -
نتایج این تست ها به متابع
شواهد تاریخی ، درج روزگار
میگردند که با کمال تا سفد روطن
ما این زمینه ، شاهد کثیر کارهای
بوده که خواستم با امکانات محدود
دست داشته ، روان جوانان روطن
خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم
تا سر آغازی به همچو تست ها بوده
و هم بتواند بحثی بر روان جوانان
اجتماع ما باشد .
+ یازده پرشی همگن از یکصد و
+ ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایجاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی هایی که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که نتوانند زنده می کنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلفونی را از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میپردازد. کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یا زن مسن که به تنهایی زنده می کند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر را بگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس جانسن یک علاقه مند کمپیوتر اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می نماند از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیرون د پیری را که در ستانش روبرو بود کمک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شوند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شاید در آنجا

حیوانات را هم میدزدند

هشت میلیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی کار می کنند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویج در برابر تحقیقات طبی میدهند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل نادیه ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجلاناً خطر بخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بی القوه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود



حساسیت به پوست مادر یک

ایجاد میکند.

بسیاری وقتی در برابر وجود و حرکت مادر یک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرد شده از بدن حشره قرار دارد. نتوانستن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن ممکن است در کاهش واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلیند کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادر یک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پارک جین سک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک کمی شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوسی و اختیاق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزدها شان ۵۰ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسینه نیز می باشد که کنیا پس تربیت و آموزش و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمخورد، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پرانم زنیان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسزد در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



از پیشینه سال پیش

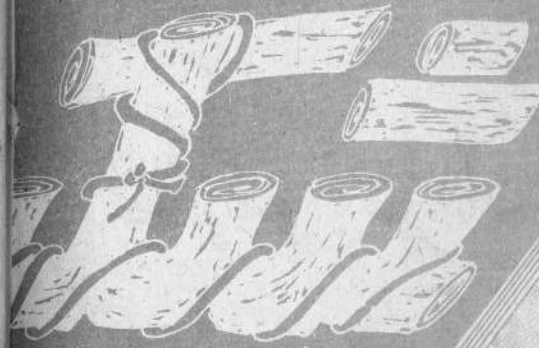
باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقیکه امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سرودا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سرودا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سرودا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با



تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

پسران محمد علم شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با پیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی از مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برای من تعیین شده بود اما از من چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرورت است که شکسته بندی علمنبوی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چيست؟

ج: در شرایط کنونی چگون واقعات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمترین و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کسر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیادتر است و لکن در حالاتیکه از واقع مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیله معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تریل شوش و ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زور فشار یا با راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از من بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نباشد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهون آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میبریم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علمنبوی در اثر لرزیدن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم مخصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی مینماییم.

س: تدای تان معمولا چيست؟

ج: است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد اما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینها و اینها خوانندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است و در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در اکثر موسسه و در از افغانستان در زمین زمین ها تجارب جدید را برضه داشته اند اما در نوشته عملی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینمایم هرگاه درد گانی که بیشتر به یک عطاری مشابه است برخوردیم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیاد از انتظار میکنند در داخل دکان دود و دوشک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برای میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازند تا عاشق میکند... به...
جای (مادر اولادها) خودش به...
خرید بود... کسی بیاز کچالو و...
میوه میخورد و میخواهد خانه رفته...
به اصطلاح بوز بد هد که ببینید...
چشم بازا را آورده ام... مسا...
را گرفته... برای رسیدن به خانهاش...
(که در مسجد اتفاق شاه شهید...
است) به سرویسی سوار میشود...
سودا را باد شواری بالا میکند...
جایی هم نمی یابد... چوکی ها...
براست... نه هلیز موتر بر است و حتی...
بالای شانه های مردم هم جایی...
نیست...
جسور... عرقیزان و نفس زنان...
وارد بر میشود و خود را در گوشه های...
جامیکند... مرد خیر خواهی که در...
چوکی نشسته باد شواری مارش را از...
نزد ش طور کک میگیرد... او هم زیاد...
خوشحال میشود که هم بارش سبک...
میگرد...

عظیم جسور هنرمند سابقه دار...
راهه ماوشما میثنا سم... هم...
آوازش را وهم تصویرش را... آوازش...
از روی پارچه های طنزی میزاقلم...
به گوشه های ما آگناست و تصویر...
آزاد رنماها و تیا ترهای تلویزیونی...
زیاد به تماشانشته ام...
جسور اکنون مدیور برنامه های...
نمایشی را در یوفاغانستان است...
مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف...
با استعداد و خوش برخورد...



شد و هم مردم چی قدر او را دو...
دارند که حتی در آن بیویار کک...
میکند... با خود در همین جرت...
هاست که نگران سرویس... راکبین...
را دعوت مینماید تا چند قدم پیش...
بروند و جسور نیز پیش میرود و در...
افکار خود غرق است... که فردا چی...
بروگرام دارد... چی بنویسد...
چی طور تشیل شود...
که صدایی میشود... مسجد...
اتفاق... باین شوید... جسور...
بیچاره هر چند زیاد... میالد... آن...
مرد راکتر مییابد...
آن مرد خیر خواه با سودا...
آب میشود و در زمین فرو میرود...
شاید او چند ایستگاه پیشتر...
باین شده باشد...
و جسور... بلی بیچاره جسور...
با چهره تماشایی خود راهی خانه...
میگرد...

عادله ادیم یک بگششی

را گم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته...
شده... سینمای ماکه محم...
پوهنتون کابل است... با استقا...
از یک بورس برای مدتی عازم مسکو...
وصوفیه گردید...
نی برای این سفر آماده...
کامل گرفته بود و چندین روز...
بخش از آن در شهر نو و کوه مندی...
کابل دیده میشد که هی خرم...
میکرد و ویکن لباس برای خود...
و تحفه برای دوستانش در آنجا...
تهیه دید...

بکس را گرفته نزد یک دروازده خوی...
میدان گردید... آن را گذاشته...
دو باره برگشت تا بکس دوی را ببورد...
که متوجه میشود از آن بکس خبری...
نیست...
آخرین میگویم به دل و گرده...
عادله ادیم که نه اشکی زینخت...
ونه داد و نغان را راه انداخت...
این سووان سو را خوب دید... فکر...
کرد شاید یکی از دوستانش با وی...
شوخی میکند اما چنین نبود...
سرانجام... عادله ادیم بایک بکس...
خود را گرفته... سوش را با...
انداخت و روانه... سالون میدان...
هوایی گردید...
ماه عادله ادیم سفر خوش...
میخواهم و منتظر برگشتش هستم

روز بروز فرا رسید و او در یک...
تکسی سوار خود را انداخته...
به میدان هوایی بین المللی...
کابل شتافت... تکسی هر دو کس...
رایا بین نمود و عادله ادیم بک...
سفری



تا اینکه متوجه شد که فروشنده...
متکرر به جای روغن... کچالورا...
بیپا انداخته... کچالوی جوش داده...
شده پاک...
اطرائی مظلم... دو ان...
خود را به بازار جدید می رساند...
و سراغ آن فروشنده... ظالم را میگیرد...
اما نمیاید زیرا فروشنده... کانی...
نداشت و در کمارسوک روغن و ا...
می فروخت...
سرانجام... اطرائی دود مست...
در از تر از د... ویا به منزل بر میگردد...
و فردا ایشا این حکایت را به...
میگوید و میافزاید...
به کی نالم...
مقتم...
به خدا اوس...



ماجرای شیرین گل پرسوز و

حاجی کامران



حمید... عبدالله هنرمند خوب...
و با استعداد که در جمع هواداران...
هنرش به نام (شیرین گل پرسوز)...
معرفی شده است... اکسون...
مصروف تعبیه... سریال را در...
شیرین گل و شبر... آقا با حاجی...
محمد کامران... کیدین معروف...
با جمعی دیگر از هنرمندان...
میباشند...



چندی پیش سریال تلویزیونی...
آن که مشتمل به بیست و شش...
بخش است به پایان رسید و...
زودی بیست و شش بخش دیگر...
برای تلویزیون... آماده...
شد...
معمولاً در نمایشنامه های...
این دو هنرمند خوب مانعش مقابل...
یکدیگر را بازی میکنند... حمید...
عبدالله (پرسوز)... عادت دارد تا...
اگر خیلی بی درکار باشد... واقعا...
سلیبی آبداری... نتار بناگوش حاجی

بقیه در صفحه ۸۳

حالا که پرسیدید پس بخوانید

بقه هنوز هم جریان دارد...
کتر تخم میگذارند...
عبدالله ضمیم از شهر نو کابل...
س: چندین بار شکم را...
عملیات نمودند... آنها هنوز هم...
تکلیف بر طرف نشده... واز میخواست...
هند برای بار سوم شکم...
را باره کرده... واز به...
چی کار کنم...
ج: برای دکتر...
بگویند در شکم تان یک...
نصب نماید که به آسانی...
ببینید...
کلاهی از ریاست...
وزارت...
س: من به صد...
علاقتم چی طور کم از...
مد اطلاع حاصل...
ج: یکبار به پوهنتون...
تشریف ببرید...
بقیه در صفحه ۸۲

بقیه در صفحه ۸۲

شاهم خبرشویید

اطراف افی از اطراف روغن خرید



خواست برای خانه واده اش...
روغن بخرد و یکراست راهی بازار...
جدید گردید... در آنجا یک...
روغن (آسیا) را...
افغانی... ارز آنرا...
تعمین شده... فروشنده...
خرید... بنجهد افغانی...
کرایه تکسی بود...
خنده و دل امیدوار...
گردید...
با خود گمت برای...
از روغن ذخیره شده...
استفاده میکند...
سه روز...
از روغن تازه...
اما به هراندازه...
میانداختند...
کتر چرس میدیدند...
آن زنده می میکند و در...
باشد...
هرگز اصلاح...
حکم اطرائی...
بود یک تانک تیل...
(بالاحصار)...
شده که آرد روغن را...
مند وی کابل به...
بولیو که باد شواری...
بود...
برای تسکین درد قلبی خود بخرد

حکم اطرائی...
که با دروغ از مدتی...
این طرف...
است...
بیشتر به کارهای...
ادامه میدهد...
های کوتاهی را که...
میداشته باشد...
آواز همه زیاد...
کتر چرس میدیدند...
کتر چرس میدیدند...
کتر چرس میدیدند...



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مادری میگردم زنی منجر فامی

هاله بی از درون جگر
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تشنه گناه کشت
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار تشنه
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفای آتش نفس
 آماره خود کشتزار نرسته او را
 آتش کشید بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود
 سوزان این از گون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریس
 است.

هنوز هم جگره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفان
 سخن سایش بر نشانه های مرموزش
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده
 باد به سوزانی بزمی می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان به
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای ساخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشمی را بر پیشانی
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مصروف
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به نگاهش می مقدمه گفتم
 تونیدانی وقتی همه امیدها
 میمیرند وقتی ازوها بر باد
 میروند آدم چی میشوید؟ یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده.

... و من همان کشتزار صاعقه
 زده و سوخته ام زیاد تلاش کردم
 تا نجات بخشم ولی نتوانستم که
 به زنده می آبروشدانه بازگردم
 تا آنکه دود ستود و یاد رنجس
 غرق شدم
 امروز میخواهم دیوار سکوت را
 بشکم میخواهم برای کیسی
 درد دل کم میخواهم اقل یک نفر
 غم مرا بداند آخر مرز بی بدنام و
 زنی تن فروشی شناسند زنی که

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دلم میخواهد
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره
 اخت گناه هوس و شغفوت را
 تحمل میکرد.

بگذر از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بدنامی
 بیخیز از شانزده ساله انداشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شهر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همش
 گرد پهاوتگاه های دنیالگر مابین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آینه بران معسر
 تا بید میزد من و مادر بر سر آزرگ
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندم هنوز دو سال پوره آزرگ
 پدرم نمیدانست که جوانی بیست
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هفت
 را باز کرد نمیدانم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میگذشت
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشست مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 دریده او قرار میداد
 دیری از آشنایی او ایام
 نمیدانست که روزی مقامات نامزدی
 ام با او جیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد.

از آن پس از او از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شنیدم آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدرش و وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکوی ام
 سخت تهریک گردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چسبون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کویس در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خود لرزیدم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 پر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود
 چشمان مردوی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلبم رامیشدیم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گانم بایست دست
 پاک میکردم

اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید؟ ایگاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بدید تا تلخ شرمگسی را کهن
 با کام جانم احساس میگردم اندازه
 من توانستید چه آخزان مسرد
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گانم پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوخت در هفت تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند

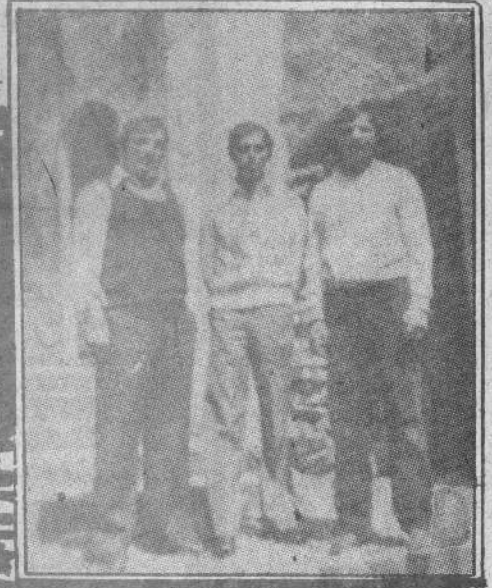
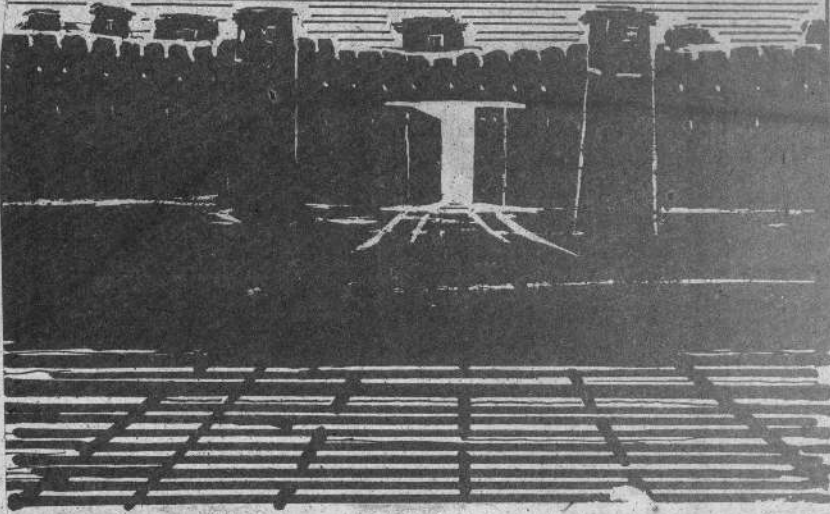
... و آنشب از مادر متفتر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر
 این صحنه بهما شبها مگر
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار
 میگردید هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میشد چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در ذهن
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شخصه های میفرسد

یک وقت تصمیم گرفتم تا از زندگش
 را از نامزدم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد
 آندهایم را در سر میبویانیدم
 مردی که برابه خاطر عشق خودم
 بخواهد آفت به یاری بدوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه مکتب روانه محکم
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم
 احضار کردید و در برابر قاضی
 زبانه بازی آنرا نداشتم که ما در
 را در دزد خوشی های معری گم
 غیرت قربان نگذاشته بودم مادرم
 زن فایده نگذرد با دست چه بزنم
 من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و با هم آن داشتم که
 میاد آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و بار گناه شامو بیس
 دوش من بیاندازند بنا بر آن
 تنها همینقدر رگم من قصد
 عروسی با او ندارم و میخواهم
 تحصیل را به پایان بمرسانم در
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم اصراری نخو
 اهم نبود من هم از روند با
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردم این
 موضوع است که باید بد و این
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گردد

سخنان نامزدم قاضی را
 مجد و بد ساخت بود بسیار مکت
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای
 میز خود را زبر روی نمود جانب
 من نگاهش انگشته گفتم با دوست
 پیگری به تر است یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعجبتان به فتح نامزدی
 قرار گرفت در آرزو مخکبه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از مخکبه با او یکبار بیرون رستم
 اصرار او سوار موترش گردیدم تا
 راسا به خانه مارته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



در این قلعه همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((تابه خانه)) و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است. در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد. و در قستی از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مودل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعه زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را میشنوند از نقاط مختلف آن باز پدید میکنند.

بوده. عقید رواجه ((تمبه)) چوسی به نظر می رسد. ((صنه)) بزگی در قسمت دهلیز ورودی به چشم میخورد که ((گلد انهای تیکی)) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((توشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها نوراند از کورچسک روشن شده و چند ((ارکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است، و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شعیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره)) ایما کمر بند و کارتوسها آویخته شده است. اتفاقاً با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت. اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی آنیو اجازه تعمیر یک قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر یک قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت ((پخسه)) و ((دستک بندی)) آغاز شد، در ورودی - قلعه از چوبهای جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها الصار شده و قتی انسان از درواز مگام داخل بگذارد، کرد های گل و تر کناری آنطرفتر ((طوبله)) و ((اخور)) گاو و بز خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میامند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور ماراد - پیش میگردند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارجی)) ها شدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر آنیو سوئیس تصمیم گرفتند تا مودل واقعی یک قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر آنیو به این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انرایبساد

پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل. پستو دیگرش در هند.

یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نمودم، مرا از خانه بیرون رانده و اادای کلمه ((توحرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای بید اکره و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

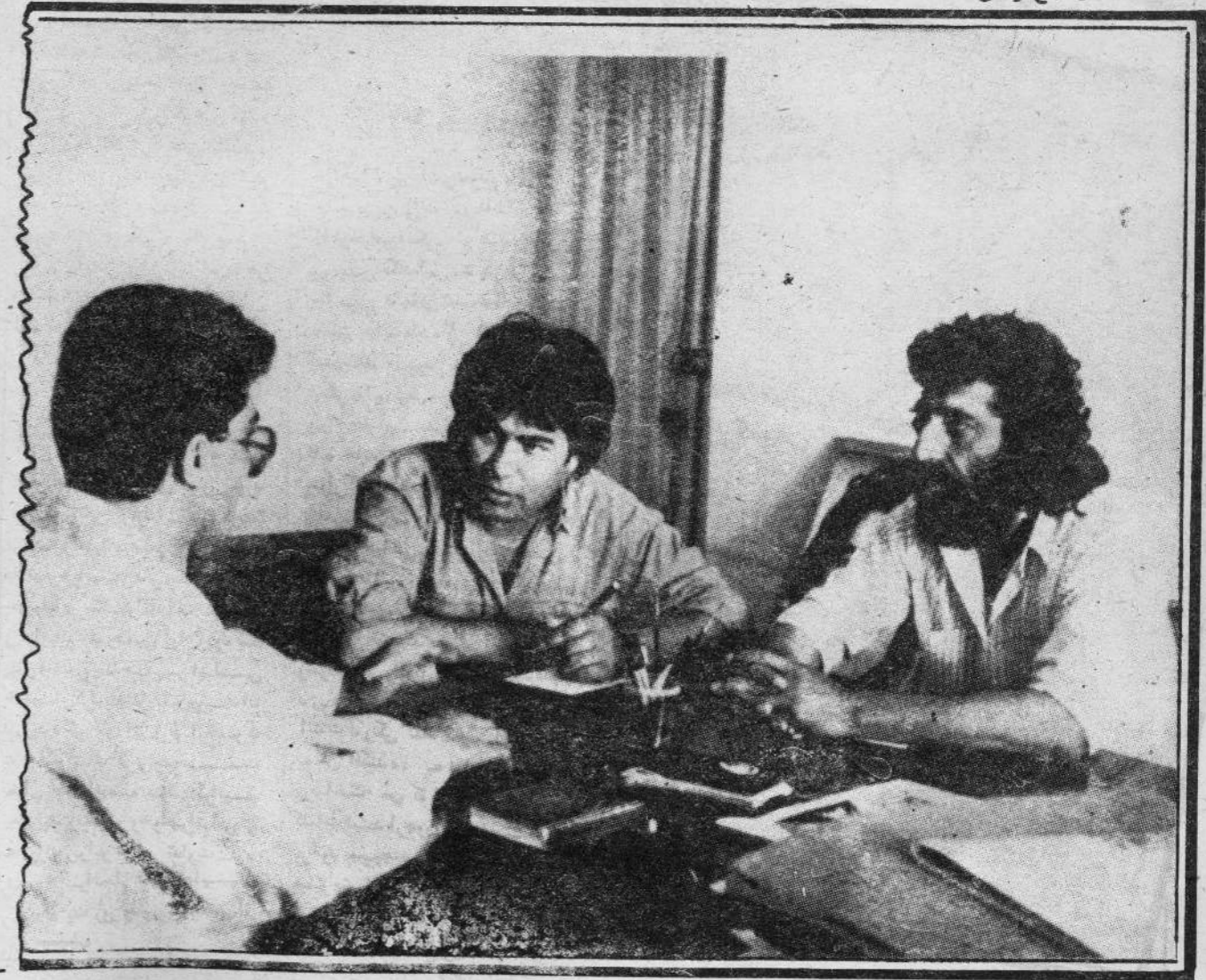
سوار گادی کرده راه خان بابا د راد ریش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی بورت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران راه او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچیدم و در آتش دلهره میسوختم از خواستار گردیدم که به من حال سازد که چها بقیه در صفحه (۸۱)



سینما باید آزاد باشد

و باید با تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسیم ، وقتی از ماهی میگوئیم ، باید از آب بگویم ، جلا سخنانی از سینماگری دارم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همان یون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار پرآزموده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکتورا در خارج مصروف تحصیلی است و آرزو می رود که با ختم تحصیلاتی سلکس یک سینماگر جوان و سرور - فشنل در صنف دیگر سینماگران انزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاورد هایی دارد ، فلما های ((آرزو ، پور تریته و خواب)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام ((سرودی از شرق)) ، گفت و گوی مادر خانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همان یون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را محض میگردیم و بیهوشی (هست) را باید باشد) مترجمه میشدم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشد ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلایی)) این را در نظر

خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

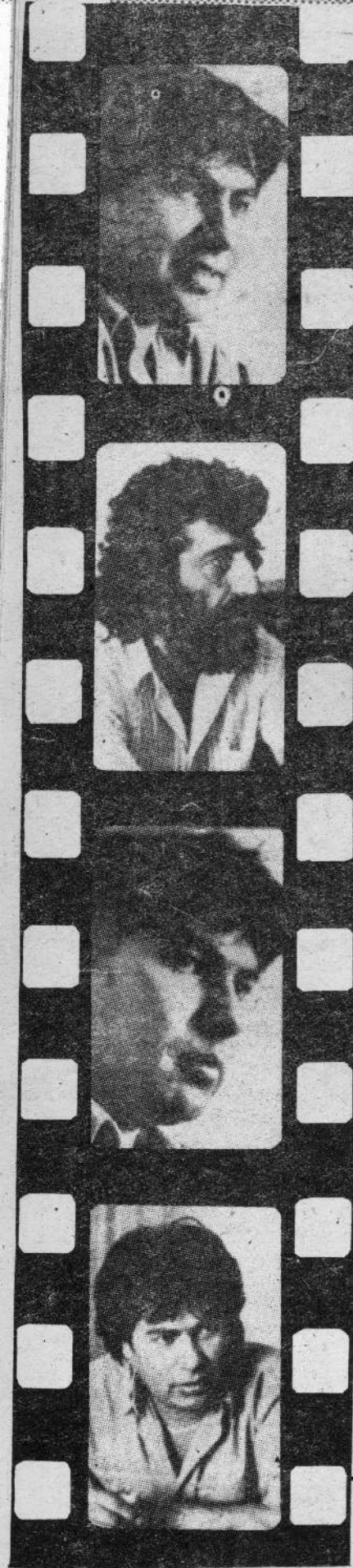
سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را محض میگردیم و بیهوشی (هست) را باید باشد) مترجمه میشدم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشد ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلایی)) این را در نظر

بگویم : در فلم ((آرزو)) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان پدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازبودن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند . منطقی که در فلم ((خواب طلایی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما بدهند ، تصاویری از برادری ، کثافت و ویرانی را به برد میکشند . کشور ما با همه کمبود های سرانجام یک کشور است ، مردم ما پدیده یافته اند که دوستش داشته باشند ، مظل - هری از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه (۹۲)



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتررا از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فزونی دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شنا نباید در باره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نهد. در درصد متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیچه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

دوران دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد مکروب ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به ساده‌گی بپوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق یاد پتوگونی مسیور رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کس عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یادوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیای ضد عرق نمیتوانند به داخل راه یابند و کاری را از پیش ببرند. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضرورت نیست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

لیاسفا

نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیگذارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبديل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار است. نهایت مهم در زخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی راسی توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سرس حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیچه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷

در ارتباط به شعر و موسیقی - نام شهادت و نغز آمدند و گرجه انیس شعر عاصی را هنگ دریا اغلباً یکجا بوده و در طول زمان از شما شناخت مشترکی بوجود آمد است - من تکریمی کم که سوال اول خود را از کارهای مشترک فرهاد عاصی شروع بکنم - به عنوان دود و ستود و همکار و کسانیکه در عرصه فرهنگ و هنر شهرت مییابند - در کارهای مشترک تا نچه نوع رابطه وجود دارد ؟ عاصی : تشکر و دست محترم - گرجه بارها توسط خود دریا این مسأله روشن گردیده است ، باز هم قابل یادآوری میدانم که رابطه من و فرهاد دریا بالاتر از مسایل شخصی بوده است - این مسأله طوری است که فرهاد همیشه اولین شنونده شعر بوده با شعرهای از او به خانه میبرد - ای کرد ، ام و شعرهای بیگانه بل ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان میباشند - روی آن عده از اشعارم که زیاد ترغزلواره ها و ترانه هایم را بر بر میگردد آهنگ ساخته اند و آنرا خوانده اند - گرجه آهنگهای را که روی شعرهای بلندم ساخته اند کمتر به شنونده های رسیدند و کمتر به علاقمندان شعر رسیدند - مثلاً باد های آیند و بگذرند - تا شاکمش - به همین گونه من اولین شنونده آهنگهای آقای دریا می باشم چه بر روی اشعار خودم و چه بر روی اشعار دیگران و به بعضی آهنگهای که طرف توجه و ذوق و سلیقه خودم واقع شده و تصنیفهای هم ساخته ام مانند آهنگ ((خلوتی کوک خیلالات سو آنجا بزم)) ویا ((پاراگرسه ویرانه مازند)) ویا آهنگ خود شما بنام ((دریا)) را تصنیف کرده ام - یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و عبارات و جملات را گنجانده ام - علاوه بر فرهاد ام جیسوری است در عرصه هنر و عرصه کارش ، از شما شنیدم از آوازهای عشقش از دوست داشتنش خوش می آید و به نظم فرهنگی اصیل است و هنرمند با حوصله و پرکار است در عرصه آهنگسازی و طوریکه به ما و شما معلوم است که علاوه از



گفتگوی با فرهاد دریا و قهار عاصی



آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز خوانان ما از روی سفره آهنگهای او بر داشته شده است - تا کیست می کم که دریا بیشتر از لحاظ یک آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم مطرح است تا آوازخوان و هر دوی ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور بهره میگیریم - چیزی که من میگویم شعری سراج چیزیکه ایشان میگویند آهنگ میمانند - من برای شعری نامی گرفته نمیتوانم اما او آهنگش را فرشته میخواند من به شعری نامی گذارده نمی توانم ایشان آهنگش را لیلی می خوانند و همچنان او آهنگش را چیز دیگر خواهد خواند - را - بطه من و دریا ازین قرار می باشد - سیاون : و شما فرهاد جان چی گفتی دارید - دریا : چیزیکه من باید اضافه کنم در همین مجله در شماره های گذشته گفته ام و آنچه را که اینجا می کرد عاصی محسوس و شریفین گفتند - سیاون : کپ های عاصی را اینچنین هم میتوانیم تعبیر کنیم که وقتی ((یک آفتاب مشترک)) به هر دو بیتان می تابد - یعنی یک فکر مشترک هر دو بی تا نزدیکی من کند - و شاید هم اصول این ((فکر)) را عاصی در گیمهای خود نورمولیندی کرده باشد - عاصی : اینجا اصولی مطرح نمیشود ، منتها منبع الهامی برای هنرمند طایفه ، یکی است - دریا : بالاخره اشتراک اند - پشه داریم ، و این بیوند را نباید دست گرفت - سیاون : این اندیشه را تعریف میکنید ، در یک جمله ؟ عاصی : بالنده شدن فرهنگ و هنر و اجتماع مان - سیاون : بسیار خوب ! قبول می کنیم - سیاون : خواننده ما میخواهد بفهمد که شما چند ساله استید از دوایج کرده اید نکرده اید - که ام تا کولته را خوانده اید و در کجا زاده شده اید - فرهاد : من یک شخصی مجرد الاصل استم }

لطفاً با برگردانید



سیاؤون : ویلک کسی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاؤون : وشما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاؤون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

سیاؤون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می ماورنده می ملت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتش کشی تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاؤون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزانند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دو کت گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر و باطنیات و خواسته های سیمت حاکم برجامعه ماست ، دم موسیقی صرفا تقنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیمت

جامعه را درسی داشت و سیمت جدید حاکم خود فرمقرات و موزهای ، مصیبتی را در تمام شوربایا زنده می ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چسوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار معیاشد ، یکی آنکه مثل خود سیمت می اند پشید ، دم آنکه نمیتوانست یا نمیخواست با سیمت باشد و طبق معمول شروع کرد به پی باد ویی بخارخوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سراسی - بدن و داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دو کت گوری نیسز دارم که تا سیرلند کرده اند ، بنا بر موجودیت یک بالیسی نشراتی معیسن نتوانستند یا نخواستند با سیمت سازگاری داشته باشند و درست از پنجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اساسی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری می بود ر قدم دم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پده -
 دیگری هم در موسیقی خود دارم که بنام موسیقی فریت یاد فرمیکم یعنی فریت تحصیل شده بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شد -
 پیچس یعنی موسیقی در خارج از مرز و همه من فهمم که تعنه فریت هموا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصلش میباشد .
 بنا موسیقی فریت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تخنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنان در زمینه آموزشی امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم رادام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم

سیاؤون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قشایا راد رجوع سیر ده ساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاؤون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاؤون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است و بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد .
 من موافق که علاوه بر اینکه سخن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلا شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه ، دیگرین آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعا هر مقطعی خاص زمانی ابتدال و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاؤون : امید وارم مردم بانیه ، دیگران نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در اخل وجه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برای شان میسر نیست .

سیاؤون : به نظر شما که ام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از قنای استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دو کت گوری یکی هموا با سیاست فرهنگی سیمت حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کار های شان سراز نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سراسی کم و نیمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشده ، باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیث یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاؤون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقا بلی !
 سیاؤون : بحیث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزییت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزییت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزییت در ارتباط با سیاست کاملا روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اند پشه ها اما بر عکس ، حزییت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاؤون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاؤون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همرا می موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلا با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاؤون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتی که



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاؤون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چیی است ؟ لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبالا عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا مجاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سیر بالنده دارند و تا هنوز مجالی برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاؤون : به صورت مشخص کدام رنگ ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند . در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسورد نظر نیست .
 سیاؤون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های ماننده فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاؤون : وشما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا ستید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریبا موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاؤون : در ده سال اخیر نقطه نظر تان را در مورد سیاست گذا ری هنری بگویید که کدام ابعادی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هادرست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاؤون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و بازم اند پشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اند پشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدید ده ، هنری نمیتوان ناپیل آمد .

سیاؤون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیست و ایشان لطف کنند و بگویند که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ ، گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه ، مثل جامعه من و فقر اقتصاد ای جامعه ، من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکرش در جای معیشت موقعیت ندارند و زمان ظا -

لانه ترین شلاقها را بزرگ کرده ، هایش فرود آورده ، معیارها ، ارزشها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید از بیایی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه ، هر چیزی را جنگزده خشو - نت بارو مظلوم در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر - نیو غ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود -

نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم ، نقد و هنگامه است برد - آورا ست ، تم است ، پرماینده گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجایه مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تابد. انگیزه های این اصلاحات کدام است؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است. پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی بالقوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و صراحتاً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم تا توانی، کنده و خلاصه در جای زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود. یکی از هدفهای بازاری، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی. همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است. فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور، الگو قرار گیرد، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند، بلکه باید به دست آوردن های مشخصی بینجامد.

معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است، نظام رای گیری راستنفر کنیم. بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند. در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند. وسط سن اعضای جدید، به نسبت سال با اینترنات سابق است. بسیاری از این اعضا، کمتر از ۶۰ سال دارند. از این جمله اند: گونچارا ۵۸ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد، یا اسکریپسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب جانشین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند. هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی. در نظام پیشین، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود. از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم. از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند. گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران علم بودند. این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند. این کاهش به چه میزان بود؟ درست است، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است.

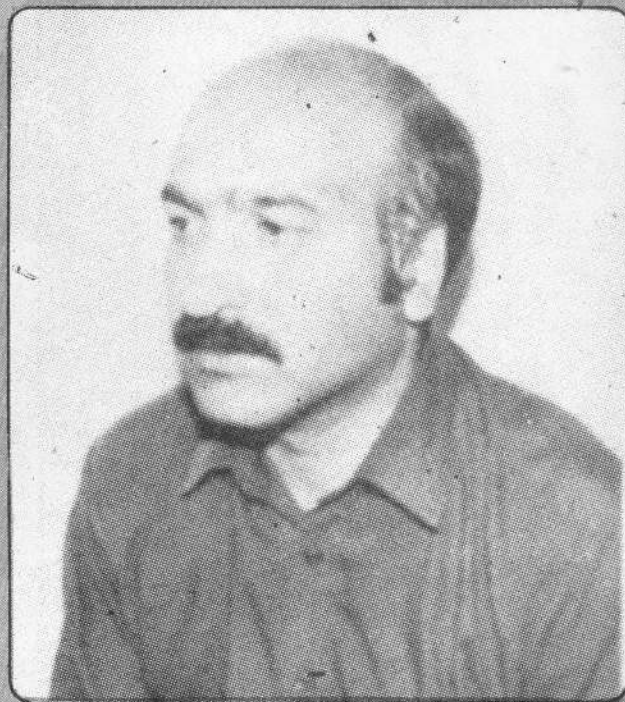
راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند. اما عجایب آنکه وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند. و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است. ما، در این درگیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند. اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر، هیچ فشاری نمی آوریم. البته کار ما در این سادگیها نیست، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم. برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده، باز نشسته بشوند. آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولان انستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند. بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند. سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود. حالا وضع چگونه است؟ گذشته گذشته است. امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند. البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود. ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است. اولین سفرین هم به ایالات متحده بود. وضع آزادی بیان از چه قرار است؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند. چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی. سانسور منقشر شود. و آنکمی حتی سمت مدیرمسوول را نیز تابع قرار کرده ایم که قبلاً گفتم: همی کن نمی تواند بیش از ۱۰ سال مدیرمسوول یک نشریه باقی بماند. یکی دیگر از هدفهای ما، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است. امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته نمی شود. ما، در های ارتش هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم. البته مساله ای که از این نظر برایمان ماند، است مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است. آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهیم گفت هنوز مورد بحث اند. و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید. اما به هر حال همه ما از وضع موجود رایبه شفا نشان خواهیم داد. بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹، حدود ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل خواهد بود (هر روبل، ۱۰۰ دلار از این رقم، یک میلیارد روبل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و نیمی میان سه شعبه منطقه ای تقسیم خواهد شد. گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روبل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند. این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روبل تجاوز نمی کرد. حالا خودتان تصاویر کنید. از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روبل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم. این رقم به اعتقاد ما کافی است. ما عرهای متعددی داریم. چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم. قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند. همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنتدود های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت. امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد. - مشهور است که دستنزد دانشمندان شوروی بسیار پایین است. برای جبران این وضع چه کرده ایم، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستنزدشان شکایت دارند. - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت. امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روبل واحد اکثر ۴۵۰ روبل در ماه بشود.

بقیه در صفحه (۷۸)

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است.

علم در مسکو، ۵۰۰ نفر یا کنار رفتند یا برکنار شدند. این امر طبیعی است. تمام انستیتوتها است زیرا انستیتوتها دیگر کارکنان نامعالم گذشته را ندارند، اما هنوز همان بودجه گذشته شان را دریافت می کنند. آیا آکادمیستین های که جانشین پیدا کرده اند، به میں خود کنار رفتند؟ همه شان سن بیشتر از ۷۰ سال داشتند. ما تصمیم به زیا ن خیلی واضح و روشن به آنها تومج دادیم که هدفهای بازاری چیست و آنها هم موافقت کردند که کنار بروند. حالا آنها مشاور و اعضای افتخاری فرهنگستان شده اند. حقوقشان را هم تا آخر عمر خواهند گرفت. از این پس هیچ کس نمی تواند برای مدت بیش از ۱۰ سال سمت مسوولیت اداری را اشغال کند (۲ دوره ۵ ساله) در اواخر ماه اکتبر، بیست نفر جدید به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان برگزیده شدند. سه نفر از آنان نایب رئیس فرهنگستان شدند. هنگام این انتخابات جدید بحثهای فراوانی در گرفت زیرا برخلاف گذشته، حاضران در جلسه های فرهنگستان، از میان دیدگاهها و احساساتشان هیچ ابایی ورزیدند. دموکراسی به سرعت در حان پیشرفت است تا جایی که گاه برای حفظ تعادل چاره ای جز مداخله نیست. آیا در راه استقرار دموکراسی با مشکلی روبرو نیستید؟ چرا، خیلی هم زیاد! زیرا دموکراسی که از غیب نمی آید: باید دموکراسی را آموخت. اما آنچه روشن است این است که دیگر نباید همه تصمیمات از بالا گرفته شود. دیگر نباید هیئت رئیسه



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد اروز
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران دردیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه کسند نوبخانه ها
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واکنسد در پیغ
از اسمان گلوله بریزد شبانه ها
دیگر بهار بساور گنسد نمسی شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شبا مرا کردند آونگ
 شبا تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبا هنگ
 نیاشم آشنا با خنده هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مرغان پر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا اگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از نام ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرتع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسده می ستود

هر چشمه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا
 کسار زبر رود ، هر راه پرنگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، نگرگه مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یار ، هر باره سنگه قیر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت ده و شنیده ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه يك عشق نامراد در قلبم ثبت شد ، و از همان روز همیشه از شروع اول صبح يك شاخه گل (گلبرگ) را روی پختم خود اسنجاق میکنم .

— بیایید اندکی بیرومن هنر شما صحبت کنم . از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطر می دارید ؟ به صنف ؟ مکتب بودم که از بالایی سنتر مکتب یام به سوی پوهنی تند آری باز شد و بعد از ترانه خوانی به قالب نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود ، یکروز نزد مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ فوتبال از او پول خواستم ، مادرم در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن که چکشی بر فرقم خورد ، باشد . نزد برادرم رفتم گفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن ، بعد ها هم درس خواندم و هم بول بیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موثق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبات هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها) لقب یافته است .

او بد کمتر جمله آمد ، تا برای خود و همکارانش جمله ببرد ، نگداشتیم بدون مصاحبه برود ، بخصوص از بد وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی او سنجاق است ، سوالی در دل من جوشید و آنروز هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت اولین پرسش راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود يك عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ، قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در راغ چهلستون باد و ستان واقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از جلدان يك شاخه گل کوچک (گلبرگ) را کند ، به یخن کرتی ام سنجاق کرد و وقت بعد از مرگ هم این گل را پزوردم ، نکن ، قصارا



— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان ؟
— نه ، مشکل ، اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه لید کار میشدند ، من در يك نمایشنامه در بار يك جمله را تکرار و تمثیل کردم که بار یازدهم ضعف کردم و نقش زمین شدم ، ده بار گفتم : (صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند . کارگردان تقاضای سری دیوی را ندادید و گرفت زیرا قانوناً تهیه کنندگان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند ، محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند ، ولی به قول ((رومیش مهران)) کارگردان فلم ((پرو)) در يك صحنه این فلم متن چکوتی سری دیوی را بوسید ، قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کنندگان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټیټ
گران سندرغاړي و. هغه
زموږ د وطن د شنه بن یو ناآرامه
او خوش الحانه بلبل و چې په
خپلو ترانو او سندرې د پسر
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم یی په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا
کې انگازي خوږي کړي او اوښتم
غږ د کلونو د گرد جنو غونډیو
له شاخه غوږ ونوته راښ او لکلا
د پسر لښوونو وزم او لکلا
سهارنی برخه د زړه او دوق
مراوي شوي بانی تازه کوي او
شنی یی ساتی.

اوهغه د موسیقۍ د لوی استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ
په اړوندو کې یی زموږ د موسیقۍ
مخلفونه او مجلسونه تاون موساتل
په زړونو حاکم شواوږ زړونو په
پراخه اوسپنځلی د نیای حکومت
وکړ.

استاد يعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یی
هغه ته ځانگړي توجه درلوده
اوپه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوډت
بوخت و. د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چیزې راکه خورده نمیتوانم
شعری باب است.
من کتاب های رادوست دارم که
کرکرهاورد استانهای واقعی
زنده گی را بیان کند. از عطریات
خیلی خوشم می آید بدین خاطر
یک کلکسیون عطریات دارم.
استراحت را خیلی خوش دارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روزی ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
دوستداران هنرزم از من همیشه
یاد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقدار دو-
ستان نزد یک از روی نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند.
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد
ازینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ما هم جذابیت
دارد.

من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساری میپوشم. هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هور)) که در
جهان فلم بنام ((سپنا)) شهرت
دارد یکی از چهره های تازه-
سینمای هند میباشد. این ستاره
در آرزوی اینک روزی مانند هانا
مالینی ستاره سابقه دار در
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد، به ښمارو اوږده
وي در مورد زنده گی اش چنین
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاری د هور)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دا یوکر فلم نام سپنار ابالایم
گذاشت در جهان سینما به این

د زیسور تیاتر

د آنتم، نمایشنامه (نامه نگارشدن،
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
د ایرکت کردم، و کار آخری من
د ایرکت نمایشنامه ((انگشتر الماس))
نوشته مهدی دهاکوئی است که
چندی قبل نمایش آن آفتاب
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی
و انتخابی بوده که در آن مسایل
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زرد یکی هاد رنسا.

بقیه در صفحه (۸۳)

من در رشته تیاتر در خان
از کشور تحصیل نموده ام. در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سربازی
همکاری ام را با کابل تیاتر افراز
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر
د ایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود. بعداً
د نمایشنامه های اتونومیستی، کام
به سوی نور د نمایشنامه خاسم
جان نقش هانی را به عهد

د آنتم، نمایشنامه (نامه نگارشدن،
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
د ایرکت کردم، و کار آخری من
د ایرکت نمایشنامه ((انگشتر الماس))
نوشته مهدی دهاکوئی است که
چندی قبل نمایش آن آفتاب
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی
و انتخابی بوده که در آن مسایل
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زرد یکی هاد رنسا.

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا اواز خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی نایدیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دستداران اواز سر برمش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل بیا سخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمیرالدین مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بن تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر نه جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرشه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمیرالدین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د و صد منتشر خارند وی قایمست است . مسا در شفاخانه به د بد نشروتم و فنی از او پرسیدم :

— چی گونه از لایه لای دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهنر ایا از کرد ای .

— بالخبندی با شخم دان :

— تحقیق میکنم :

— نیمه تحقیق و نیمه مباحثه :

— کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشوم . بعد اورا که زخمیت د زمان میکنم .

— پس نقش شما . جالب است .

— ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی استم .

— پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .

بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و شد آشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرد می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت بد و میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماشیش داده شد و پس از نظریات تماشاچیان فلم بازیکران چند سیدو حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بود تد فنی ترکشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارکنانی ریچارد . ت . هافمن د و سال پیش شروع شد . که یکی از پرمصرفترین فلم هامیباشد که به ۳۰۰ تنها بازیگران مرکزی آن به ۲۰۰ نفر میرسد و در نقش های د یگسوان ۲۰۰ هنرپیشه نقش آفرینسی میکنند .

گویند: من هنرپیشه بودم هستم

برسنر : حربه ای توییست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا انها معتقد استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالایی آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . انه ایسه د وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالایی تو امر کند تو بالایی امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را د ایرکتر دیگری است که من بالایی معتقد استم . با ایشان هرچه را دم انجام میدهم باید با سوبرلیت باشد . حتی اگر قطعه بازی هم باشد باید با یک تد آکاری بازی شود . بقیه در صفحه (۸۲)

اگر د خنک زیاد بکشد . بچه هم فریاد میکنند . ولی گویند اتسم میخورد که پیشرفت به نصیبت است اما این قسم خوردن یک قسم زورنگ روزنگ بود و انهم در جایی که گله می موز میزد و با انها از تشنه کی مینا .

لید . در چنین حالتی بسرنک . هنرپیشه روزگشینه در خانه خود آرام کند . بود یا با استفاد از موقع به ملاقاتش شتافتیم . دختران زیبایش نیز مانند خود ش خاموش است و خنده کود کانه بی بر لب دارند . بایک دیدن تورا به شما دست خود را دراز میکند و شما را کاکاسیکوید . در عالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد .

برود یوسران بایک دم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاد از مرصت در این گیروند آریاوی چنین آغاز کردم .

نقش ها

سینا وون
تختة

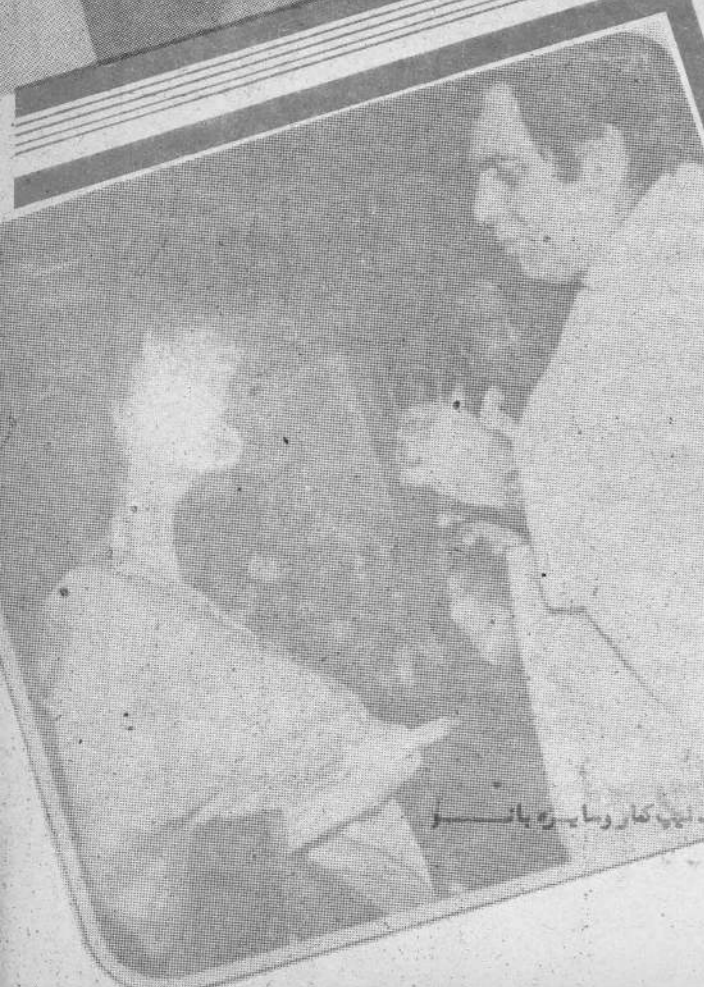
۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانیدیم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش به تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام

گووندا
کیمی کتار



Ar, Di, Mათე

Ar, Di, Mათე

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر بیك
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میگردند و سپس در اخیر ماه
وقتی معاش میگردند. به تصفیه
حساب میبرد اختتام
شعبه. بیمه. یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان
آماد. خدمت بود و هرگونه معالجه
و تد اوی را. رایگان انجام میداد.
گلوب اسپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری ((بسی تاکیز)) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن ((د یونگاری)) و ((هما -
نسواری)) در جوان تحصیل کرده
در صد رکارها قرار داشتند.
در این استود پیوند هنرمندان
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند. اداره جیان ایسین
استود پیوند کلیه حواج و ضروریات
زیودستان را در نظر گرفته و تد ابیر
عاد لانه بیسی گرفته بودند.
در این بیگانه استود پیوند تلویزیون
داری. مغازه هارو دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ - نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تداعسی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل و دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر را به نام (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن ها در روی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

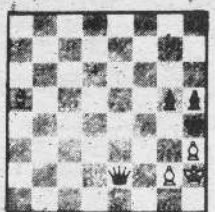
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوان تر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرهای شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد . غرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سهر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به مثابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمایی (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی هم محاسبات چنین ساده نیست . در نمایی (۵) سفید باد انستن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرسوخ گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده یی میبرد ازید .



1- Fe7 حرکت تدارک میبندید . 2- Fg3+ و آن مات را 1- ... Wf2 2- Fd6 ! معطل جمال ! به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمایی (۱) سیاه بوظه سوگ سوینگ (Zugzwang) در اقتاد مات سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پرسفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3++) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7++) تسلیم ایامات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gx4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3+ و مات .

بدین ترقیب دید بد که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (و یوز میسونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فرسوخ انجام داده شد ، با جدات انتقاد نمود . ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی چراغ است من است

مباحثه از لیلی یاری



الی ۲۰۰۰ از تابلو های داروین
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به آلمان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- خیر تا کون به این منظر
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر
عبد العزیز خان می باشم .
- بهترین و والاترین اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر
بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیور بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه را که نقش
میکم میخواهم بر مینمای و ا تعییت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلوی من موجود د
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هنگام و این مختلف من حیث استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا ز سال ۱۳۵۰ تا اکنون
مشغول هنر نقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه می باشم .

- هیوه کارتان در هنر نقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر آن از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چیره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
استه وی از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محتر قربانعلی هنری
برسیده می توانم تحصیلات شما
در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

قصه های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا نیکبخت از بگارا زیاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم نیکبخت ارتباط برقرار می کند

بود. انفاسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سالی بیشتر نبود. وی (ایوا کارل) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازي داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازي میفرستد. پدر مادرم (فرانسو کارل) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی (او. ا. ا. سی) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام (الما زلمر) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرايش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتگزین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشت های چینی نوشته بود: (وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیوتسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام (موابیت) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرونشاند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالنسبه گرم و پیش برقرار کرد. هر باری که از بختیارها نفری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیس ها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور (اشافر) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی هایک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا چاکوته و از ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف رایشدند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد دوباره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبور شدیم سبزه‌ای و سنبله‌ها در زیر شعاع آفتاب روی غروب شامگاهی بدیدار گشتیم. در برلین بدم زم قصه‌های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گرم کار یافتیم. آنشب من قصه‌های هزارویک شب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی هاوشمروخوانی ها و فانتهیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه‌های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه‌های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان‌ها اتاق‌ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق‌های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروما، مورد استفاده قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما از ریختن خوشی یک مکب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردیدند و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانگی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرفراوان کد کرد. من نسبت علاقه مفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهنانو به درکار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته‌های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه‌های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان‌های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی‌های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه‌های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا آزاد نمیدادند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت‌های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول‌هایی عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین‌های متعلق به بختیارها را خریدم. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده‌های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله‌ی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین‌هایتان آماده است. آیا حاضر به امضا کردن نشاستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد، به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان‌ها قاعدتاً به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تمییک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاجه‌های محصور و کم آب خوشی می آمدم، آنجا آبجاری کنم. زیرا از بحیره‌های بزرگ خسوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری‌های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند. بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری مهمل گوی، پیش از ایشان (جامی) گفت که دروش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده‌ای خضر می‌خواست که بخورد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته‌ای و درد دهان تو افتاده.

* شماری پیش از ایشان (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آریزم تا شهرت یابد. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه‌ی بزل بملوی شعرت بیاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را در قفس صحبت ادیب صابر پیدا شد. چه پایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثاتی و مطالباتی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زبان سلطان سحر نشوونما یافته و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسر درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کردم گر نه است ادیب شنید و سراز در پی او بالا خانه که بر پشت الا - بساخه بود. بیرون کرد و در جوازش بر بدیعه گفت: من خود پسر مرا می خوش پیدا است که در برین در کیمت

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کمبودی در کارما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و موسایل و سامان آلات ضرورت نداریم.
هر: آیا به تربیه شاگردان ما در تد اوی حفظ شود.

ج: چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنابرین نیز به علاقه مند فراگیری آن اندوایین حرفه به شکل فامیلی درآمده که خوشبختانه از بنطریق شیوه تد اوی حفظ میگردد.



متد یوخلکواریان ترسوه کر
خوخلک چی ویش توینوکیسی
چنگیزبه دغه سیمه یوزل واورو او
دخیل وحشت اوربریت به نتیجه
کی بی د تدین او فرهننگ برتینی
مانه له خاوروسره خاوری کر یونو
د هرات تاریخی اوید هس عایونه
هم له دغو وحشیانه او انسانی غد
برید ونوخچه به امان کی باتسی
نه شول: له هغی جملی نه یوهم
د هرات جامع مسجد دغه
د سلیمانانو ستراوسپخیلی عبادت
عای و چی د چنگیزخان د کشوروی
کجستک تولی او هغه دینسی
توینوکی لیکرلخوا و چار اوس
اویره بی رحمی وسزول شو
د مغولوله دغه وحشیانه ار
انسان وونکی یوزل نه وروسته
پنهلخس کاله د هرات بنار اود
هغه تاریخی اوید هس مقدس
مکانونه ورن اوویچار پاتی شول
ترخو چی ملک سلطان غیاث
الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات
ونیو او د ورن ویچار بنار سه
چو ولوبوخت شو. د هرات جل
مع مسجد هم د ده له خوا بیرته
ترمیم اوچو شو. له هغه وروسته
بیا هم خو خو جمله دغه مسجد
ترمیم شوی دی چی له هغی
جملی نه د سلطان حسین
بایقرا د سلطنت به وخت کی د
امیرعلی شیرنوی لخوا ترمیم د
بیا د ولور دی.
د هرات جامع مسجد اوس هم به
خیل نول عظمت سره همانسی تیگ
ولار دی ووزو د هراتی مسلمانو
ورونود عبادت سببخیلی عایدی.

وای چی غغه وخت چی د
هرات خلکو تسم و نیوس
عبادت تعای چو کر یه لازمه بی
ورله چی د دغه عبادت تعای د
چو ولوباره یو داس تعای یو پاک
چی له هره کبله مناسب اوسم
وی، توبه محمدی مقصدی د
یسونوخلور سرونه به بیلا بیلو
خلور و یونوکی به خاوروکی خن
کری او وروسته له تیه مودی بی
بیرته له خاورو او یستلی ویسی
لیدل چی د یسوند ری سرونه
وراسته شوی خو یوزی یو سر
چی د اوسن مسجد به ناوخوا
کی خن شوی و ندی وروست
شوی، خلک دی نتیجی ته
ورسیدل چی د هرات به تسول
بنار کی د عبادت تعای د خو ولسو
لپاره همدغه محل مناسب تعای
دی.
د هرات د جامع مسجد د
چو ولوکار د سلطان بونج
غیاث الدین محمد بن سام د
سلطنت به وروستو وختونوکی
شروع شو خو خرننگه چی د مسجد
د چو ولوکار لانه وترسوه شوی
چی سلطان غیاث الدین مر شو،
او دوسی چی سلطان شهاب
الدین نومیده هم د مسجد پاتی
کار دی کبله چی خوارنم شسا
ور سره مخالفت اود بنسلی د ولور
سرونه و نه شورسولای نوزوی بی
سلطان محمود دخیلی پاچا هس
به وخت کی د مسجد پاتی برخه
چو و کره اویدی د ول بی هم
دخیلی کورن اوهم د هرات

دینگریه

اطراف بیابان ها و صحراها هزاران خطر کمین کرده بود. بارها و بارها، پلنگ ها آنجا زیاد بود، لهامن با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم. من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلات بروم. من آنجا بیشتر برای شکار غزال میرفتم. در ابتدا وقتی کون بودم، هنگام جان کندن یک حیوان، پس از شکار زیاد میگريستم. اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری شکارچی شوهم این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم.

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دیگري که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ری دین) تدریس میشد.

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه بایان یافت و ما در اشتیاق رفتن به اروپا راداشت. ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظر من آمدند. گذشته از آن وی سیکوتید فرزندان را تربیه اروپایی بدهد تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صاد) موفق شد که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) منزلی را به کرا به بگیرند. آنوقت زمینه راهی ساختن تا فرانسیوی بیاموزم. آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آهم در انستیتوت (لیزورین اوکر) سوئیس به تحصیل پرداختم. هنگام تعطیلات والدینم مرابه (وینگن) و (لوگانور) از منا هلق دیدنی سوئیس بردند. در (گمتاد) و (هرک سوریتی) توانستم مسابقات دگچسب سکی را راه اندام و خود برنده شوم. در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم: ماریا انتونیا ریلوان برنگال، ماریا گرایسا، لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس سردرزم)، گرشن و اندا (اکنون باشوهرش در نیویارک به سر میبرد). این دختران هفت سالی را که من در دربار بودم، بدون اینکه موقعیت مراد نظر بگیرند، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاشفه داشتند.

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها اجازه داشتیم برای رقص بروم من حجب و کمربندی در آن مکتب را نداشتیم. اما سرنوشت حوادث چه زود تغییر می یابد. منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم، خواستگاران فراوانی داشتم. بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند. اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب میگفتند که منم چنین میخواستم. خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه، از فامیل های پایین گرفته تا بسبران سلاطین پاچاری بودند.

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم، بلکه میکوشیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیام. در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم. در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود. آوای مروری در گوشم زمزمه میکرد که با بیست تن به سرنوشت بدم.

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم. از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت. اما یک احساس نامرئی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد. که گویا دست سرنوشت زنده می ام را در میدارد چندی قرار خواهد داد. ادامه دارد.

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سنشان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبکوی افغانی دارد آنها مزاج آنها را سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شکر
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکایا بی‌وفایی
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین از لیس‌سند پیچ‌جوزجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنریشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدتی مدید به او نگاه میکرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میزشان آمد و پرسید: چی میل دارید؟ دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: او را با چند دانه تخم مرغ!

یاسمین صباح لطیفی

رازمه نقیبت

- یا کیزه باشی تا مردم از شما نگرند.
- موبد باشی تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشی تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
- خوش قلب باشی تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود



مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنج شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت میکرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فزیدگان هائی این مرکز که روی منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد پدید می‌بودند که چی گونه دو تخته‌ی بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله میگرفتند و قشر خارجی جلد پستی بوجود می‌آید. در اثر برودت هائی حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی هائی نیز به میان می‌آیند.

محرقات این تحرک عظیم مثلث انار (قار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود میگردد که يك صحرا و دشت تلم است. در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد و نظیر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته عربی به سوی شمال شرق نزدیک شد می‌رود و تقریباً در مدت ده میلیون سال خلیج سانی متر فراخی یافته و بر اعظم هازم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحرک، منطقه شاخ افریقا به شعاری آید، درین جا تخته پدید آمده و هلام زیادی نشا - های افریقای و عربی بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایشک در امتداد نور رفته‌گی هائی افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میانقی بر اعظم جلد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

« در زمانه‌های کهن، روی - دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریایی نامیان گشت و در (سوک) سرنوشت حزن انگیز انسانها که با خنجر خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشئت نموده است. اگر این خان، امروز ببارد بگر پدید آید، مجزوی را تاشا خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل نام من مقاله‌ی در مورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور هائی زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین فرو رفته‌گی جویب - عرب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ مایتر زو فتر از سطح بحیره عمیق دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیری ایجا گردیده است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر میرسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ هائی مگامیسی) بی انتهای نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشین از هماغ زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره

مگما‌یی که به سمت بالا راه - قی یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب میگردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم هازم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحرک، منطقه شاخ افریقا به شعاری آید، درین جا تخته پدید آمده و هلام زیادی نشا - های افریقای و عربی بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایشک در امتداد نور رفته‌گی هائی افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میانقی بر اعظم جلد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.
 : ترجمه: رهتاب

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکوار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگه کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب من ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشتال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین مورتها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آغوشانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض وضاحتش از جوگی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایش گفتم .

آقای بار فیکس گرچه صرفاً چهل سال عمر داشت ، ولی موهایش کاملاً سفید شده بود که بابهنی در از پیش چهره او را نمای میداد .

ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .

در حالی که به وعده نا مشخص او فکر میکردم از زبانه پایان شدم ، در واقع این مساله بر ارم چند ان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چسی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکم .

دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین برمیدارم . . .

از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .

شنیدیم که کسی صدایم میزند :

- جوان !
- بفرمایید !
- آهالطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :

- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم :
- بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .

آقای بار فیکس حرفم را قطع کرد ، گفت : یک عادت خوب و درخور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگویم ، تا دیگر این جا سرگردان نشوید .

روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سگرت خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چند ان خوین در - پشرو نندارید .

- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت نمیتواند به شرفت سر میباشده باشد .

بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی نداد .

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید .

آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخان ملکن شمال روزه شریف



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه گی حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سرس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
برنارد شاو گفت :
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی
تنگ نیست .
* با ماه نشینی ماه شوی . با قمار -
باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار
خانه . مکرریانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب
در رخم ریشوه . تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی
نطیه کننده . بلقیس بسمل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :
پد رحان . چرا هنگام نکاح
مورسود امام دست همد پیسرا
میگیرند و با هم دست میدهند .
پد راهی کشید . گفت :
پسر جان . این یک رسم و رواج
است . بوکسرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند .
فرستنده : هوسی حمید



میراث

شخصی از دست خود پرسید :
- از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ
نقطه عقل او .
نفر اول می پرسد : پس او چه
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— پلی چرانی! اسم من چای است و تخلص هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکمه تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خورن به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، همه خدمتگذاره میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین د تایق عمرش رسیده و بیاله رایکی ازاند یوا ل های در یورور دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) در (مربای مرتبه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

هرگز به طریقی سرمان ننگد تصاب جدا و نازاند اس ننگد تصاب اگر ننگد گومند نیست از نازان بپرسید که چرا ننگد

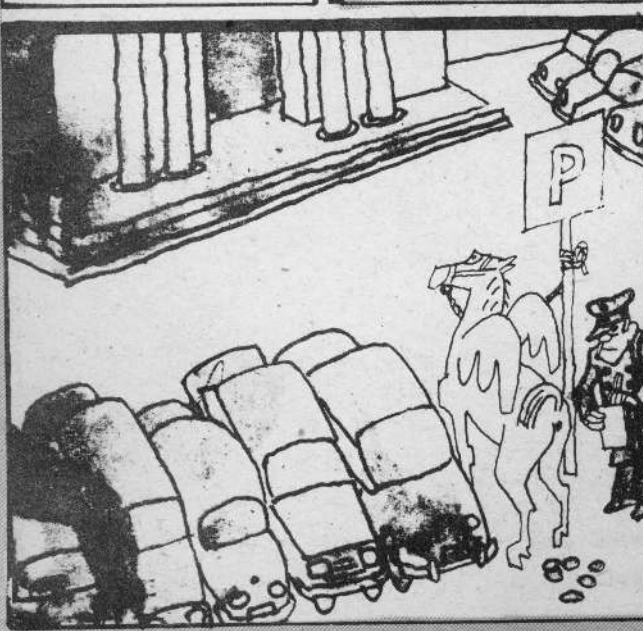
ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

می ننگد

نکته پرانی

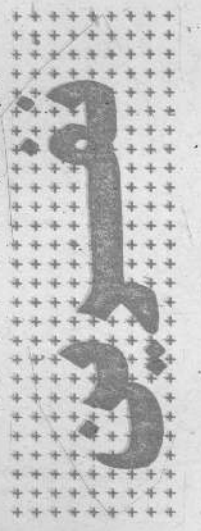
- * میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. پس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- * درد نیاد ونوع مرد وجود دارد که زن هارادرك نمی کند: مجرد هاروماهل ها.
- * مارعینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

ارسالی ریتا ونوزبه خلیلی

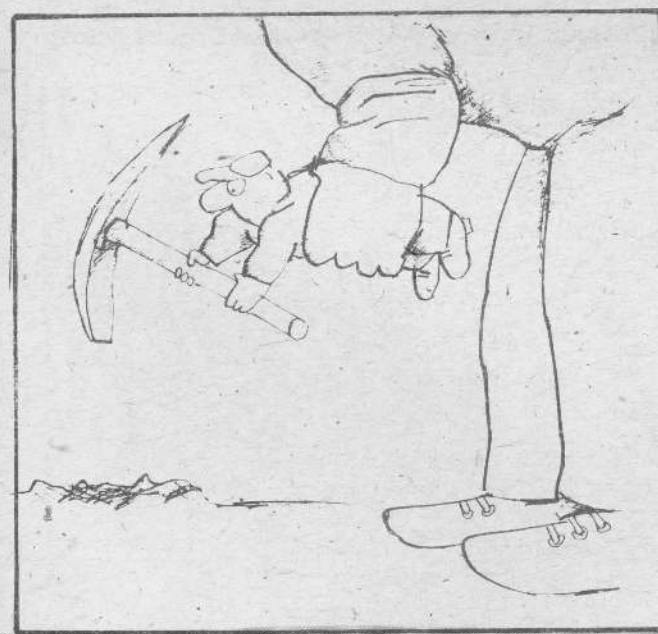
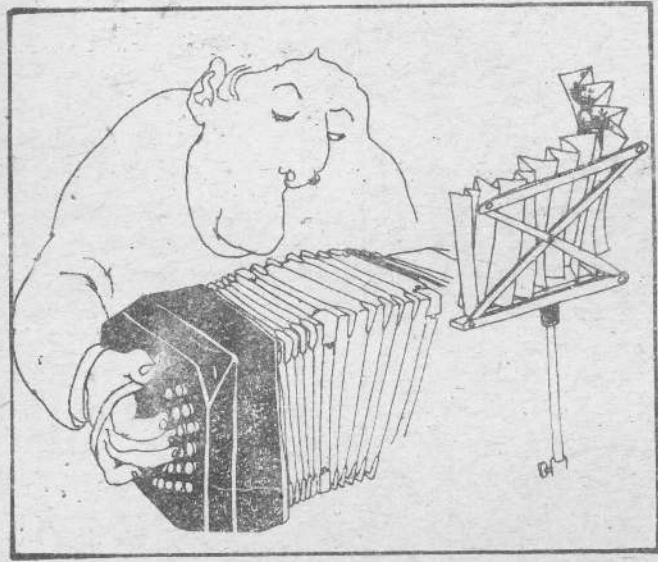


یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
 عوض شیروشکر ترشی و آچارش ده
 زنج بی خرچی من بیند وگرد خوشدل
 عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده
 او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
 بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده
 چند روزی چون غمزه بی آردش کن
 بهرک نان دوصد گردش بازارش ده
 تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
 قرضش از سر بیران دیدش ده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی



کارتون



حاضر جوابی ما

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازد میگرد. در موقع ادای این جمله معروف (من کشور را با بسک اسپر عوض میکنم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟ برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی من تشریف بیاورید.

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیغمردی داد نایی میبرد. بابا جان از جهنم چه خبر است؟ پیغمرد با حاضر جوابی و خوشنودی میگوید: هیچ بسم پدرت را آتش زدند، وملايك بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت: مادر در ده افغانی به من بد میخواستم به یک پیغمرد بد بخت بد هم. پیغمردان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیغمرد چی کاره است؟ آن مرد تکت فروش سینماست. ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱. مرامورد ملامتی قرار میدید که با کلمات بازی میکنم، وامامن شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل. برای بعضی ها به خاطر می معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳. مصیبت لکچر دهنده حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند صحبت کنند.

۴. غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵. آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶. بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات می‌خواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید، اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احمق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکتین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میسی ویرامعا میآری - - - فامید یچه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسروروی خود میزد و حیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم، اولاد ایم گشنه می مانم، وضمن این اندیشیدن ناگهانفکری به سرمنزد، گوش رابردانست به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیة درصفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می بردا - زم به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند: درست سرساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابردانست وگفت بلسی صاحب امرکتین، صدای غسور و ورنگه بی درگوش مامور شنیدن انداخت: بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگشته بود مت که هشت بجعه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مگوریان کوچ کشی میکنند، وتوی کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد ویاخود دقت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه درحالیکه نفسک میزد عاجزانه درگوشی تیلفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسرا - سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هرد و چاره صحت بته که به خیر سرکاروزند و می خود برم، اما بآنکه این دو - فرودست و فرادست در میان - تعجب که حتی خودشان را فراسرا گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم... اما اندازه نگهیداشتند و چیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. - همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر بودند و دست می‌شوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر دیگر شدند و با صمیمیت دستا دست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که در نعمت ناچور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین حیاط بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روزه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌ی که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراتر از یکس از بقیه درصفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیارترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژیرن که در فکر یک آینده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی درحالی که توصیه نامه کاکام را باخود داشتیم، یک

تیرم حید خراسانی طنزی از فرانسسه

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ د خپل آرمځي ته ورته شسې ، ځکه چي آرمځي د جمعي ورځ په کورکي تيره کړي وي او د خپلي بنسې له بي خايه ناند ريو او نرمايشونو څخه بي اعصاب نور مال نه وي .

په دغه ورځ به ناخايي خوښي درته پيداشي ، امکان لري چي د ا خونسي به د ناوايي په دکان کي د بي نوميته ډوډي تر لاسه کول وي .

جانواښي نجوني دي هونسياري وي ، ځکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلبي زير ي او توکړي دي د ريشي د فترنوته څي .

نارينه دي د کورله جارو کولو څخه ډډه وکړي ، که نو د اوني تر يايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار د خلاصيد وکړم اميد تر لي وي له هغه څخه لاس و مينځه ، ځکه چي له تا څخه د تيلفون او پرزيدي سپارښت مستحقين ډيري دي .

رسمي کارکوونکي به رسمي وخت کي د ليلامي شيانو د اخستلو په چانس ليري .

د آيس کريم خپلويه وخت کي ږبه ډيره مه راباسه ، هسي نه چسي د آيس کريم په خاي دي مچان ترستوني شيونه شي .

د دي له باره چي بظنون د سروسيه گڼه گڼه کي درځني ونه لويږي ، نو کمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شيبته افغاني دي نو مه حيرانيزه ، ځکه چي يودانه هگړه له دير شوکه نه ده .

زړه دي غواړي چي رشتيا ووايي ، خود رواغ دا اجازه نه درکوي چي ږبه دي په رشتيا وچليږي .

د مکرويانو هلکان چي د سروپستان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډ کړي او يادي د حشراتو ضد داروواخلي ځکه چي اوس په مکرويانو کي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره د ريشي مه اغونډه ، ځکه چي خاوري او ډوري به درځني ژرنده گڼي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که د زړه د تکليف لري او يادي اعصاب کمزوري وي ، نو کچالان مه بيه کوه ، ځکه چي د بي بي او ريد لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي ، ځکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ او زړو لاس نه کسري .

زړ تر زړه په کورکي بولور ياشي وکړه ، که نو خسک به دي پوستکس وياسسي .

سرله اوسه د زړي لپاره د سکرو او ږيلويه له کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ، د هغو لپاره به غذا پيټه او حلوا ده .

هغه هم د زيارتونو ترڅ .

د عاشقانو لپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات به چانس موجود دي .

د سلاسي خوښي په ورته پيداشي ، امکان لري چي دا خوښي به په بناړي سروسي کي د تشي څوکي تر لاسه کول وي .

د اخترا و و ونه ورځ دي هلکان کوشپښ وکړي چي په کومه نجلسره

د تظيفا درياست ډېډوم د ميچا نوښت

رارسيدويه درشل کي د دغه
لهاي مچانويه لاند ي شرحه يـ
پيشام صادر کړي دي ،
د بناړ د تظيفا نوښت رياست قدر
منو غږ و اوزموږ غمخوږو يارانو !
ستا پس له هغی باملرنی څخه
چي زمونږ د ژوندي بائي کيد او د
نسل د ډيروالي په خاطر موجوده
ده ، د مچانود تولنی غږ يد بناړ
د کوڅو د ټولومچانويه نماينده گي
د زړه له کومې مننه څرگند وي ، موږ
بنه خبروچي په دي راوروستسه
وختونو کي د تيلود نشتوالي په نوم
ستونزه تريو بڼايه ليري شوي ده ،
خو دا چي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند و قونو
څخه د کتافوډ ارا ليقا ، خبر
راکوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ، که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروي .

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ، نو کيڼ لاس دي د کاسي
له پاسه ښوړي ، که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويږي .

که پلورونکي (هتيوال) دي بلارهم وي ، چي په قسمونو ونه لويږي
پخت دي بيدار دي ، ځکه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي .

د واکوه چي د بريښنا د برح مامور دي باندي مهربانه شي ، ځکه چي
بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

که په کورکي دي زړه به تنکيزي نو د سبا وون به سچله کي د بڼجاره
له هغه څخه سود اړنيسه .

هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ، خويه دي شرط چي
د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي .

د مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ، خودي ته دي پام اوسه چي آيب
درته په کيڼ کي ناست دي .

که د خپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ، خو
د دنيا په هغه اوډغه سرخږيو باندي د جاما غزه مه خوړه .

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کن
 د پاکتر کتنه پراستل شوانه
 لوحه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو
 د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه
 کتنه کی یوتن د یانسان او
 بیچگاری و هلولیاره هم شریک کړي
 و ه خوره خو تیر میاشتوکی هیڅ
 ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنه
 ته دي ورشی اوبدي حساب د
 د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه
 مگر هغه بله ورځ چی د کتنه
 ترڅه تیریدم او هسی می ورته بام
 شو چی دننه کتنه له خلکو ډک
 و ارحتی یوشمیر باندې د بلیو په
 لاره کی خپل نوبت ته سترگس په
 لاره وو . کله چی
 خوقدمه هاخوا ورځنی تیر شو که
 کیل می چی د پاکتر د کارو چی د
 آیس کریم دکان خلاص کړي دي
 او کله مې د پاکتر د کتنه په
 خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا په
 دي خبره جرت واهه چی ناڅاپه
 می پنځه شپږ گامه ورباندې د پو
 د رملتون په لوحه سترگی ولگیدي .
 که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا
 نی کېدو پر اوبانسان والا د میز تر
 شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي
 اوبه بل لاس ورځنی پیس را شمیري
 په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له
 کتنه او آیس کریم فروش څخه
 که نه وه .
 د دغو دریو صحنو په لیدلو
 سره راته ثابت شوه چی د آیس
 کریم په دکان کی ناروغان تولید
 یزي او پاکتر بیاله د غو تولید
 شویو ناروغانو څخه نیس او در
 ملتون والا د پاکتر له غنی نسخی
 څخه د پیسو بند لونه تولید وې
 له هغی ورځی چی دغه
 دری گونی اتحاد منع ته رافلس
 دي نو د کوخی د اوسیدونکو په
 نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمونږ
 دغذایی زیرمود جوراوتالاکولوسو
 لپاره نه دي رايستلی . به تاسی
 باندې نور هم زمونږ اعتماد له خوا
 څخه خو خو محله زیات شوي دي .
 همدغه راز دوي د دغه بیغام
 په لړ کی د مگرو بونود لیز د ولوسه
 برخه کی له بلان څخه د زیات کار
 زمه کړي ده او پاپی څرگند
 کړي دي چی د شرایطو د مساعد
 والی به صورت کی به د تنظیفاتوله
 سند و قونو څخه د د اوطلبانو لسی
 د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د
 کورونو په بخله حیوکی خپل تاریخ
 رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم
 د دې له پاره چی د وینوله بانک سره د وینود مرستی به
 وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي . نو د وینی بانک
 ته مشوره ورکول کفزی چی د دې کار له پاره څسک تریبه کړي . خو
 د دغو تعلیمی اوتریبه شویو څسکو په وسیله د دې کار د آسانید
 په بجای له وینه ورکونکی څخه وینه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه
 لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی
 لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي .
 په دي باب د دې ژبی یو متل
 دي چی : ((د رجري بنشین
 نام بکش)) .
 همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه
 بی نښانه خلک د نوم اوبنسان
 خاوندان کوي . او همد اطنز او
 انتقاد دي چی ناپیژندل شوي
 خپری د امرنو په مقابل کسی د
 پیژندل کوي او اعتبار ور گزوي . که
 چیرته له ماسره د خپلی موسسی
 په خریداری کی د طنز لیکونکی سو د
 انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د
 ریاست خوکی به می په خوب کسی
 هم نه واي لیدلسی .



د طنز لیکونکوله برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو
 د انتقاد ونوم حصول بولی .
 نوموړي به دي نظر دي چی
 هرڅومره د طنز لیکونکوله خواځوک
 انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی
 شمسو هتر بران چی بخواد گو
 لموتشولواو وجیب ډکولود ریاست
 د خدمتو د یوز او اوس د دغه
 ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تینیس میر- داختند و به یک سخن که ماحولی بود آنگاه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کازگروکار فرماد ران وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم کسه (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنرنمایی نمیید است. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوارناتها) مقابل (مردولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره فلم هادیس باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیرویین فلم (مردولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتم آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (اد پویکاراتی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنکی فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشاہ اکبر- (سپرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-ماتھ) کارگردان و فلمبرداری نامدار سینمای هند که ذهن پرتوان او چون منبع نور بر درخشش و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانمان شدم. در آلمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای عملی را در دستوری معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هملوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در دستوری بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جایگزین را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) پویکاراتی را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آنکه (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید.

در این جایز امون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، بامادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبها پیش بد برای از بهمانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خن کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غریب (توبه تاشانی شونتگ فلمس آمدی یاب منظر مدخله در کار دیگران) مادر راج کپور، بیمار از شنیدن صدای شوهر، دوباره به چوکس نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافت و به زود ترین فرصت آوازه قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یز هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل- اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و پیوسته فریاد میزدند، تا زمانی او را ببینیم، بر نمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودک بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیوزن بیمار خلی جا-

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لپ کمار در هملوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. و انسان بی نهایت پاک و شریف و مامعاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تأمل و مداخله فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابند و درخواست رهایی او را مینمایند. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشوند و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدریغ برایش کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان نگفته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت.

بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بشناسم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

من بدون اغماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسه دلپ کمار فلم معروف (اشوک- جنتا) را خودش کارگردانی نموده ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تایتل فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصه می گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

برای کارگردان

موتی لال:

این هنرمند جوان مرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگشاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یابی افتاده هزاران کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار راه چشم ندید.

برتهوی راج بد راج کپور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه فلم، قرار بود

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) در شینر محمل، هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش بر خشی بدید آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

نشند...

عشق و رزی کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره افول ناید سو موقعیت خود را در سینمای هند قائم میکرد. و لی قصه فلم (مغل اعظم) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی، زنجیرش شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه، کارگردان زنجیرهای زنجیرت نولادی تهیه دیده بود تا آن را

لب بود. همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نوا سه هایش جدا کردند. (مادر ک بزرگ) ما درک - بزرگ... دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن. بیوزن در حالیکه از روی چهار پای به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیوزن در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دلپ کمار) دلپ صاحب پیشوی بالا تر از یکسند و بیجا سال عمر کنی... بعد دلپ کمار یک مبلخ

آشنایی با ستارهگان ورزشی جهان

قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان دموکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبقست. در این ارتباط ترینر تیم در محاسبه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی رول گولکیر مهتر میباید. گولکیران سرزوب شت مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردد این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گسی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرام میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یار دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهل نی را قام سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان دموکراتیک بود که در بازی های جهانی سول مدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دوچ نمود. پدر یک بسرمیاشد و در یکی از محاسبه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام ادا مدهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقاتم به کار گیرم.

یونیورسیتی یونیورسیتی ملی واتر پولو اتحاد شوروی میگوید: ورزش واتر پولو یکی از بازی های سریع و پنامیک است و در آینده د لجهت تر خواهد گردید زیرا با زنگان از نقطه نظر تکنیکی مراحل رشد بعدی خوش را به صورت انفرادی و کلکتیوی میباید.

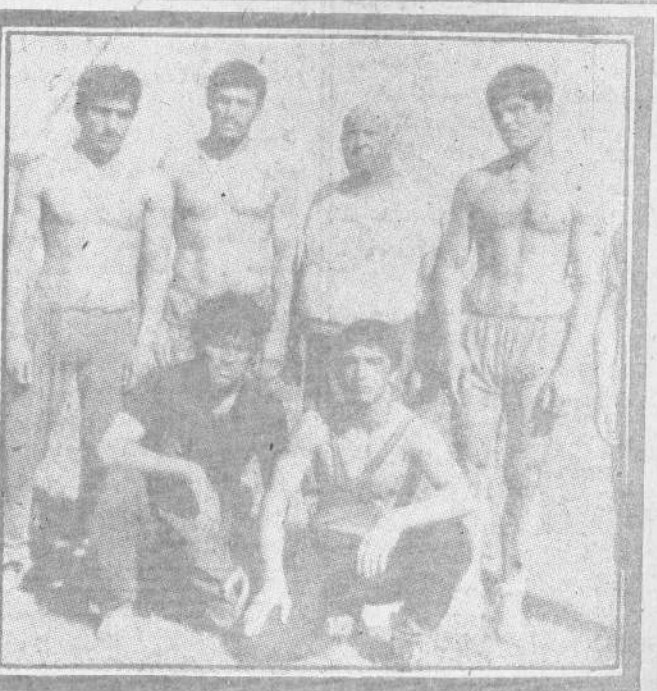
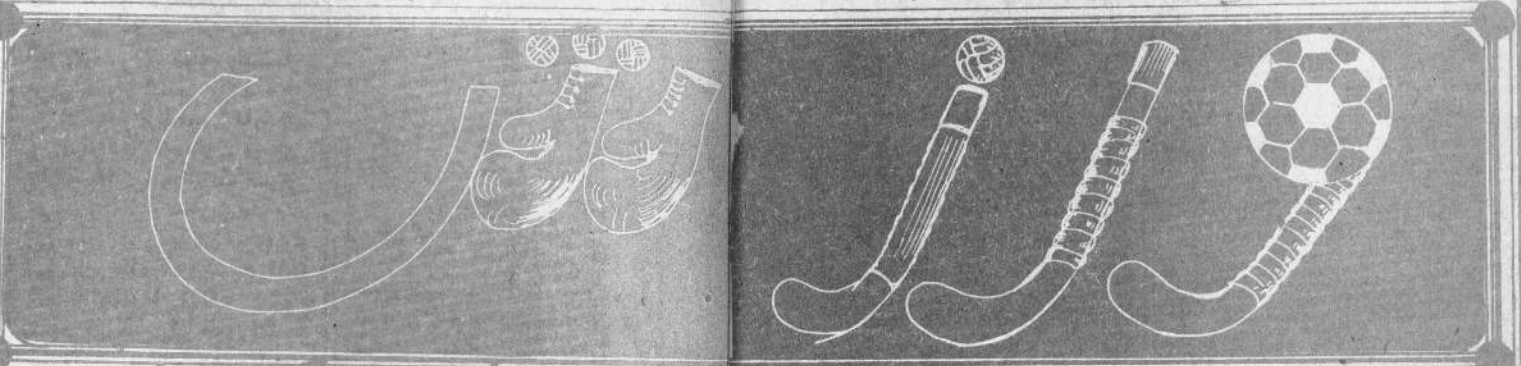
موترسایکل سوار کوچک



در کدام سن میتوان موترسایکل رانی نمود؟ کابورتالماشی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جاپانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیکن پیکنگ بانگ و اکو باتیک مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراه مردان افتخارات زیادی را کسب نموده اند.



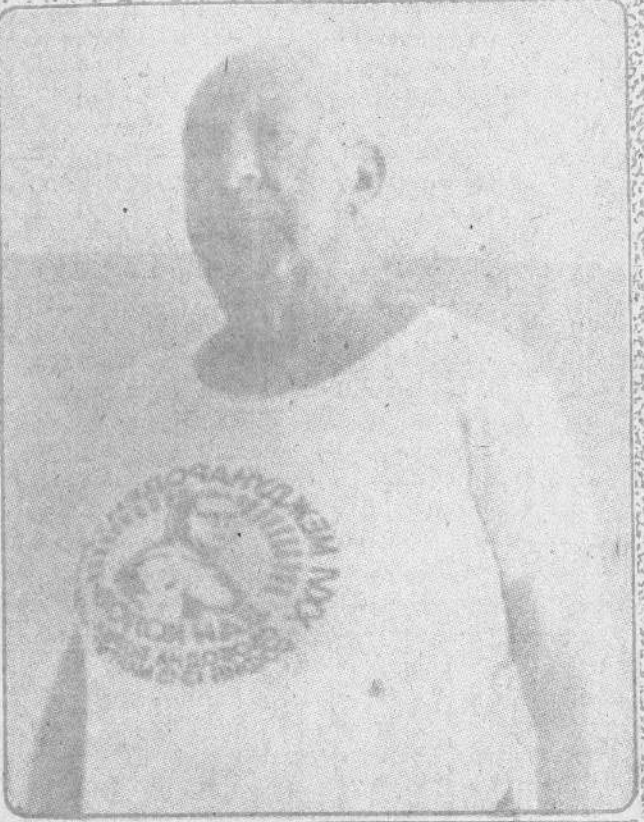
آزاد و تریه شاگردان چنین روشی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده سی از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این

تربین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد داخل کشور حتی در خارج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد زاجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در رانزوتتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی که نتایج بیوزیندانه و عالی را کسب بدال هاود یلیم همراه داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

مترقد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیوار را به آسانی بر میداشت و تاد ورتین مسافتها انتقال میداد. در سن مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید: در گذشته هاد رویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بودم. کنترسی جرات میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، برود مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این مسابقه دار

نخستین زنان جود و باز

کانونیکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -



نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

این بار صحبت از پهلوان شهری است که سزاوار کشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یکصد و پنجاه و یک مرتبه زحمت کشیده و پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هفتاد و یک سال پیشتر ند استعداده ورزشی پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویم: او که ابتدا تمرینات پهلوانی را بر زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویون بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم

آواز و نواز

نو قند ان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوتال) را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای هند و وجد انانید بیرو موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه کسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صدادرنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش میرسد که آنرا ((سر)) گفته میتوانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته نمیتوانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بوره نه کند یا از اندازه فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزیکس قرار دیل تعیین شده:

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- ما ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- ره ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لی صیارا بوره نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوض ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد.

این آواز کم سر است و هرگز اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالاست که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت فرکانسی ها را نظر به مهار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه نوازان که گوش سر عالی دارند تشخیص مینمایند.

ولی مردم عادی به آن بی تفاوت میانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی میسازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدد، یا موقع شنیدن شنونده را وجود ثانوی ببخشد.

یاد داشت: فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید، هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه زد و کنید. یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زیر)) یا بالایی را میبندد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید، باز هم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) کردید.

و یا چپ ببرد (سا) را که شروع کردید بدید. شما میتوانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بید کنید. اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد. که امیدوار استم در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد بروجای بیاوند.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند، باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمندی با (سر) و (لی) را بیابند و بسواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی هارمونیک آلات در پیرو موسیقی را اگر آید، و یا نومیوخرید، باید برای سرکردن به نرفنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید.

۲- در آتای نواختن بکه به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهانه هارمونی بهما هارمونی هارزود بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سرکردن صرف برای خود تخصیص بدید، یعنی به اصطلاح ((هردسته)) نماند.

۴- از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خودداری کنید.

۵- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار درهای که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر میسازد محلولوگیری نماید.

۶- در تمرین روزمره تفاوت سرهای کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را بادقت به خاطر بسپارید.

۷- در صورتیکه آواز خوانسی میکنید، با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده تمرین بدید البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردید.

در بامراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگردد و برعكس
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :
لي پديده طبيعيت است که شما در
طبيعت زياد آن را پديده وحسي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمسي يعني به صورت منظم
تبديل روز به شب ، تبديل فصل
فصول ، ماه هاي قمری حرکات
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت
و صداها مثال ديگر :

اگر (موسيقي) را جسم تصور
کنيم . (لي) روح آن را اگر موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، لي (جسم)
آن است .

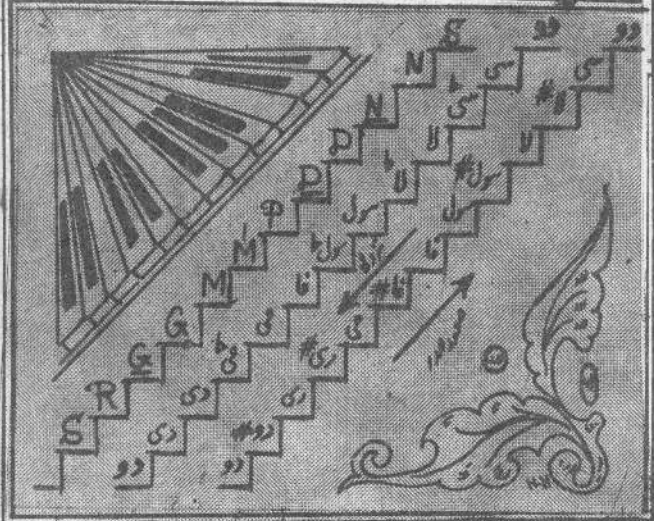
داشتن (لي) غالباً در انبسان
فطريست و کم اتفاق ميفانند که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه
سپتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از چپ به
راست شروع از (سا) بنوازيد
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده همجوار برويد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقفهها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن
به برده هاي درسي به گراف
زير توجه فرماييد :

اگر گراف اين صداهاي بيهم
را در ذهن تصور کنيم ، در
نتيجه شکل يک زنبه را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زنبه را سر قبول کنيم
افتاده هاي زنبه عبارت از (لي)
ميباشد ولازم ويلزم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگه
فرق با لي و لي فرزند يک
است :

وقتي شما هارموني به ربه ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيد . مثلاً
سا . ري . مي . ما . سه . ده . ني . سا .
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (گه)
و همين طور تا آخره اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهننگه
معمولاً شما پديده با شيد که
نوازنده ها لي را همياري باشم
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند



و يا اگر طبله نواز استيد در نظر
ميگيريم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول ربه
طبله ميکويد يک لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به
تعقيب آن ربه طبله بکويد . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير طبله نواز با لي است .
پس اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صدم بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

اين يکواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر امراض
و عادات کيد شما بدون شکل با
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتيک است که توسط
موسيقيدان قالب شده ميند
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (که سه . دُپ)
واحد قياسي تال درهند ماسره
يا *مَهر* و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پديده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که بايد آموخت .
هر (تال) در خود (لي) را
همراه دارد .

تال هادرشوق اقسام زياد دارد و
بعضاً نوبق الماده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما تيزان دشوار است . اگر
شماره هاي ضربان با ماسره تالها
طاق باشد ، تال مذکور شکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش اينده صورت تدريسي
طبله تشریح خواهد شد .

تال و ضرب

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

نوشته ادوارد گومز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با-
گذاری یک نمایشگاه بزرگ از زبان
می‌کنند.

حق در زمان حیاتش، دست
آورد ها و پیروزی‌های تیمور،
اسطوره‌ی نبی و انسان‌نوی بود. مثلاً
باچه صوت تکان دهنده
و نیرومندی شکست انگیزان چوبان
بچه شده چهاردهم از سلاله
ترک و مقل که فرمانروای فارسی
شد تیمورهای خود را بزرگ آسا
از ناتولیه در غرب تا مرزهای
چین در شرق رهبری کرد،
تا (۱۳۷۰) امپراطوری وسیعی
شبه قلمرو تحت فرمانروایی
نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
 با همان نیرومندی و زرنگی
 که از خود در میدان نبرد تبارز
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
 که بنام تیمور لنگ معروف است،
 به راههای رو آورد که در سرزمین
 های تحت تصرف خود، جاودانه
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
 وسیعی را رویدست گرفته
 از جمله اعمار چندین مسجد که
 نمونه‌های خوب هنر بهری
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
 نشینی در دامان آسیای مرکزی
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
 مناطق که در آن مسکن گزین شده
 یعنی در مناطقی که سنت‌های
 فرهنگی فارسی نفوذ و سنطوره خود را
 داشته او با نهاد‌های اسلامی
 به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی
 استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
 قدرت و مشرویت جا و جلال
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
 و دوام دار این خانواده به‌ر هنر
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
 در سده پانزدهم جالب توجه
 است. موضوع و هدف نمایشگاهی
 را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
 در گالری ارتو سکلر در انستیتوت
 سمیت سونیاد در واشنگتن
 در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
 اسد) گشایش خواهد یافت.
 راهی را که تیمور در پیش گرفت
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که
 برای نسل‌های بعدی معیار
 های اساسی، تزئین و ساختن
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
 ختنند که خوابها و آرمانهای
 بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
 نظامی تحقق می‌داد، وی -
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاوولی
 در رابطه با سیاستمداری اثر
 گذارد و کرسٹوفر مارلووی را بر
 انگیزت تا ((تیمور لنگ کبیر))

میدها اثر دیکره نمایش گدا -
 شته شده است؛ این کتابخانه
 شاهي پایه بیان دقیق تشریح
 و رکشای هنرمندان و صنعتگران
 شامل آسیای تریخی کتابهای
 مصور، طرح‌های مهندسی
 و سایر کارها برای دربار است.
 در همین جا بود که زبان هنری،
 رنگ و خط، رشد یافت
 و چنان گنجینه هنری را بوجود
 آورد که شایسته حر است و حفاظت
 است.

گرچه خانواده تیموریان که
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
 شده بود. بالاخره در ۱۵۰۷ -
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

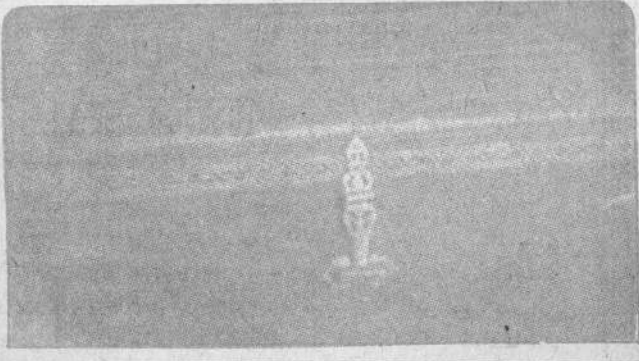
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
 ساخته شده از چوب سندل که
 یکی از طرف ترین نمونه های کندن
 کاری در مصر حاضر است.
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
 بدیده های هنری بیجا مانده
 که نمونه کیفیت عالی صنعت
 و معیارهای بلند هنر و تصورات
 هنری جهان اسلام در سده
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود
 می‌دزد. نمونه‌های زیبایی
 خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر
 و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
 ایراج وجود آورد که نقش اساسی
 را در شکل دادن روش‌ها و سر
 خورد های غرب بسوی جهان
 اسلام برساند. سایبر
 هنرمندان غربی مانند جورج
 فرید ریک هندل و الساندرو -
 سکارلاتی که از آهنگسازان معروف
 بودند و شعر شناخته شده ادگار
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن
 تیمور بحیث فرمان میبدان
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
 اروپای غرب را تهدید می‌کرد
 کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
 شرق نزدیک در گالری مکلنر
 میگوید: ((تیمور بخش‌هایی
 از جهان را با وحشت زیر و زیر
 کرد، اما هنرمندان را نیز در
 چنان راهی به کار انداخت که
 بیان هنری را در همه جهان
 اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیثیت
 آورا است. صفحات جلد‌های مصور
 قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -
 تصویر یوسف زلیخا، بوستان
 سعدي و تصویرهای از اسکندر
 سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آرزوهارا میبختم و توقع
 میبرد که بافتح نامزدی ازین
 حیوانند هزینه آن برایش
 می خواهد شد که مرد آرزوهایم
 را بیایم. مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کاجوسی میدل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم
 گسیخت. همزمان با آن دست
 قوی او گلوود هم را فشرده شد.

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بدادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماد می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر را در داداد و بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 و به راه خود ادامه دادند.
 بر نامزدم. مرابه خانه بی آورد
 در آنجا در باغچه تم نهال گما
 را فرس کرد. از درد و غصه
 بزوک فریاد هانم در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست.
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:
 (اینک های درناسته ات) با
 ادای این گلمات در را عقب سرش
 بست. سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید
 گردید و در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برد
 تصور آن جان گرفت و حرکت قلب و
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند. دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.

کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته اند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیسر تقریباً واحدی دارد. ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تیوریک و مسائل صیانت و مینیک برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین، ازین رو هدت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تیوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیگی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمین و... است. امروزه چهار برنامه برای ما از حیثیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند. مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تا کنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوطه مدیریت آبها چشمه های خیلی غنی داشته ایم. تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها روبرو می شد، چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد. اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد بیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووه رومی شود و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند و از بیابان های زیانبارین بر تعداد اکولوژیکی ناحیه ابراز نگرانی می کردند. تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید. بعد شرایط مان را بگذاریم.

خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم، زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود. گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری

شود. ایاسیستم منتهی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند - وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه بدیور نیستند. از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو - تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند. انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزین مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد، برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت. ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم، انستیتوها را به کار مشترک و حتی رقابت برانگیز و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیر تقسیم کنیم.

آیا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند؟

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم. اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند. لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرهنگستان باشند. درین گونه موارد مدیون انستیتوهای قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا کرده اند تعدادی دانشجوی سطح بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند. این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود، تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریایی یافته که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود و در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگاہ یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند در آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویم پیش نگریستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آنگده از بوی جرس بود و دم را به هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرسی اشرا نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرند. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیا آهسته آهسته از من فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیا عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مد فون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتامن خموصی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشک تا سال ۲۰۰۰ نداریم. ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟ کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم که کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می روییم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم. حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی). و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست. در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای پتان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کادرها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آشنویی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است. حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدمطمن و امید واره به نظر میرسید؟ اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کار بردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در اس تلاس پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در روشن نیز بر نقش (رهبری) فسر - هنگستان صرح گذاشت. باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه تدریس و وسیعتر، در سرتاسر اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۱)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا -
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و -
 ندان بدنامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسوخت در لای یک پیراهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کرجه های شاه شهید به
 صد ا در آوردم دوستم که در
 را کشود از بدنی خیلی خوش شد
 و مرا باند روی برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از همانخانه شتر اثر بزرگ رو -
 سیاهی را به دور افکند.
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم، وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجرائی عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو -
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهادم پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریده ایمن و آنسو میرویدم، از
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کنار رد شد و وحشتزد خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سرم کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبست
 عقب موترد نشستم. تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موترا در یکی از کرجه های
 شهر شد کوجهی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان می خورد وقتی ایمن
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع دیر دوام نکرد
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلیم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه وید نام
 داشتیم تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن -
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعث زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -
 میکرد ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قصه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.
 از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک -
 دیدگانش سر از پرده می
 ریق اولند و بلند تر گرد
 انجان که گوی اشک سینه را
 تا سرحد ترکیدن بر کند.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم کاهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر -
 جیده میشد و لحظه ای بعد از -
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 انوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در انیس کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

- در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

- وضع هنر نقاشی در کشور فعلی کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

- برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

- به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندیشد و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صدهای مختلف هنر بگمارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنی بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییکه اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثنا آتی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند. کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی، میبرد بردار من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم، برای روشن سازی ذهن پیرامون زوایای تاریک زنده گیم خموشی را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم، هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردی که کودک نو زادی در آغوش داشت، پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلا به وزارت ازمین خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورد، نخست از بد پیش خواست او باوریدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهاش مرا واداشت، تا دست یاری به سوش دراز نمود و کودکش را به مصرف خودش به افغانستان بیاورد، وقتی کودک را از آغوش گرفت، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهر جامة خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگذارد، پس از آن که یادگارها را به قسم گذاشته دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود مگر وقتی تورا به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابر ایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تورا با یک نام مسلمان افغانستانی تحویض نمودند، اکنون که آن ها بیرون شد شانرا بیرحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیوند بد ری و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزن سرا دوباره به خانه خود برد موازان جا به شهر کابل انتقال داد، از آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت، در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم، اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگساخانه می خوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام با پدر اصلم (ششی کیور) در دل ریشه دوانید، چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوقه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سنج نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم، آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و من منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شود که سر نوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگپزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند.

اومیخواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند ما در گذشته اش را پیدا کرده، بر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

"خدا یا ما درن را بازه من ده"

و یا وقتی از خانه جدا شد خواند:

"بوی تو خیزد هنوز، بوی تو از بستم"

بازی دیگر تنها شد تما

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشا احد ظاهر رفت احد ظاهر برای تعلق دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

"تو زکی و در اینه کوچک منمانی"

حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم می بیند این ماد شش را بد انیم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه پیراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه پیراهن دیگر به دستش هد میگرد یعنی آن چیزیکه خوشی میآید در سنج نمیگردد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست میآورد، بیشترین آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزد نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احمد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده میداد که احمد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احمد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزده باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ما است و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!



دعوات پر سر جو سہ ...

بقیہ از صفحہ (۴۸)
کنندہ گان به طور لایبی به حکم محکمہ گردن نهادند و صحنہ را از فلم حذف کردند .
ظاہراً تفسیر عقیدہ سیدی پوری از انجانانی شد کہ وقتی فلم تعہی می شد روابط او با من چکروتی دوستانہ بود ولی حین آمادہ شدن وہ نمایش گذاشتن فلم روایط آنها به ہم خوردہ بود .

کودک و شمشیر

بقیہ از صفحہ ۲۳
- خوب نگاه کردی .
و میگرددند . میگرددند و مانند کابوس زده ہا ہمہ جا را زیر و رو میکنند .
مادر باعدای آہستہ تکرار میکند :
(ای بی بر!) کجایی . بیای !
روقتی مرد بی آن کہ بداند چی میکند ، در ایارستان را باز کرد .
پسرش را دید کہ با چہرہ وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور وجدیت ، آہستہ گفت :
- پدر جان ، عصبانی نشو ، من ببینی کہ منتظر اشتی تا نگذارم بیلیہ و برادر را بریزد .
و زد ، نامریی کہ از پلہ ہا بالا می آمد ، لحظہ بی درنگ کرد .

بقیہ از صفحہ (۴۸)

- چہ نقش ہایی را ایفا کردہ ایم ؟
- در اوایل رول چارم و پنجم را بر-
ایم میدادند ، چون در آنوقت زن ہا در تیاتر کار نمیکردند مارول زنہا را نیز کار میکردیم بہ طور عمیق رول ماہر ویا رول خدمتہ برایم داد میشد .
- آیا قرار گرفتن در نقش یک زن برای تان دشوار نبود ؟
- فقط راہ رفتن با بوتہای کروی بلند برایم مشکل بود ، مرحوم استاد برشنا مارا رہنمایی میکرد کہ چگونه نقش خود را بازی کنیم ، ہند کی ہم کرشمہ زنانہ مارا با مشکل رو-
می ساخت .
- آیا گاہی نقش ہای اول را ہم بازی کردید ؟
- بلی باراول در درام (دوگانگی ہا) رول مرکزی را بہ عنوان مادر بازی کردم گرچہ نقش خیلی مسولیت بود ولی بہ من گفتند کہ خیلی موفق بودم .
- استقبال مردم از شما چگونه بود ؟
- ہمیشہ خوبیہ استقبال شدہ ام ولی یکبار در قند ہارد رنما پشنامہ نقش زن را بازی کردم ، ملا ہا بالایی تیاتر حملہ کردند ، و یکبار دیگر ہم یک دختر برویس تف انداخت .
- پس خاطرات خوش ہم باید داشته باشید .



راہ رفتن با بوتہای ...

من بودم .
- چہ فکر میکنید آیا عمومیست یافتن سینما و تلویزیون باعث تضعیف هنر تیاتر گردید ؟
- نہ ، اصلاً برای تیاتر کمتر کار صورت گرفتہ است ، برای تیاتر خیلی کمتر مینویسند ، اکثر درامہ ہای از آثار خارجی ترجمہ میشوند کہ با شرایط محیط ما ہم آہنگی ندارد و کمتر طرف علاقہ بینندگان واقع میگردد در حالیکہ سابق بالایی ہر درام سریہ شکست و یک موضوع دیگر را ہم نباید نادیدہ گرفتہ ان اینکہ لایحہ جدید حق الزحمہ ہائیز مقرر است .
- برای شہاد یک اسپات چقدر حق الزحمہ دادہ میشود ؟
- در یک اسپات در یک دقیقه ۲۴ افغانی دادہ میشود لہذا من رایگان کار میکنم .
- خاطرہ خوش ہرگز از کار ہنریام نداشته ام ؟
- چرا ؟
- زیارہ ہنر تمثیل چند ان تو-
جہی نشدہ است .
- و از ہمین لحاظ شما بہ تلویزیون آمدید ؟
- من بہ تلویزیون نیامدم بلکہ مرا آوردند ، در سال ۱۳۴۸ کہ مرا بہ راہ یو آوردند ، استاد مرحوم رفیق صادق زندہ بود .
- باراول نقش یک کلینر را در را-
د یو درام بازی کردم کہ در آن-
شکایت از وضع سرویس بود ، بعد در تلویزیون برایم وظیفہ دادہ شد اکنون مراد تلویزیون پسدر اسپات ہا و نیکہ ہا میگویند ، زیرا ہمہ کس حاضر نمیشد نیکہ ہا را کارگرد اولین کسی کہ حاضر شد

- در رابطه بہ کار ہنری تان چہ افتخاراتی را نصیب شدہ است ؟
- یکبار در سال ۶۵ وقتی از-
تلویزیون بہ خانہ میرفتم یک موٹر نزد یک استاد مردی از آن بامین آمد برایم گفت (همان تک-
دواخانہ) بعد از من قدرانی کرد و رفت .
- با الفاظ و کلمات .
- بلی .
- و یار دیگر دو مردی کہ بہ تازہ می ہا با سواد شدہ بودند نزد آمدند اما ہم را با یک قطعہ فوتوم گرفتند و رفتند ، و لہذا استند دخترانی کہ زندہ باشند مرا ہمیشہ تقدیر میکنند ہمینکہ مرا از دوری ببینند بہ ہمہ یگر نشان میدہند و میگویند : ببینید تکرر و خانہ آمد ، و بعد از تہ دل میخندند .
- آیا سفر ہا بہ خارج از کشور داشته است ؟
- بلی ، غرض تحصیل در رشته نشرات را در یوپی و یاد رام ہا بہ ایران و ترکیہ سفر کردہ ام ، و ہم تہ بہ ہنرمندان بہ اتحاد شوروی رفتہ ام و یکبار ہم سفری بہ ہند داشتم .
- آیا سفر ہند بخاطر تہ اوی بود ؟
- نہ خیر ، از بعضی کمپنی ہا ی فلبردار ی دیدن کردم .
- میخواستید بچہ فلم شوید ؟
- بلی ، تقریباً ہمینطور بود .
- من در ایران با فردین گوگوش الہ و جوان ملاقات کردم ، قبلاً با آنان در کابل معرفی شدہ بودم وقتی بہ ایران رفتہ خواستند در یکی از فلم ہای ایرانی بہ من نقش بدہند ، وقتی سناریو را برایم دادند خیلی خوش آمد ولی باید از کابل اجازہ می گرفتیم

رژیسور تیاتر

بقیہ از صفحہ (۴۸)
گان بہ روی ستیزہ نمایش گذاشتہ شد از ایرکت تان رضی بودید ؟
- قبل از نمایش در لہور و توشویش داشتم ، نوازیک طرف اولین گان در کابل تیاتر بود و از جانب دیگر آنروز بعد از ختم نمایش کسرت موسیقی بود ، لہذا در جمع بینندگان تمدادی حضور داشتند کہ برای تماشای نماہ پشنامہ نہ بلکہ برای کسرت موسیقی آمدہ بودند ، من از بہایت آن ہاکہ مباد انمایش را اغلال نمایند ، در ہراس بودم ولی خلاف تصور وقتی نمایش شروع شد ہنرمندان توانستند کہ ہمہ حاضرین راحت تائیر بیاورند و توجہ و تحسین ایشان را بہ خود معطوف داشتند ، ر نتیجہ توشویش من جایزہا بہ رضایت واگذار است .

ماجرای شہین گل پرسوز ...

بقیہ از صفحہ (۳۱)
خندہ گان پاسخ میگوید :
- تا بہ حال نہ ، اما از حمید ، عبد اللہ خواہش نمودم کہ دیگر زیاد (سیاہ مار) ہم نکوید و متوجہ دستہای خود ہم باشد .
ورنہ ...
پرسیدم ؟
- ورنہ چی ؟
گفت : توہم چی قدر پشت گپ میگردی ؟
گفتم :
- نمیگردم ، بل کہ گپ میام خوب بازی ؟
- باز ہم بہ کارمان با فکر آرام ، ادامہ میدہم .
- حالا آشتی کردہ اید ؟
- با خون سردی پاسخ داد :
- آشتی وجنگ ما روز دومہ بار تکرار میشود .

حاکمہ پوسیدید

بقیہ از صفحہ (۳۱)
خان جان مامور وزارت تعلیم و تربیہ :
س : میخوامم کم از کم در دو ماہ یک بار برای کودک کانسم گوشت بخرم ، ولی خن شدہ نمیتوانم ! چی کار کنم ؟
ج : اگر این رمز را یاد کردید ، مارا ہم آگاہ سازید !
XXX
ولید میرزادہ از شہر مزارشہف :
س : میخوامم بولد ارشم ، موترہ مد روز بخرم زنندہ کسی آرام ، آرام داشته باشم ، توصیه پاسخوئی سپارون چیست ؟
ج : بیشتر خواب باشید تا ببیدار .

ویر ترحدیدی دی ہمہ بہ مو-
سیقی کی استاد ی لقب در سرو زو مدالونہ او یوشمیر ہنری تحسین نام در لودی چی ہم دہخہ او ہم دہیواد ہنری کوزبی لبارہ د ہمیشی و یار یاد کارونہ او یاد ونہ دی .
استاد یعقوب قاسمی سر برہ بردی چی یونام تو غزل بول سند زغاری و بہ کلاسیک موسیقی کی ہم استاد و او یوشمیر شاگردان بی درلود .
ہنہ بہ ہیواد کی دننہ ہم ہنہ زوز دوطن موسیقی تہ نہ ہیرید و نکی خدمتو تہ و کر ل د .
مثال بہ بول استاد یعقوب قاسمی بہ لری کی ایران تہ سفروکر چی بہ ہنہ سفر کی بی یوشمیر کسرتونولہ اجرا کو لو وروستہ د دتہران د پوہنتون او د ایران د ہنرا و فرہنگ وزارت لہ خوا ورتہ یوہ تحسین نامہ یوقا ب طلایی سامت د جائیزی بہ بول و کر ل شول استاد یعقوب قاسمی او د ہنہ ہنرمندان تہ ہیواد کی او ہم بہر دلما نعلنی

نبی گل و استاد غلام نبی نثویہ ملگری تہ ہند تہ سفروکر اوہلتہ بی یوشمیر کسرتونولہ و کر ل و کولونہ سر برہ یوزیات شمیر ریکارڈ ونہ ہم ثبت کر ل چی نہ یوزی لہ تادہ د استقبال سرہ مخامخ شو بلکہ د ہند د موسیقی د صلاحیت لوونکو قاسم اتولہ خوا ورتہ د پرو-
فیسوری افتخاری لقب ہو رو کر شو .
بہ ہیواد کی دننہ ہم ہنہ زوز دوطن موسیقی تہ نہ ہیرید و نکی خدمتو تہ و کر ل د .
مثال بہ بول استاد یعقوب قاسمی بہ لری کی ایران تہ سفروکر چی بہ ہنہ سفر کی بی یوشمیر کسرتونولہ اجرا کو لو وروستہ د دتہران د پوہنتون او د ایران د ہنرا و فرہنگ وزارت لہ خوا ورتہ یوہ تحسین نامہ یوقا ب طلایی سامت د جائیزی بہ بول و کر ل شول استاد یعقوب قاسمی او د ہنہ ہنرمندان تہ ہیواد کی او ہم بہر دلما نعلنی

بقیہ از صفحہ (۳۱)
موسیقی بہ برخہی بی لہ استاد قاسم خخہ زدہ کرہ کولہ .
یوولون کالہ بی لوستا و تحصیل وکر خود یوشمیر مجبو-
رتونولہ کبلہ بی تحصیل تہ دوام ورتہ کر ای شوارہ ۱۳۱۴ کال لہ خپل ہنرمند پلار سرہ یوحا ی د ہنرا موسیقی ہیواد یعنی ہندوستان تہ ولار اوہلتہ بی ہم د موسیقی لہ بیوخیو او مشہور و استاد اونوخہ موسیقی زدہ کرہ اولہ خلو رو کالو وروستہ بیترتہ خپل پلری ہیواد افغا-
نستان تہ راستون شواو د حرفوی ہنرمند اتولہ دو د سرہ سم بی د شاگرد ی ہند د استاد امید علی خان بہ ورناندی کینونہ او ہر سوی بول د ہنرمند اتولہ جرگہ کی شا-
مل شو .
استاد یعقوب قاسمی بہ ۱۳۲۲ کال د مرحوم استاد

دهرات تاريخي

ريځي ماڼيو د بيا جوړولو نه لږ کي د اختيارالدین کلاته هم خاصه پاملرنه وکړه او په ۱۸۸۱ کال يې د دغی کلا د بيا جوړولو نقشه طرح اوصلی کړه . پدغه وخت کي د د يوالود جوړولو لپاره له تيزو خيټواو چوني غځغه استفاده وشوه او د يوالونه يي په ميوه نفاست او طراوت په د سپرو پنکلو او رنگينو کاڼي گانو پوښل . د اختيارالدین کلا د خپل مودو کي داميب اټيو او پساد نسا هانو د خرمسراي اود وسله تون او د شاهي ثروت د زيوه تون حيثيت درلود . دغی کلا هميشه د هرات د ښار نه د دفا عه کارکي د يوه کلکه اوبحکم سنگر رول هم لوبولسي د ي .

خوله بده مرفه د وخت پسه تيريدوسره د دغی کلا د يوالونه او برجونه يوه بل پسې نړيدلسي اوتخریب شوي اولدي سره سره چي په برله پسې ډول بېرته ترمم شوي دي خو هغه بخواني برم او برتم ورته نه دي پاتي شوي او اوس نوموړي په مشهورونو فرهنگي موسسو پوري اړه لري چي نه يوازي د اختيارالدین کلا بلکه د هيواد د بيلابيلو برخو تاريخي ارزښتناک يادگارونو ته هميشنی مسولانه پام ولري اوله نظره يي ونه غوروي دا همکې چي دغه يادگارونه زموږ د تير تاريخ او فرهنگ ويار ونه اوويلار ونه دي دغه ويار ونه بايد وساتو او ځان وروښو او راتلونکو نسلونو ته يي وسپارو .

اورښي د روزني څخه تيره شوي دغه د روزني دننه هاخواتنه د روزنو متبره ده . په ښي خواکسي يي مرکزي ماڼي ډوله ودانې ده . د محبه صلاح نه پراخه د روزنه ده . په منع کي يي غټه ووله ولري . د دغی چي د يوه تازه خوږ ده . اوښکي چاپېرلني ښي خواکسي

سماع خه ته وايي

د طرفت د لويانو د يوه تن زيارت دي . هاخواته يي د سپينو ځلمو فواره ده . اود کوچني په غږسي ورته سمت کړي دي . اوښو خواکسي يي له ياد پتې دي د روزني هلته له ننوتو د پته اود مرکزي ډولنوم يي لیکواله د سماع په ساپ به تفصيل سره د روزني طرقي او

اولاس يي مجړي . اوورښه د هر د روزني لاس چي له هغوتير يي مجړي . روزني د روزني تاسي کېږي . چي د خپلو او وروښو لاس چي کړي . دغه شپه پيري پکلي او په تيره پوري د دې مجړي سره د روزني وصال شپه د

د بې بيجا و راتښجا

لازم است بد انيم

لېنده هم وسيع ودرځشان ولي سګد رځدږي در ۲۵ سالګي اردوي مږګ فارس را در هم ميکهد . ژورينه در ۲۵ سالګي اصراي شهيد ((جهندگان مروايد)) راه پايان رسايد . باسرين شاعرانګسي در ۲۵ سالګي منظومه شرقي ((کاري)) راويشت . کاول چوک در ۲۵ سالګي لقب داکترنلسنه راکلي کرد . چارلز ډيکس ۲۵ ساله رومان ((يادداشت های پس از مرگ)) کلوب ميکهد)) راختم و طبع اثر جديدش ((ماجراي البورتست)) را وخت . گوته در بيمت و نچمن بهمار زندګي اثر رومان ((رنجهاي ورتروجان)) راه تشريرود . ناپلئون بناپارت در ۲۵ سالګي ملقب به جنرال لوا ګرديد . الکساندر پوتشکين در ۲۵ سالګي نصل اول ((اوژني اتين کين)) را په پايان رسايد .

شده ميتواند . کارهاي سياد رستي ، منجمه کتاب ((کيزارا)) تاداس شپنجکوحيرت اوست . اپن کتاب د يوازه صفحه دارد که در هر يک ان هشت سطر شعر تر خبر کرد پده و يولاړه در عدد تصوير هم در ان وجود دارد . با لاي مقطع عرضا نسيک چوک گوگرد هفت جلد از ښ نوي کتاب ها جاد او ده شده مي تواند . سياد رستي کورچکسرين نقل باکليد راسخته که در جهان مانند ندارد و در مقطع عرضا نسيک تاريخي انسان جاي داده شده مي تواند . ميکروميناتوراهميت جدي هنري دارد . تير - کارزاريان بطور مثال ، يک زماني حلقه راساخت که براي دوختن رګ ها حين عمليات قلب بکارسي رود . ولي امکانات استادان ميناتور تاهنوز کمتر مورد استفاده قرار داده مي شود .

مثلا همه ميخواهند اطرافيان از غيبت گويي ، تحقير وتوهين کردن و به قول زهره حکبي ازليسه مرم از يک زاغ چهل زاغ ساختن خود کم کنند . وتاجايکه د يده ميشود ، آن قدر اعمال برخي از اطرافيان ، جوانان ماران پت ميکند که آنها در جواب توقع شان از شكايات حرف ميزنند - يعني هنوز نميتوانند بالاي اطرافيان حساب کنند وتوقع داشته باشند ، و پاسخ ها يي ازين قبيل که پشت سرگوي نياشند ، حرف چيني نکنند ، در زنده هي شخصي خانهواد هي کسي مداخله نکنند ، رانيز ميشود شنييد .

هم عقیده اند . از جواب والاترين خواهش ۱۸ ساله ګان به صورت عموم ميشود يک نتيجه گيري داشت : ((همه براي من)) البته به استثنائي د ونفرکه ميگفتند : ميخواهند براي تد اوي مردم خود داکتر شوند . همه خواهش جلال شکره وانتخار دارند مثلا

عظيظ برخي از دختران در يو ساکن خيرخانه ، مسجد اتفاق و سيد نورمحمد شاه مينه ، دست به د هان برده و گويي گهي دوازي - اخلاق شنیده باشند ، به سوي من خيره خيره ميديدند و اگر هم زياد يافشاري ميکرد دخترانسي (چون بلقيس) جيله زهره از - ليسه مرم) ميگفتند : هيج تصميم ندارم . اصلا نميخواهم ، هنوز وقت براي فکر کردن در هم جو موارد نيافته ايم . وگروپ دوم باخشنودي و صراحت کامل که گويي پرسشي مطابق خواهش خود يافته اند ، جواب ميدادند . مثلا حبيب از شير شاه سوري ، همسفر اينده اثر ا مقبول ترين ، کاکه ترين و باغور تر از همه ميخواهد . برت بال سنگد کاند ارمسي خواهد يک دختر خانه را بگيرد که رو شرا آفتاب و معتاب ند پيد باشد . سلما ازليسه ملالي ميگوي د : همسفر اينده من باي سده مرد ي مقبول ، کاکه با ثروت و تحصيل کرده باشد .

نظرات جوانان رادرسور د تحصيل ميشود به چند دسته تقسيم کرد : اول دختران مناطق تقريباً د رواقانده از شهر را که حد اکثر شان ميخواستند تحصيل شان را ادامه بد هند و با عجز تقاضاي اجازه از فاميل هاي شان ميکنند . دوم دختران و ښران مناطق مرکزي مشهور که عموماً ميخواستند در زحريان تحصيل بعد از پايان يافتن صنف ۱۲ چند سالي را بولي تفریح در تحصيل وقفه داد شود ، مثلا مژگان علم ازليسه زرفونه ميگوي د :

خوب است در من ۱۸ سالگی حد اقل یکسال رخصت باشم چون کاملاً از تحصيل بيخسته تحصيل کردن ، خسته ميگورم ... سوم آناني که بنا بر مشکلات نتوانسته اند تحصيل کنند و يابه تحصيل شان ادامه دهند ، مانند جمعه مراد باينده سر باز کسه ميگفت : خوشبخت است کسی که چانس ادامه تحصيل دارد . و از نظر من نود درصد جوانان

۱۸ ساله ګان

نود وهفت درصد جوانان ما در برابر دن ، خود را گهکبار ميشمارند . مثلا لينا ازليسه ملاسي به خاطر اين که نتوانسته مقررات ديني را مراعات کند ، خود را در مقابل خدا شرمسار و گناهگار ميداند . برخي ها ، اجتماع ، و سايسل اطلاعات جمعی و والدين را مقصر ميدانند ، و سه درصد شامل تست و سينييم که در دن زمينه همه



لينا ازليسه ملاسي

هم شوخي راتر جيح ميدهند ، ولي براي جنس مخالف هيج حقوقي از ين قبيل قابل نيستند . رنج جوانان مابه صورت عمومي از نابه سامانيهاي اجتامع و روان اجتامع ماست اکثر از - تحقير ، غربت ، تسخر ، توهين تقليد بيجا ، جابلوسي وعده مخلافي هم زياد ميشوند . در برابر پيشنها د من در مورد تدريس مسايل حاد جنسي در - مکاتب به خاطر برون برآمدن از نابه سامانيهاي رواني در سنين قبل از جواني همه راي موافق داشته و با تاييد گفته ه ايم مثلاً ليلا ازليسه عايشه دراني ميگفت : چه بسيار دختراني که بدون آگه هي قبلي ، وقتي به مرضي ماهوار (عادت ماهانه) زنان دچار ميشوند با مشکلات رواني روبه رو ميگردند ، پس خوب است در مکاتب تب بحثي بيرومن جنبين موضوعاتي وجود داشته باشد . واخري ن پرسش مرا که (لعيا ر هاي انتخابي براي همسفر رنده هي)) بود ، مثل بعضي از سوال هاي ديگرم ، نه هزه مساله ګان ، بل که اجتامع شان با سخ لباس پوشيدن جلف و ارايش

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کک
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تعصیبند -
کمان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد کنم آن توسعه دهی اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش ولی فکر
میکم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کیمت
علاوه کنم.

قصه آدمهای را شنیده ام که
در همین زمان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
نداشتند. هنرپیشه هانیز باید به
همین صورت سرود اهای ممتسی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرار داد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپک کار میز پرته ام. میخواستیم
میتود شان را از نزد یک مشتاق
کم و از تجارب شان بیاموزیم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به
جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در ک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی میدیرد. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می میکنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند؟ اما آنها در
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟
پاسخ: به وحشت نرفتید، ام
ولی تعجب کرده ام. وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیوزنی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزنی به هنر-
پیشه دست دهد. هیچ هنر-
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
را ستایش نمیکنند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این گمبه آن میماند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟
پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تضمیر کرده. من میدان رارها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکردم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تضمیر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دنبک فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نو برد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کس
دوست و دشمن دارد. سنجیدت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم. او واقعا هنرپیشه است.
پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یوار کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم. من در مورد
نیلیم گمب نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
در فلماها با هم کار می کردیم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجام مید. مخصوصا عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
(نروادا) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

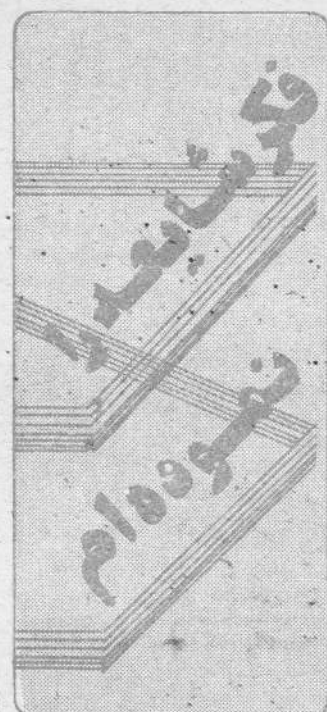
من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار سالگی
از دوام کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا میرود، آدم -
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر میکنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای پرد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش میباید.
پرسش: در میان آنها کی که
نوبه طرف سینما را آوردند
چی فکرمیکند؟

پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی که
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
مورد نبوده ام. من در زندگی
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زمان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((جعود پیش من))
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟
پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
در پیکان هر که ام در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
سند یوی شخصی ام استفاده
میکردم. در آنجا اکت میکردم
لاف میزدم و خود را یک آنپول -
دار معرفی میکردم. دیگران
همه با دیدن من میخندیدند.
امروز نیز زمانی که آنها سرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور میکنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در
اولین فلم من که ((گن بد))
نام داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خرید نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاه پول نداشتم. گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذر بپشت. فیل هم بایک
تعبادی میبرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
گفتنی داشته باشید؟
پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گلی
میباشند.



— سینمای ما، زاده انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد. زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این مساله ناشی از ضعف روحی یا یک گروه است رقابتی که سینما را بسازد و میزند، احتمالاً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۲ سال.

— شما سن اصلی تاثیر گذارید؟

— بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندانم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

— نه، زیاد آن صورت، پشتوانه مردم را از دست میدهم.

— ود یگر؟

— کم حرفم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش می کنم خوب شوم.

— ود یگر چی؟

— زود انحراف میگیرم.

— با مرد، یا با زن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذارد رکشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

— در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما فلیمبر داری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

— فلیمبرداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

— نظرتان درباره سینمای ما چیست؟

شد، نتیجه آن را از مردم میگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعاتی نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند هستم.

پنجاه سئوال (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی کله مند استم. باید بیشتر ستار و برام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش در اکثر کارهای من بعد مرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر، موفقیت، شهرت و آینه درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیش گذاشته

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید. باید بفهمید که همه آن بوی تند عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطردن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است. همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا ستاوتی دارد. باید وقت کرد که از عطرها صحبت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و ناکو. معطر خیلی خوشایند است ولی جلد ناپاک، توأم با عطرها خوشایند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زانو، بغل، شکم قسمت های داخلی را تعاروکف با هانیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کار است تعاریت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال.

بوی بدن را مطبوخ سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا نوید

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بصران دیده می شود مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا می کنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش میزنند. این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و ریب کبد برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده دهان را به آن بشویید. شستنی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی درست میکنند و هدی بی از برگ آن به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن خوردن خود بعالید برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

بیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهلای آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهلای آذربایجان که گل مریم را زحالت وحشی و خود رود را آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند. آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورهای آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود. انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید. ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شصت سانتی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائی چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میروند دارای دمبرگ کوتاه تر یا فاقد دمبرگ میباشد. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است. معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورهای آنرا نمیشناسند. و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانید به بارادرتلو یونین قرارداد خواهید کرد؟

من طرفدار آنهنگه های قرارداد ادبی نیستم زیرا آنها کسی قرارداد میکنند، آنچه را که یک آنهنگه خوب رامیسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.

شما با این آنهنگه های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟

من هنوز خود ضرورت پیه

رهنمایی دارم. ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و همه ما را بیاموزند. مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه گردد. همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، ننگیالی، ارمان و دیگران باید کارکنند. در تلویزیون یک ارکستر منظم آماتور وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اما شوق و تمیزند، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم. بالاتر موسیقی هم آشنایی ندارند پانه؟

با اروپاییه، تپله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روی آن کار کنم.

آیا معادرتلو جوانان محبوبه دارند؟

چه بگویم نمیدانم ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.

دخترها و پسرها؟

دخترها.

از روی سیم تیل فون هم تشویق شده اید؟

باور کنید هر لحظه.

پس باید تا کتون از دواج کرده باشید؟

نه از دواج نکرده ام.

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید؟

حتما بگویم جدی میروید؟

آیا شوخی میکنم؟

دختر مورد علاقه من باید تحصیل کرده خوش تیپانه، با اخلاق باشد.

نکته تحصیلات او در کدام رشته باشد؟

هر رشته و هر پوهنحسی که باشد فرق نمیکند.

شما خود در کدام رشته تحصیل کرده اید؟

من از پوهنحسی ادبیات در رشته انگلیسی فارغ شده ام.

آیا دختری با این صفات را شما پانته اید؟

اگر بگویم نیانته ام باور نمیکند و اگر بگویم پانته ام خواهید پرسید که او کیست؟

و برخلاف من هیچ پاشاری ندارم آنکه راکه میخواهید امید وارم بیاید و به آن برسید.

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی رامیخواستید؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آنهنگه ای چون موجی از خوشی در رگهای جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید.

و من میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه گردد.

امید که همینطور شود.

زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلویزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمسود ساخته است، شما در زمینه چه گفتی دارید؟

ج: علت دوری گرینی ام از رادیو و تلویزیون موضوعات پولی نبوده است. چنانچه من هیچگاهی در ریدل پول آنهنگه ثبت نکرده و در آرایشگاه تلویزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگر جاها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی، انگیزه اصلی من هنر دوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیری ام را واقعا از یک طرف ترارگته محترم مسرور، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلویزیون مخصوصا به برابر هنرمندان جوان، و از سوی دیگر خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده ای مرا اندیشی کرد.

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلویزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۷۱)

امرا تا بیاید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.

و حالا (راجکار):

در هنگام کار فم (با کیزه) بانحوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم.

بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من این حرف ها در مورد او صادق نیست.

راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فم، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم.

فلم (با کیزه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند. کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دیواره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید.

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد.

مباحثه: نهایت

بقیه از صفحه (۵۰)

کشیده خاطر خود را از هر نگاه آرام بشارد.

س: آیا در شما هم از دواج و تان تاچه جدی حقیقت نهفته است، و اگر آنرا تا بیاید کنید آیا همسر تان سه راه فعالیت های هنری تان نگردیده است؟

ج: این یک امر طبیعی است که هر جوان، مخصوصا جوان نامزد دار، به تمهیت از خواست زندگی اجتماعی، زود فم یا دیر بخانه بخت خود میورد. من نیز که قبلا نامزد شده بودم تسلیم قانون زنده گی اجتماعی گردیده زندگی جدیدی را آغاز کردم. اما همسر، چه در دوره نامزدی و چه در دوره پس از زوری هیچگاهی مانع فعالیت های هنری ام نشده و حتی بعضا اصرار میورد که آنرا در زمینه راه نگذارد.

س: دورنمای آینده نما می بینید؟

ج: این موضوع به مسایل زیادی پیوند دارد که البته شرایط آینده در زمینه نقش اساسی خواهد داشت.

مباحثه: نهایت

فلم کاران

بخت و حجاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگا کی سوگنده)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فراوان چنگال بولیسو عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگا کی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلوری آنرا انجام داد. برای من کسه کارگردان فلمبرداری بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دبلی کیت) را مسترد نمود. من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف هان زیاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در نهن من از رویداد ها و کارگردان های سینمایی، مطالب فراوان نقش یافته است که هرگاه عمری باکند بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.

اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست رها شد...

در این هجوم در شبانیمش سیاه افغان سکندر خان مشهور...

چهار برادرش یکجا کشته شد...

این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد...

کومند این هند ب الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید...

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیسها آتش زده شد...

کمیته برای سرکوب قیام سوق شد...

کوهی های کابل زنان ازبک های منازل شان بالائی آغاسنگه...

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند...

سنگه ویی به مرور آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگفت...

با تاشایی روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند...

جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و پراکنده گسی را در صفوف آنها موجب گردید...

انگلیسها هنگامی که نعلها می بیند در آتشگاه خود خضر خان و عبدالله خان اچکزای را بدید...

چشمه اش را باد شمال بسته شده و چهار برادرش یکجا کشته شد...

برای درین صورت انگلیسها در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد...

کومند این هند ب الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد...

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیسها آتش زده شد...

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موا...

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیسها آتش نموده و آنها را هر دو یکبار نداشتند...

نگاه ناعمه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند...

که نگران سر نوشت خود بودند چنان می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند...

بلاخره روز ۲۲ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کپتان تریور...

کپتان اسر و کپتان میکسزی بایک قطعه سواره از قله بی بی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد...

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور یافته بود با سر انگنده کی آماده بیرون شدن گردید...

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

انگلیسهای کابل برای خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلعه بی بی معرو را طرح کردند...

وزیر اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان شمشند...

مورد عهده شکنی انگلیس های بیایه ایراد کرده و اسناد انکار ناپذیری را در این مورد در برابر مکتانسن قرارداد...

نشان دادند و به حمله پرداختند و از طرف دیگر تپاده آتش میان گارد مکتان و محافظین افغان...

نیز نزدیک بود و امکان رعای گروگان می رفت بناچار وزیر محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مکتان و تریور را نابود کردند...

از همین روز به بعد شهر و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر و پس کوهی های کابل پیچیده و همه جای کشور فرار گشت...

پنجشنبه ۱۸۴۲ تعیین کردند در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیسها ادامه داشت...

انگلیسها مرتبه آنها با سه قشله انگلیسها ترسانه شدند...

جلسه نشین انگلیس به قیادت جنرال الفنتسن و اخبار تشکیل برابر داده ملت آزاد قرار گرفته است...

مکتان و کپتان اودر برابر این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

راه به خاطر عهد شکنی و کجی نشدن قوای مذکور قوای جلال آباد...

مورد حملات افغانها فرار گشتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً یک نفر بیه جان به جلال آباد رسید...

و خبر شکست قشون راه جنرال سپل رسانید...

عبدی الرغ توطئه هاوند سپاس و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید...

بلاخره روز ۲۲ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کپتان تریور...

کپتان اسر و کپتان میکسزی بایک قطعه سواره از قله بی بی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد...

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور یافته بود با سر انگنده کی آماده بیرون شدن گردید...

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

انگلیسهای کابل برای خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلعه بی بی معرو را طرح کردند...

لشکر کشی در انگلیسهای افغانستان و جنایات آنها در ولایات و کابل نمونه از توانایی...

و قدرت انگلیسها تبار داد می شد اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمداد رکابل نگذشته بود...

و هنوز داع مغروره های بی بالا حصار تازه بود که باز هم قیام مردم آغاز یافت...

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه میدیده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابرجا بود...

و قیام مردم را تشامی کرد...

انسانه شد جنرال رابرتس رانتمین ساخت که استیلای کشور افغانها گاری ساده و آسانی نیست...

گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (در رانتمین) علیه کشور عقب افتاده می بیست بوده...

و دفاع از استقلال و تصمص ارضی بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود...

ضریات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه عالی ترانسپوز...

در این خود را بر باد رفته می دید در ۱۸۸۰ اکتب سال ۱۸۸۰ از افغانستان جانب هند وستان رفتند...

یکم از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است...

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیسها آتش نموده و آنها را هر دو یکبار نداشتند...

نگاه ناعمه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند...

که نگران سر نوشت خود بودند چنان می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند...

بلاخره روز ۲۲ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کپتان تریور...

کپتان اسر و کپتان میکسزی بایک قطعه سواره از قله بی بی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد...

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور یافته بود با سر انگنده کی آماده بیرون شدن گردید...

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیسها آتش نموده و آنها را هر دو یکبار نداشتند...

نگاه ناعمه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند...

که نگران سر نوشت خود بودند چنان می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند...

بلاخره روز ۲۲ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کپتان تریور...

کپتان اسر و کپتان میکسزی بایک قطعه سواره از قله بی بی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد...

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور یافته بود با سر انگنده کی آماده بیرون شدن گردید...

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

انگلیسهای کابل برای خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلعه بی بی معرو را طرح کردند...

مکتان و کپتان اودر برابر این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

بلاخره روز ۲۲ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کپتان تریور...

کپتان اسر و کپتان میکسزی بایک قطعه سواره از قله بی بی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد...

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور یافته بود با سر انگنده کی آماده بیرون شدن گردید...

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

انگلیسهای کابل برای خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلعه بی بی معرو را طرح کردند...

مکتان و کپتان اودر برابر این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

انگلیسهای کابل برای خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلعه بی بی معرو را طرح کردند...

مکتان و کپتان اودر برابر این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود...

بقیه در صفحه (۱۲)

برای کوه در دل

مدیر در اختیار یافتند و پیوسته شدند در اسباب میانه پیچیدگی...

بلاخره روز ۲۲ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کپتان تریور...

کپتان اسر و کپتان میکسزی بایک قطعه سواره از قله بی بی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد...

بقیه در صفحه (۱۲)

سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۲)

د یگرین که با انکاب رسالت باید یک برابلم اجتمعی را همسراه باراهایی حلالش، مطرح میگردم. چشمها میبندند و گوشها میبندونند که در کتابهای برابلم ها، معضله ترانسپورت شهر به حیت بسک معضله، در لباس یک بدید مقابل توجه تبارز نموده و من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونهه طنزی کس به ارضای ظاهر برد اختص و فلم آرزو راساخت، با آن کنظر گروهی به آن بود که در این حالت با این همه برابلم ها تونباید از ترانسپورت آغاز میگردی. قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود. دل میزدیم اما با یک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختیم که د بالوگها تلم خلاهای تصادف هارا و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا برگردند. برای همیشه در غور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بدیم و به چه شکل از انجمن در کارها خوشم نمی آید، من هنری را به من محدودیت و خلاقیت احساس میکنم...

سلام سنگی با تپید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخفیک کارش پیوسته به هنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خود پیش چهری نماید، هنرمند بهتر ناگهیر است خطر بینایش را دوستانه و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتمعی نموده واقعا به خدمت مردم میگردم.

از شما میخوام تا بهر آسون سینمای امروزین و دیروزین رووند تکاملش (بلی باس) چیزهای بگوید به ویژه درباره این که میگویند ((سینمای نو)) و یا ((نوجوان و جوان افغانی)) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:

سینمای ما سخت نیازمند مردانه کنی است، سینمای ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر ها، فلنانه نویسهها و آثانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.

سنگی میافزاید:

تعجب نکند اگر میگویم سینمای مانوزاد و نوجوان و نوسا نیست آنچه سینمای ما کم از کم به اندازه نیم عمر سینمای جهان همردارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میبوسم:

پس چرا تا حال ۲۰۰۰؟

سنگی پاسخ میدهد:

تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته دیگرگون شده، تریه کاد ر هادراین عرصه محدود و تنوعهاست محدود بوده و اما اگر ما افغانها هنرمند استم یا نیستم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارو به گونه برجسته داریم. شاید دروغ نگویم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه های مائید یی بر این حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی من جسی پیدا کند، چه در زمینه انتخاب معمول و زیبایی شناختی شرفی وجود دارد.

میگویم:

اکنون که حرف پرسر انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و برسوزها، هیرو- نیمن فلمهای ما جی طور یابند انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟

با به بیان فشرده تره نظر

شما آیا نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:

من حالا به خود حق میدهم منحیت یک کارگردان و فلنانه نویسه بعد از تپید سنگی در مسورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظرم را تقدیم کنم.

عینی ندارد اگر برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقشی را انتخاب کنیم کتر اتفاق میافتد تا سفاکی که در تهیه بودتیت امیر صوری در (خواب طلائی) افتاد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلنانه خودم را اساس قرار داده افتخار میکنم کرکتر مناسب هالی را در ((مردی از شرق)) پیدا کردم. البته این افتخار را مدیون سلام سنگی میباشم.

میبوسم:

چون از فلم ((مردی از شرق)) خبری نیست نمیتوانم تضارت کنم اما در مورد ((خواب طلائی)) لطفاً بگوید با آن که فلنانه بودتیت یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هاما به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:

کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا یا معمول بود.

من میگویم:

حرف آخر صحبت ما جی خواهد بود ۲۰۰۰

مروت میگوید:

من فلمهای مناسبی را همده میدهم...

سنگی میگوید:

من امیدواری به این جوان وهم دوره هایش دارم.

من میگویم:

خواهم دید!

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد یگران را در جهت با لنده می و تعالی ی که خودش به آن ایمان داشت بکشاند اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جرم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالیان اخیر حیاتیانش به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: اپا و زرش بهلوانی افزون بر هر کار صلی، کار آموزشی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد؟ اندیشمندان چنین پاسخ گفت:

بلی ابتدا شاکردان باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در روزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

وازيك دودل

مهدی بربانده بود وهر باشنده کابل وهرانغان این روزا روز - گرامی زنده کی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هاراترک می گویم و این سطور را از آن ودر باره آن نوشتم .

به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنرا به حرکت در می آورم . و در پای آن درفش ، سرزای زای بیغم که مصروف اجرائی وظیفه است . لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم :

از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گویم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستم . مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است . مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اغذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان برچیده شد . افغانان با این جانبازانان شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند . و آن اینکه : افغانستان در دستخیز ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر چه بود گویا زنگ ناپاک بهسارگران است هوس و پوریا

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در راه های (بهیومن و بیلو پاری) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمی ساخت . در اجرائی غزل شویه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شویه های هندی و افغانی که هرگز شنونده هابان احساس بیگانه گی نمی کردند .

در کشور ما بیشتره غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های را در و تلوینونی اش را احتوا میکند . علاقه داشتند . علاقه مند ان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) اش را دوست داشتند . و گاه گاهی هم قوالی های شهرنی را استا - نه اجرا میکرد که همیشه از جا - نبهه مورد پذیرش قرار میگرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ناپیدا و پیدا وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیق بود نشناختند .

ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفور نل - پذیر آرزوی کم و بری آ را می - رخ بزرگ او در هامیگیم .

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگردد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تم های یاد شده ، تنظیم میگردد . در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت :

اکنون نظریه تقاضای سن ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیتر گروه ها کار نموده و - مصروف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدریج این مکتب میسرود از استاد با تمهید سنی خود وارد می هنرمندان ساخته و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای درواز مرد می باشد .

استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رهن کلام حضرت ابوالعاصی مرزا عبد القادر بهدل تمام عصر فخر بود و مزه کرد . و بسیار بیشتر غزل های پیش از گری سخن ابوالعاصی رنگ میگرد . بهدل دوستان بیشتر از هر کسی د پزیر و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشناتر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید . چنانچه حتی باری هم از زانوش شعر میبندل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز ، تمهیدش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد . استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشته . راه های قید و مشکل را به روانی یک سرود ساده اجرا میکند . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و هنر زانش تعمیری های

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند . بود نگرین و آرزو به تراز گذشته به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمش حالی کند که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرورانه خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و تصانیف شیرین و ساده مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر هنر زانش رامیخواست . استاد با آرزو های مادی زنده گی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گوین همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سرود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را گدایانه در بدل نواله بفروشد با وجود یک سرش همه در تمهید سنی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام . گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا نمحضت آخرین چهره زنده پیرو مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدل لیول های

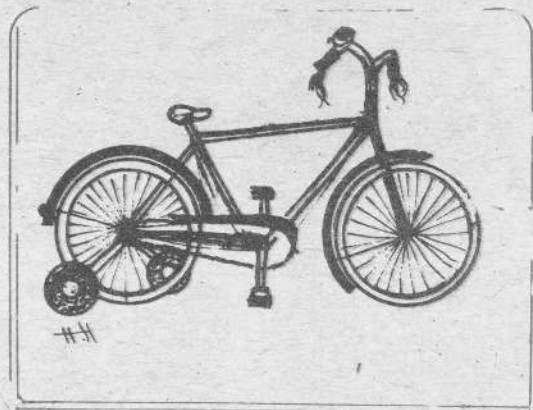
تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور دیگری به میان آمده و سپس در کشور ما سرور گردیده است ، چنین معلومات داد :

پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی سرور است . اینکه برخی از استادان سابق میگویند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان سرور گردید به نظر من قابل قبول است . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور ما انتقال یافته و سرور گردیده است .

بایسکل

اگر یک بایسکلک میداشتم

1307



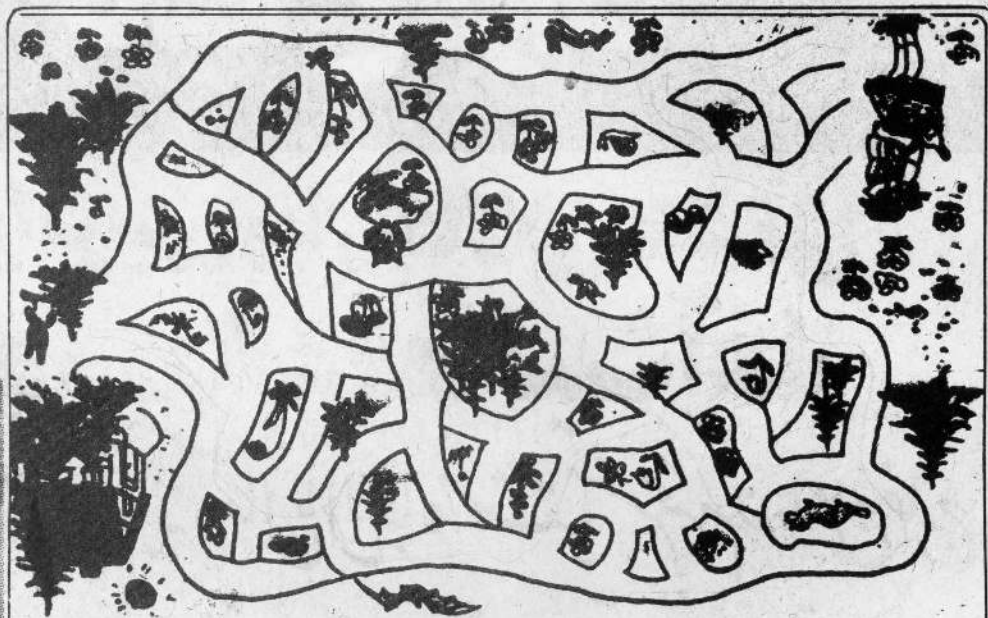
شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود. چقدر دوست داشتم بایسکلی داشته باشم تا در آن هنگام خیسال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را مجسم می نمودم ولی در فعتاً بایسکلم نگر میکرد و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکلک خود را سوار شوم.

پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم در این درخواست برایم یک بایسکلک خوب بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برایم صرفه جویی کند و یا بایسکل بخرد. مادر هم مرا زیاد دوست داشتند، لیکن وقت که میدیدم چقدر آنزوی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دانم. دلش میخواست کمک کند اما مشکل بود. یکرور کوجه می ام با خوشحالی بویج - در تک تک نموده مرا ضد از دست رفتن: ((بیا بروی که ما بایسکل خریدیم)) از خوشحالی زیاد خیزید. با او دیدم قریب که بایم شکسته بود. نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم.

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشت. من هم بلد نبودم. ترسیدم که بایسکل از پیش ما چیه نشد و خراب نشود. بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانه رفتیم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم. بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم. بار دیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم. آنجا توازن بایسکل در دست هایم درست شد و دیدم اینکه از آن بیفتن چند متر حرکت کردم اما دوباره به زمین خوردم. بعد از آن بایسکل سوار شدم و فهمیدم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنم تا چیه نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیرم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانم. به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستم صد نیوتو - صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند. آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو ی ما خوب یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد بایسکل از کجا کرد. برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای ما می خود در روز کتاپ موتور کار میکرد و ما می هفت و ار به او مزد میداد. اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود بایسکل از همان مزد کم پول خرید. یک بایسکل را سدا کند. راستی این قصه او برای حالب بودن من هم تصمیم گرفتم. در وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کتاپ کار کم پدر و مادر من با من موافقت کردند. در روز کتاپ موتور من تخنیک موتور را یاد گرفتم و سراز -

یک مدت توانستم نام بسیاری از برزه های موتور را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمز میشوند. اما می صد برایم هم در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر میسازند از میگردم تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم. آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! ((بیسه هایم را برایم بکن بایسکل میخرم)) مادر با عجله بکن آهنگی خود را که نقل بیجی داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. یک هزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوجه ما تک تک شد. من با عجله دویدم و رفتم و دروازه را باز کردم صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بد هر دو بایدم. کمکی کم بد و آنکه به مادر - چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب خانه بدم. و از آنجا رفتم با دوستم صله لفظی بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شد و گفت: بروی توجع در چه خوب است. اما لم میخواهد توهم بایسکل داشته باشی. و با من یکجا بایسکل دانسی کنی. ما یک مقدارتول دیگر هم ذخیره کردیم. آنرا برای وقت توحالایک بایسکل بخریم از هر وقت که دوباره بولهایم را جمع کردیم بیسه مرا بیدار. فکر خوبی بود. فردا من صد پدر یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدیم. حالا بسیار اهلهاست که آنروزها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد می آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.

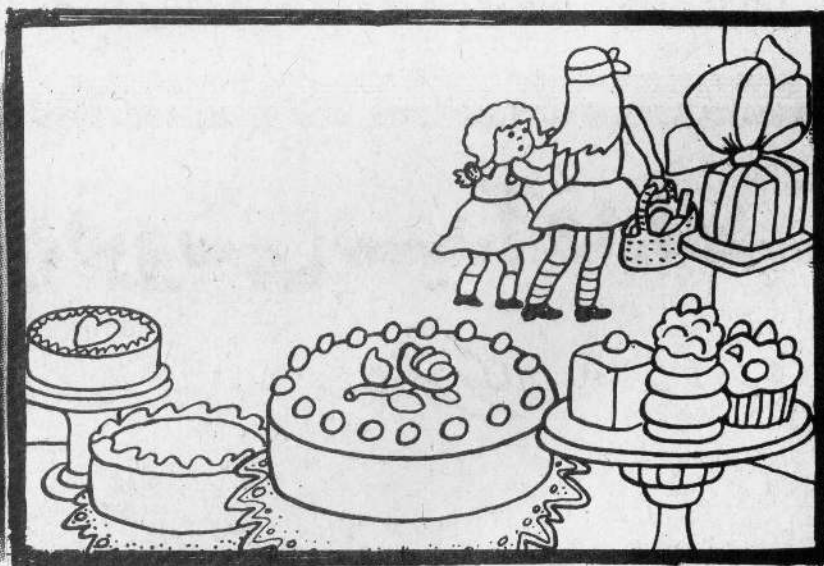
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد
فرومایر مشتریان را نیز در زمینه

تهیه نموده نشریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینش نام



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزد یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید . مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بدهند ، کارهایی بیعوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چنان کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهایمتان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته شتید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید علاقمند نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما با رویاهای زنده کی مینویسید ، توصیه ما این نیست که رویاهارا از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیعوره تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گذار زیاد برایتان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست بزنود .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگم های جدی شما بطرف میگردد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود ازغصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برایتان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد اریاشی راخند - صفحه شعریه شد .
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بغوستید چاپ می شود . متقاطع ارسالی ات اقبال چاپ - تویبکی کمال یار هروی : اگر در لابلای مطالب اختصاصی مجله عکس از دوگان آشنایان تان می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) کا کا نزد یک بین میفرستادید . در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که (عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند) باحوصله دست عزیزه غوث جان زلمی از محمد هارون (عمر) : (رازد اریاشی) به حوصله شما صد آفرین ها پیش خوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشان ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله (نزد یک بین) تان در در رس ها شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .
 - سهیلا (فرملی) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک بین) شما طرح شما رازد اریاشی (نزد یک بین) نمود و راز طرح شما را با (رازد اریاشی) در میان گذاشت ، بالاخره منیحت کارهای نخستین شعری قبول دارند .
 (ترا) آری ، ترا ، ترا چون بهت با بهار کد ردل شفق نورس افشانند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری (ترا) دوست دارم
 (رازد اریاشی) و ار خطا شد که از قلب داکتری بیبار شود ، کی آنرا شفیه (.) متعلم صنف

یک واز دور



یازد هم لیسه زرفونه : مطلب (عجایب و غریب) ارسالی - ات رسید ولی به نظر (رازد اریاشی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها خوش (نزد یک بین) نمی آید .
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر .
 - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، با نطق مورد نظر تان مصاحبه شد .
 - ندا : از لطفت تشکر مطیبت رسید ، (رازد اریاشی) برایست آرزوی موفقیت میکند .
 - قدسیه قاسمی مد پد از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا :
 - نامه شما با مطلب کوچک آه آن و مقناطیس رسید باور کنید که رازد اریاشی را جذب کرد ، مقناطیس باشید .
 - شکر به نایب تناکارمند آژانس اطلاعاتی باختر وزارت اطلاعات و کلتور :
 (رازد اریاشی) خواهشمند است که زیاد ناراحت نباش ، اگر مطلب جالب بغوستی هنر نشریه حاضر به چاپ آن خواهد شد .
 - مطلب (مادر) و (عید تمبا رک) به مسؤل صنفه سپرده شد .
 - تصمیم چاپ آن مربوط متعددی - صفحه است .

نگاهی (ترک بیگرت) را نگه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلماً در شفاخانه خلدی تحت ته آوی است . انشا - الله چاپ میشود .
 - محمد طیب لومان افسر توپچی فرقه جبل السراج پروان : خداوند درد و بیلایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارسالی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم - منتظر چاپید نش باشید .
 - امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارسالی ات درباره (پنج خصلت) ، رازد اریاشی را آدم تر ساخت و (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده من چاپیم .
 - غلام رسول صمیم افسر قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازد اریاشی می دهد ، (رازد اریاشی) را هم روزی رنج میداد ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلاً نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلاً خوش بین ترین (رازد اریاشی) دنیا است .
 - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲)



حبیبه صدیقی



عبدالعظیم



شکیلا نوید

لیسه انصاری :
 کارتون ارسالی تان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بود ولی چاپیدن و چاپیدن نش فعلاً معلوم نیست - زیاد نویسی باشید .
 - زمر تعیم (آهنگ) سر یازاد ار - بگرام :
 یادیدن مطلب ارسالی ات به نام (البالو) دهن (نزد یک بین) به آب گشت ولی خانه برینو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تمار کند .
 - شایسته صافی بحصل امتیاز د ولتی طب و شینا عزیز از انستیتو یولی تخنیک :
 - شکرکا نامه نوشته برده پسند (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) هم شکرکا اثر با مطالعه کردند و شکرکا تشکر گفتند .
 - مشترکا چاپ خواهد شد - مشترک باشید .
 - جلیله سعادت تسلیمی (از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بد خشان :
 - جان نزد یک بین : مبارک از بود پنه بد شرمی آید به دهن فارش سیزمیکند .
 - خواهید گفت که (نزد یک بین) یا (رازد اریاشی) مبارک است که از بود پنه بد شرمی آید .
 - بخیرولی اسامیل سال مبارک است خوش هضم باشید .

پرسش‌ها

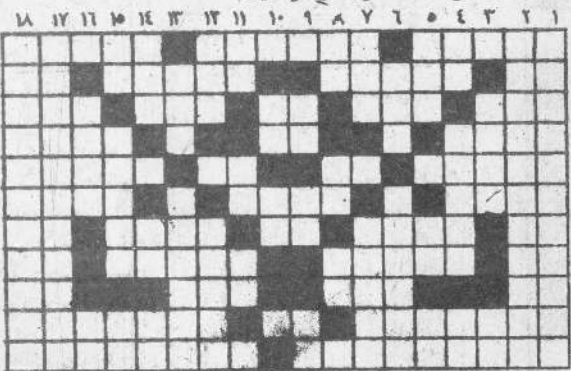
جدول

افقی :

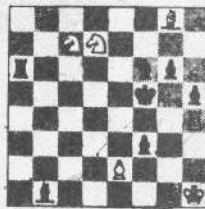
- ۱- کابل زاد - یکی از شعرا ن خوب کشور خواب ترسناک .
- ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون سر - تصغیر بلیل - نازی یکی زاروه شتند ویست و هفت بر ۹ ضرب یک تقسیم دو صد و سه.
- ۳- جزالبسه مردانه - اگر حرف اخیر را به اول افزود کسی جمع ادیب میشود - عضو برسد . همان نژادی است - ده د ده .
- ۴- قصد با حرف اضافه - شبیه از انیسو بولداری .
- ۵- سریشی است - خواهند ر شکر - صورت اگر (ت) علاوه گردد بعداً میشود .
- ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ .
- ۷- طایفه که مورد غضب خداوند قرار گرفت ولی میان تھی - تابان و درخشان - قله بدن - دراز ترین شب سال - از آن طرف به اصطلاح خود را بخاریدن .
- ۸- بعد از صفر - معیار سنجش زمین - کاکابو - از آنطرف اول خورده شده .

- ۹- جایگاه معز - امربخواب شدن - مذهب حیوان خیالی است ولی بی سر .
- ۱۰- جمع تداخل - انگور - حیوان صفتان .
- ۱۱- از آنطرف نویسنده کتاب طلا در سر - حیات . عمودی :
- ۱- کشور سرمای داری . نتیجه .
- ۲- شاهری سر - کلمه انوسوس .
- ۳- جای بوسه - آنچه از ترا - شیدن چیزی به زمین بریزد - خان بی یا .
- ۴- از آنطرف برهان بی بسا همان ات است - لژی بی پایان .
- ۵- حیوان در بند - منسوب به قرب (از انسو) .
- ۶- غم و اندوه - از آنطرف حادثه .
- ۷- کجری بر - صف و قطار - اگر (ق) افزود شود بهشتن معنی میدهد .
- ۸- معیار وزن محلی ولی میان - تھی - غلات را با آن آرد میکنند .

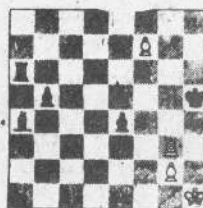
- ۹- حرف تکرار .
- ۱۰- اندازه از سرانگشت میانه دست تا ارنج - سروارید .
- ۱۱- خاکیمت که از آن برای ساختن اشیا استفاده میشود - چهره - جماعت بی پایان .
- ۱۲- جزگان اما تلاشی - همدم و همصحب با حرف اضافه (از آنطرف) .
- ۱۳- نقش به انگلیسی - فریفته شده باشد .
- ۱۴- طبل - دروازه - بزرگ .
- ۱۵- اشاره بدور - از آنطرف بی پایان است - از انسو گنج بی پایان .
- ۱۶- واحد پول در عهد شاه امان الله - از آنطرف نوع غذا .
- ۱۷- مخربین .
- ۱۸- یکی از فاتحان نامدار ایرانستان (یونانی) .



شطرنج



مبتدا در حرکت



مات در سه حرکت

تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتز زنده بهتر از
هر قدر بی بلند بسازی
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی دهر بازی
چمچه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ زیبایی
سنگرت کن - هم بول وهم دل
کسی که سیاه را ندیده سفید
کسی که غیر نکرده از
آنکه از نبرد گریزد -
قت قوت مرغ هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
در وقت سویی سرده را
از زندگی بی آبرو



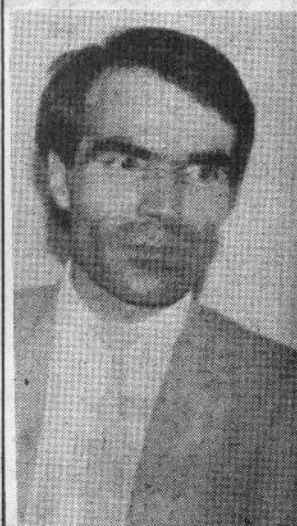
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچی تصویرس نمایید : آب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه' ذیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه' ان بسا آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته' تان ببوشانید . با یک حرکت سریع . در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



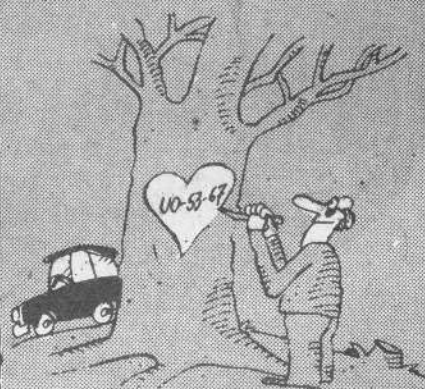
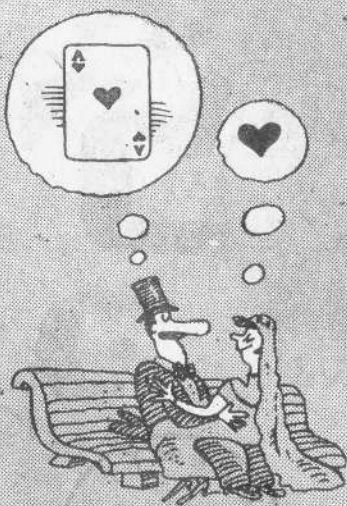
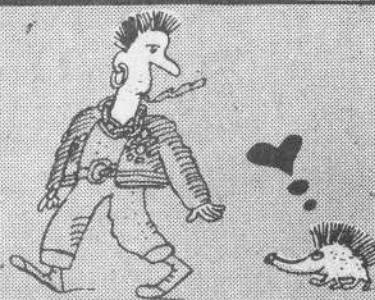
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیّد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتته ، به ما ارسال دارید
به بهترین آن جایزه داده میشود



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بكتريه
دكانهاي منزلشان، وطسور
مسده از طاهر لميتد دركوچي
ماركيت د شتياب نماييد.



صحت طفل تانا تضمين ميكند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیاز نوار این فروشگاه به
قیمت های نازل بدست آورید
النوار همیشه در خدمت شماست
آدرس: معادن زینب ننداری

قرطاسیه فروشی وحیدالله

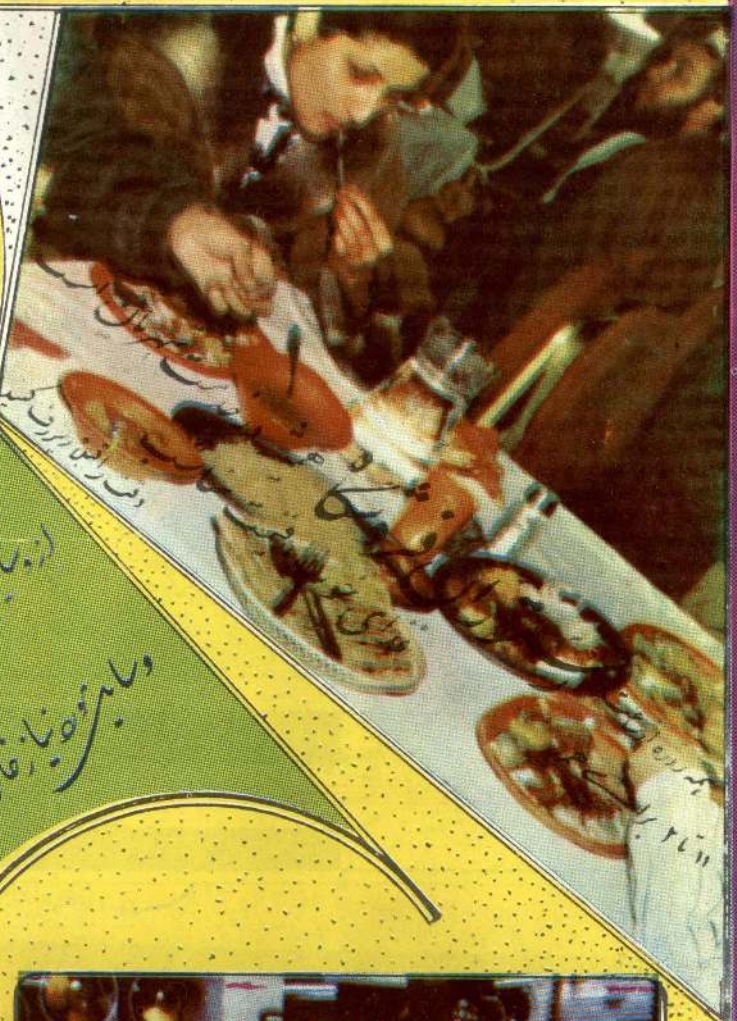
انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین
محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه مجله میاوان، مجله
جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان
عرضه میدهد.
وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل تراخیص، تذکره
و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف معابد تانگه تیسیر

قرطاسیه فروشی شمیریز

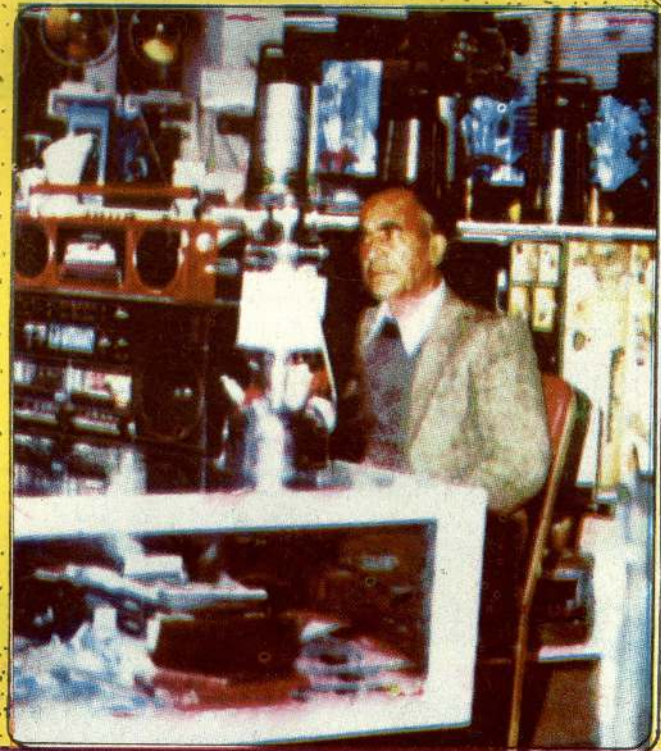
نشرات مورد نظر شما: سپاهوش، جوانمرد، روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتهای ترکیبی همه را به قیمت مناسب این قرطاسیه فروشی
آدرس: متصل بازار امید

**روزگار با کوشش و تلاش
 به کام می آید**
 صلح علی را عیب نگماید



زرگترین ماریت فروش
 پوک ساخت وطن

از میان آرایش غریب را بنیاید
 و باید نه نیاز خانواده ما را درسیه



قیمت ۳۰ تومانی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**